

تلنگر

شماره آبان ۱۳۹۳ - پرونده اقتصادی



**فساد چیست؟
مارک یورگسن فارالز**

**انتظارات غیر واقع بینانه سبز
جفری لئونارد**

هر آنچه سخت است و استوار
دود می شود و به هوا می رود

در این شماره می خوانید:

فساد چیست؟ / مارک یورگنسن فارالز
انتظارات غیر واقع بینانه سبز / جفری لئونارد
حامیان روحانی به جای پیگیری وعده‌ها، دروغهای او را توجیه می کنند /
گفتگو با کاوه شیرزاد
از پرونده مهدی هاشمی تا رابطه زنجانی و مرتضوی در گزارش هفتگی
رانت و فساد در ایران / عبدالرضا احمدی
پاسدار مسعود مهر دادی؛ مغز متفکر امپراطوری اقتصادی سپاه / یوحنا
نجدی - سعید قاسمی نژاد
مملکت آتش زیر خاکستر است / گفتگو با هاشم خواستار
در حاشیه مقتل خوانی بهاره رهنما / بهزاد مهرانی
درباره اعدام ریحانه جباری / نوشته امیر حسین اعتمادی
آیا حجاب زنان ایرانی قابل احترام است؟ / نوشته مجید محمدی
همه مقصرند؛ جز آقای دزد! / نوشته سلمان سیما

تلنگر

پرونده اقتصادی

توضیح:

شماره حاضر شامل یادداشتی هایی از مارک یورگنسن
فارالز، مجیدی محمدی را می خوانید

صاحب امتیاز:

مرکز مطالعات لیبرالیسم

آدرس اینترنتی تلنگر:

<http://bamdadkhabar.com>/تلنگر

طرح جلد:

david foldvari

آیا مادر طبیعت فاسد می‌کند؟ کارلوس لیتی و ینس وایدمن

مقدمه

توجه به فساد به صورت فوق‌العاده‌ای در طی هشت تا ده سال گذشته افزایش یافته است. اتفاق نظر میان محققان در مورد آثار مضر فساد تا حد زیادی موجب تقویت این علاقه شده است. فساد دموکراسی و جامعه مدنی را تحلیل می‌برد و هزینه‌های حاکمیت را افزایش می‌دهد، و نیز بدبینی کلی نسبت به سیاست را افزایش می‌دهد (الیوت، ۱۹۹۷، رز-اکرمین ۱۹۹۹). فساد، مخصوصاً به این دلیل آثار منفی بر نرخ سرمایه‌گذاری، مانع توسعه و رشد اقتصادی نیز می‌شود (آدس و دی‌تلا ۱۹۹۷، گودی و استاساواج ۱۹۹۷، وی ۲۰۰۰، وی و وو، ۲۰۰۱).

اما فساد دقیقاً چیست؟ هر چند این سوال ممکن است ساده به نظر برسد ظاهراً هیچ پاسخ روشن و آسانی به آن وجود ندارد. در واقع، مانا‌ترین جنبه مقالات این حوزه دشواری همیشگی در تعریف و مفهوم‌سازی فساد بوده است، و این دشواری‌ها از نظر علمی، مانع پژوهش شده‌اند (پیترز و ولش ۱۹۷۸). همچنین این دشواری‌ها به چندپاره شدن مطالعات فساد نیز کمک کرده‌اند. به این معنا که، محققان حوزه فساد معمولاً یا به فساد سیاسی توجه کرده‌اند یا به فساد اداری، و ندرتاً به هر دو توجه کرده‌اند. محققان حوزه فساد معمولاً فساد در کشورهای توسعه‌یافته و یا فساد در کشورهای در حال توسعه را مطالعه کرده‌اند، اما، ندرتاً هر دو را مطالعه کرده‌اند. محققان حوزه فساد یا مطالعات موردی را بررسی کرده‌اند و یا آزمون‌های آماری فراملی را انجام داده‌اند، اما ندرتاً هر دو را انجام داده‌اند. به‌طور خلاصه، پژوهش‌ها از هم مجزا بوده‌اند، و در حال حاضر، هیچ مدل یکپارچه و یا نظریه‌ای در مورد فساد موجود نیست.

هدف من از نوشتن این مقاله ارائه تعریفی جهانی و قابل قبول برای عبارت «فساد» است. محققان بسیاری پیش از من تلاش کرده‌اند (و موفق نبوده‌اند) که چنین کاری را انجام دهند، کاری که واقعاً دارای ذاتی سیسفسوسی و هرکولی است. این کار هرکولی است از این جهت که نیازمند حجم (غیرممکن) زیاد دانش در مورد انواع مختلف فساد در طول تاریخ است. این کار سیسفسوسی است از این جهت که نگرش ما نسبت به فساد در طول زمان تکامل یافته است (و در حال تکامل است) و آنچه که ممکن است امروز رفتار کاملاً قابل قبولی دانسته شود ممکن است در آینده فاسد دانسته شود.

این مقاله بیشتر با هدف آشناسازی خواننده با مباحث تعریفی بزرگی که مقالات فساد را شکل داده‌اند نوشته شده است. این بحث‌های تعریفی نه تنها بر شیوه تدوین مفهوم فساد توسط محققان بلکه بر شیوه‌های مختلف مطالعه فساد توسط محققان نیز تأثیر گذاشته‌اند. بحث‌های تعریفی تا حد زیادی کمرنگ‌تر شده‌اند اما کاملاً از بین نرفته‌اند و همچنان بر مقالات فساد تأثیر می‌گذارند. در مجموع تلاش برای تعریف فساد ممکن است چیزی شبیه به مبارزه‌ای بی‌پایان به نظر برسد اما دانستن اینکه این کشمکش‌ها چگونه آشکار شده‌اند، در حال حاضر در چه مرحله‌ای قرار دارند، و پیامدهای آن‌ها چه بوده است برای دانش‌پژوهان حوزه فساد بسیار مفید است.

این مقاله به چهار بخش اصلی تقسیم شده است. در بخش ۱ خلاصه‌ای از علاقه‌های علمی در حوزه فساد، با تأکید بر طبیعت بی‌زمان آن، و ارتباط آن با دموکراسی و توسعه در اواخر قرن بیستم ارائه شده است. در بخش ۲ مباحثات گسترده تعریفی، و همچنین نقاط قوت و ضعف تعاریف مختلف بررسی شده است. در مورد همگرایی تعجب‌آوری که در دهه ۱۹۸۰ شروع شد، و سپس در دهه ۱۹۹۰ تقویت شد نیز مطالبی آورده شده است. در بخش ۳ در مورد روش‌های مختلفی طبقه‌بندی (و متعاقباً مطالعه‌ی) فساد توسط محققان به طور خلاصه بحث شده است. در نهایت، بخش ۴ به بحث در مورد مسائل و مفاهیم برآمده از مباحث سه قسمت اول مقاله اختصاص دارد.



هدف من از نوشتن این مقاله ارائه تعریفی جهانی و قابل قبول برای عبارت «فساد» است



این مقاله معتقد است که وفور منابع طبیعی فرصت‌هایی برای رانت‌خواری ایجاد می‌کند و عاملی مهم در تعیین میزان فساد در کشور است. با طرح مدلی ساده برای رشد اقتصادی، رابطه بین منابع طبیعی، فساد، و رشد اقتصادی را توضیح می‌دهیم، و سیاست‌های بالقوه ضدفساد را بررسی می‌کنیم. نشان می‌دهیم که میزان فساد به وفور منابع طبیعی، سیاست‌های دولت، و تمرکز قدرت دیوان‌سالاری وابسته است. علاوه بر این، تأثیراتی که کشف منابع طبیعی و سیاست‌های ضد فساد بر رشد اقتصادی دارند بسیار وابسته به وضعیت توسعه اقتصادی است. به شکل تجربی، مفاهیم مدل را در چارچوبی فراقشوری تأیید می‌کنیم که متغیرهای درون‌زای فساد و رشد را در خود دارد.

واژه‌های کلیدی: رشد اقتصادی، مدل رشد نئوکلاسیک، منابع طبیعی، فساد، سیاست‌های ضدفساد، مطالعه فراقشوری

بخش ۱: مطالعه فساد – مرور کلی

در این بخش، به مرور تاریخی علاقه دانشگاهی به موضوع فساد می‌پردازم. باید بر دو نکته کلی تأکید کرد. نخست اینکه، فساد پدیده‌ای میان‌زمانی، میان‌فرهنگی و میان‌سیستمی است و می‌تواند در هر کشوری و در هر زمانی و تحت هر شکلی از حاکمیت وجود داشته باشد. دوم اینکه، مطالعه فساد در نیمه دوم قرن ۲۰ با علاقه به مطالعه در مورد جهان در حال دموکراتیک شدن و در حال توسعه همراهی نزدیکی داشته است. اولین موج علایق پژوهشی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ درست در ادامه استقلال مستعمرات در اوج نظریه مدرنیزاسیون بود. موج دوم (و جاری)، که در اوایل تا اواسط دهه ۱۹۹۰ آغاز شد و با سرخوردگی در بسیاری از کشورهای جهان سوم، سقوط اتحاد جماهیر شوروی و افزایش نگرانی در جامعه توسعه بین‌المللی از آثار مضر فساد تقویت گردیده است.

۱٫۱ فساد به عنوان پدیده‌ای بی‌انتهای

موضوعی که بارها در مقالات فساد تکرار شده است و بدون شک، تعریف این اصطلاح را پیچیده می‌کند، این است که فساد پدیده‌ای میان‌زمانی، میان‌سیستمی و میان‌فرهنگی است. به این معنا که فساد می‌تواند در هر شکلی از حاکمیت وجود داشته باشد، در هر کشوری و یا دولتی، و در هر زمانی. به گفته جان ای. گاردینر:

«فساد جنبه‌ی مداوم و عملاً همه جا حاضر جامعه سیاسی است. بعید است که هیچ اصلاحاتی بتواند آن را به طور کامل از بین ببرد. هر جا که انسان برای کالاهای باارزش ولی محدود رقابت می‌کنند، خواه مجوز تاکسیرانی باشد، خواه حق امتیاز فروش کالا به دولت، خواه آزادی برای اجرای بازی اعداد، اگر تلاش‌های دیگر شکست بخورند، وسوسه برای دستیابی به این کالاها از طریق انگیزه‌های فاسد همواره وجود خواهد داشت.»

(گاردینر ۱۹۷۰: ۹۳)

سخن گاردینر مبنی بر اینکه فساد «مداوم و عملاً در همه جا حاضر» است آنقدرها بحث‌برانگیز نیست، و محققان متعددی آن را تکرار کرده‌اند. به عنوان مثال، ادوارد بنفیلد (۱۹۷۵) ادعا می‌کند که چون انسان‌ها ذاتاً فرصت‌طلبند، مناصب قدرت و اعتماد به طور اجتناب‌ناپذیری به انگیزه‌های برای رفتار فاسد منجر می‌شود. فلک و کازمیکس (۱۹۸۵) معتقدند که فساد را به عنوان پدیده می‌توان در تمام جوامعی که به سطح معینی از پیچیدگی رسیده‌اند یافت. رابرت کلیتگارد، محقق مشهور حوزه فساد، اشاره می‌کند که فساد به قدمت زندگی سازمان‌یافته بشر است، و در واقع، شاید به قدمت خود حاکمیت باشد (۱۹۸۸: ۷).

می‌توان طبیعت بی‌انتهای فساد را به بهترین شیوه و با نمونه‌هایی از جهان باستان نشان داد. به عنوان مثال، پژوهشگرانی مانند دانیل کافمن و ویتو تانزی قصد دارند با استناد به متن هندی آرتاشاسترا، که حدود ۲۴۰۰ سال قدمت دارد، به سرچشمه این موضوع برسند. در بخشی از این متن، کاتیلیا، یکی از مشاوران امپراتور چاندرآگپتا مائوریا، در مورد غیر قابل اجتناب بودن فساد، و نیاز به مهار آن سخن می‌گوید:

«کالاهای وارداتی را باید در حدکثر ممکن نقاط به فروش رساند ... [و] تجار محلی که کالاهای خارجی را توسط کاروان و یا از مسیرهای آبی وارد می‌کنند باید از معافیت مالیاتی بهره‌مند شوند تا بتوانند سود کنند. پادشاه باید مسیرهای تجاری را از آزار درباریان، مقامات دولتی، دزدان و نگهبانان مرزی محافظت کند ... [و] افسران مرزی باید آنچه را که از دست رفته است بازگردانند ... همانقدر که مزه نکردن عسل یا سمی که در نوک زبان باشد غیرممکن است، همانقدر هم غیرممکن است که کارمند دولت حداقل ذره‌ای از درآمد شاه را به دست نیاورد ... و در حدود چهل راه اختلاس توسط خادم دولت وجود دارد ...»

البته، فساد در جهان باستان به هیچ وجه محدود به هند نبوده است.

دانشمندان اروپایی اشاره کرده‌اند که فساد در رم و در یونان نیز شایع بوده است.

مکمولن (۱۹۸۸) و برخی دیگر حتی اعتقاد دارند که فساد یکی از دلایل اصلی زوال امپراتوری روم بوده است. ویلسون (۱۹۸۹) اشاره می‌کند که حتی دموکراسی آتن نیز عاری از فساد نبوده است. در واقع، فساد آنقدر مسئله بزرگی بوده است که یکی از وظایف موسسه‌ای تحقیقاتی به نام شورای آرثوپاگوس گزارش رفتارهای فاسد بوده است.

ماهیت بی‌پایان و ظاهراً همه جا حاضر فساد را نیز می‌توان با موردی از کشور چین نشان داد. لمبسدورف، تاوب، و اشرام (۲۰۰۵) اشاره می‌کنند که در اوایل قرن سوم قبل از میلاد، قانون مجازات سلسله شین مجازات سختی را برای فساد وضع کرد. در قرن یازدهم وانگ آن شی اصلاح‌طلب چینی اشاره کرد که تا زمانی که کارمندان دولت به درستی انتخاب نشده باشند، فساد می‌تواند حتی در نهادهای و قوانین خوب نیز به وجود آید: «در حال حاضر می‌خواهم تأکید کنم که تاریخ ثابت کرده است که ایجاد دولت مناسب صرفاً با تکیه بر قدرت قانون برای کنترل مقامات، زمانی که این مقامات افراد مناسبی برای این کار نیستند، غیر ممکن است.» در اوایل قرن بیستم، فساد و تلاش‌های ناموفق برای اصلاحات یکی از دلایل سقوط سلسله کوینگ بود (پارک ۱۹۹۷، ۲۰۰۲). امروزه، فساد هنوز هم یکی از دغدغه‌های دولت چین است (برای مثال، مراجعه کنید به کونگ ۱۹۹۷، لو، ۲۰۰۰، سان، ۲۰۰۴). به طور خلاصه، فساد پدیده‌ای میان‌زمانی، میان‌سیستمی و میان‌فرهنگی است و می‌تواند در هر شکلی از حاکمیت، در هر کشوری و یا دولتی، و در هر زمانی وجود داشته باشد.

۱٫۲ مطالعات فساد در اواسط تا اواخر قرن بیستم

دانشمندان و مقامات مسلماً صدها، اگر نگوییم هزاران، سال دغدغه فساد داشته‌اند اما رویکردهای مقایسه‌ای در مطالعه فساد تا نیمه دوم قرن ۲۰ آغاز نشده‌اند. فعالیت‌های علمی از دهه ۱۹۵۰ تا زمان حال ادامه یافته‌اند، و می‌توان دو دوره از فعالیت‌های گسترده را به وضوح مشخص کرد. در هر دو مورد، به نظر می‌رسد افزایش علاقه دانشگاهی در فساد با علاقه به دموکراسی و توسعه همراه شده است. اولاً، اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی متعددی، در اواخر دهه ۱۹۵۰ و سراسر دهه ۱۹۶۰، در مورد فساد نوشته‌اند. ثانیاً، از اوایل دهه ۱۹۹۰، تعداد زیادی از دانشگاهیان در مورد فساد نوشته‌اند. این موج دوم فعالیت هنوز به پایان نرسیده است و تا به امروز ادامه دارد. در اوایل دهه ۱۹۵۰ و در سراسر دهه ۱۹۶۰، علاقه به فساد تا حد زیادی از تجربه کشورهای تازه دموکراتیک و در حال توسعه الهام گرفته بود. به عنوان مثال، جیمز اسکات در اوایل دهه ۱۹۷۰ می‌نویسد: «محور تفکرات اخیر دانشمندان علوم اجتماعی در مورد فساد عمدتاً در رشد روزافزون پژوهش‌های مربوط به کشورهای کمتر توسعه‌یافته است (۱۹۷۲: ۹). با وجود اختلافات ناچیز در میان دانشمندان در رابطه با اثر فساد بر بدبینی در مورد سیاست (که بدبینی در مورد سیاست را تشویق می‌کند)، هنوز اجماع روشنی در مورد آثار اقتصادی و اجتماعی فساد وجود نداشت.

از این رو، خیلی عجیب نیست که اولین مباحثه تعریفی بین «اخلاق‌گرایان» و «تجدیدنظرطلبان» اختلاف نظر بر سر آثار فساد را منعکس کرده باشد. اخلاق‌گرایان به صورت کلی فساد را محکوم می‌کردند، چرا که فساد را معضلی برای سلامت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه می‌دانستند. اما تجدیدنظرطلبان اعتقاد داشتند که فساد باید به شیوه‌ای بی‌طرفانه‌تر مطالعه و تعریف شود. در نظر آن‌ها، فساد لزوماً مضر نبود. در واقع، فساد غالباً بخشی اجتناب‌ناپذیر و ضروری در روند اصلاح در نظر گرفته می‌شد (لف ۱۹۶۴، بیلی ۱۹۶۶، نای ۱۹۶۷، هانتینگتون ۱۹۶۸). ناتانیل لف (۱۹۶۴) حتی عنوان می‌کرد که فساد اداری، در برخی موارد، در واقع باعث ارتقاء بهره‌وری می‌شود

دیدگاه کارکردگرا در مورد فساد در اواسط تا اواخر دهه ۱۹۷۰ توسط نسل جدیدی از محققان، از جمله آن کروگر (۱۹۷۴) و سوزان رز-آکرمن (۱۹۷۸)، مورد چالش قرار گرفت. این افراد اعتقاد داشتند که کل رفتار فساد و رانت‌خواهی آثار منفی بر توسعه سیاسی و اقتصادی بر جای می‌گذارد. فساد به جای آن که پدیده‌ای ساختاری و جزء لازمی در روند نوسازی و یا انتقال در نظر گرفته شود، به عنوان انتخابی فردی بازتعریف شد. اقدامات مفسدانه به صورت تصمیم‌گیری‌هایی نگرینسته می‌شدند که به دقت برنامه‌ریزی شده‌اند تا منافع طرفین را به حداکثر برسانند، اما نهایتاً هزینه آن را جامعه می‌پردازد. این رویکرد در مورد فساد محبوبیت زیادی یافت، به ویژه در میان اقتصاددانان و دانشمندان علوم سیاسی که اقتصاد هزینه معامله و یا دیگر مدل‌های مالک-کارگزار را در کار خود استفاده می‌کردند. علاوه بر این، تعداد فزاینده‌ای از دانشمندان اعتقاد داشتند که فساد (به ویژه از نوع بوروکراتیک) باید در چارچوب ساختارهای نهادی که در آن وجود دارد مطالعه شود.

در دهه ۱۹۸۰، زمانی که مباحثات تعریفی تا حد زیادی فروکش کرده بود، کتاب‌ها و مقالات در مورد فساد به طور فزاینده‌ای به مطالعات موردی می‌پرداختند. کشورهای که هم گرفتار سطوح بالایی از فساد اداری و هم گرفتار سطوح بالایی از فساد سیاسی بودند مورد علاقه محققان بودند. فیلیپین تحت حکومت فردیناند مارکوس، اندونزی تحت حکومت محمد سوهارتو، زئیر تحت حکومت موبوتو سه‌سه سکو، زیمبابوه تحت حکومت موگابه، و هائیتی تحت حکومت ژان کلود دوآلیه نمونه‌هایی از این دست هستند.

۱,۳ «انفجار فساد»

همانطور که قبلاً ذکر شد، در دهه ۱۹۹۰ علاقه به مطالعه فساد از سر گرفته شد. این افزایش علاقه ناگهانی تا به امروز ادامه دارد، و بعید است که تا آینده قابل پیش بینی کاهش یابد. چه چیزی می‌تواند این «انفجار فساد» را توضیح دهد؟ در چند پاراگراف بعدی، بحث خواهم کرد که این تجدید علاقه به فساد را نمی‌توان به دلیلی خاص نسبت داد، بلکه، آن محل تلاقی چند رویداد مهم و روند ادامه‌دار است.

اولاً، بدبینی جهان سوم به طور چشم‌گیری از دهه ۱۹۸۰ در خصوص چشم انداز کاهش فساد، چه رسد به ریشه‌کنی آن، افزایش یافته بود. علی‌رغم وعده‌های بی‌پایان دولت‌ها برای کاهش سطح فساد، بیشتر تلاش‌ها برای اصلاحات با شکست‌های تماشایی به پایان رسیدند. به عنوان مثال، در هند، اتهام فساد به فروپاشی دولت راجیو گاندی در سال ۱۹۸۹ منجر شد. با این حال و با وجود این سابقه نازیبیا، دولت پی. وی. ناراسیما راو، که طی سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶ قدرت را در دست داشت، مشابهاً در اثر اختلافات مربوط به فساد به پایان رسید. در فیلیپین، تنها ۱۲ سال پس از سرنگونی مارکوس و نزدیکی‌انش، ریاست جمهوری جوزف استرادا تقریباً بلافاصله به سبب اتهام غارت و فساد بدنام شد. او بعداً استیضاح و مجبور به کناره‌گیری شد. در تایلند، دولت چوان لیکپای در سال ۱۹۹۵ به سبب رسوایی فساد سقوط کرد، اما تنها چند سال بعد، نخست وزیر جدید، تاکسین شیناواترا، نیز با اتهامات فساد مواجه شد. در اندونزی، با وجود وعده‌های رئیس جمهور حبیبی برای پیگرد قانونی خانواده سوهارتو، که از قدرت سوء استفاده کرده بودند، همه اتهامات آن‌ها در نهایت رفع شد که این امر بسیاری از اصلاح‌طلبان را ناامید کرد. در همین حال، عبدالرحمان وحید، جانشین حبیبی، نیز به اتهام فساد برکنار شد. حتی در کره جنوبی نسبتاً توسعه یافته، میراث کیم دا یونگ توسط یک سری از رسوایی‌های فساد بدنام شد.

البته، مسئله فساد به آسیا محدود نمی‌شد. قضایای مشابهی بارها و بارها در آفریقا و امریکای لاتین تکرار شده است. به عنوان مثال، در زئیر، چهار دهه حکومت مفسدانه موبوتو سسه سکو در سال ۱۹۹۷ به پایان رسید، اما، پس از آن، دولت لوران کابیلا نیز فساد کمتری نداشت. در زیمبابوه، فساد همچنان به بالاترین و پایین‌ترین سطوح دولت رابرت موگابه آسیب می‌رساند. در نیجریه، دولت ژنرال ثانی آباچا به سرعت به سبب فساد و ظلم و ستم مشهور شد. در پرو، آلبرتو فوجیموری با فساد و قاچاق مواد مخدر در ارتباط بود. در نیکاراگوئه، آرنولدو آلمان ثروت هنگفتی را به واسطه ظلم بر هموطنانش انباشت.

دوم این‌که، علاوه بر دموکراسی در حال کشمکش آسیا، آفریقا و امریکا لاتین، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تعدادی از کشورهای جدید را ایجاد کرد که با وظیفه‌ی دلهره‌آور کنترل فساد مواجه بودند. در واقع، به نظر می‌رسید چالش‌های دولتی دوقلوی دموکراسی و اصلاحات اقتصادی بستر حاصل‌خیزی را برای فعالیت‌های فاسد در شرق اروپا فراهم کرده باشد. مثلاً خصوصی‌سازی صنایع دولتی، بازارها و فرصت‌های جدیدی را هم برای سیاستمداران فاسد و هم برای کارآفرینان فاسد ایجاد کرد (بویکو، و همکاران ۱۹۹۶، شلایفر و ویشنی، ۱۹۹۴). علاوه بر این، حضور و قدرت شگفت‌آور شبکه‌های جرایم سازمان‌یافته نیز این مسئله را تشدید کرد (کیسونکو ۱۹۹۶، شلی ۱۹۹۸). با این حال، پژوهشگران دیگر در مورد نقش حقوق مالکیتی بد تعریف شده و / یا ایجاد سیستم مالیاتی یغماگرانه (وارز ۱۹۹۷) متمرکز شده‌اند.

دلیل سوم برای تجدید علاقه پژوهشی در مورد فساد ناراحتی رو به رشد در جامعه بین‌المللی در مورد اثر فساد بر تلاش‌های توسعه‌ای بود. به طور خاص، بسیاری از محققان فساد به سخنرانی سال ۱۹۹۶ رئیس بانک جهانی، وولفسون، با نام «سرطان فساد» به عنوان لحظه تعیین‌کننده در مطالعات فساد اشاره می‌کنند. قبل از سال ۱۹۹۶، هم بانک جهانی و هم صندوق بین‌المللی پول آگاه بودند که فساد چوب لای چرخ توسعه گذاشته است، اما این مسئله به خودی خود هرگز به این صراحت عنوان نشده بود.

با این حال، ناگهان، با بیانیه بسیار عمومی وولفسون که مبنی بر اینکه فساد «یکی از بزرگترین نیروهای بازدارنده علیه توسعه عادلانه و مبارزه با فقر» است، موضوع فساد به صحنه جهانی وارد شد. تقریباً بلافاصله، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، و دیگر سازمان‌های بین‌المللی مرتبط با توسعه گزارش‌های کمیسیونی، هم در سطح فراملی و هم در سطح کشورها، را آغاز کردند تا به بررسی علل و پیامدها فساد بپردازند. البته، هدف نهایی این کار تدوین استراتژی‌های مفید مبارزه با فساد بود. در همان زمان که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول سیاست‌های مربوطه خود را تغییر دادند و فساد را دشمن شماره یک مردم معرفی کردند، تعدادی مطالعات فراملی منتشر شدند که مشخصاً فساد را به رشد مرتبط می‌کردند. مقاله سال ۱۹۹۵ پائولو مائورو در میان مطالعات تجربی ابتدایی بود که به طور گسترده‌ای مورد استناد قرار می‌گرفت و تاثیرگذار بود. مطالعه سال ۱۹۹۷ آدس و دی‌تلا نیز تاثیرگذار بود و نشان می‌داد که فساد میزان سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد و در نتیجه، باعث کاهش رشد اقتصادی می‌شود. این یافته‌های اولیه توسط مطالعات بعدی تقویت شدند که تایید می‌کردند فساد تأثیر زیان‌آوری بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی دارند (وی ۲۰۰۰، ۲۰۰۱، حبیب و زوراویکی ۲۰۰۲؛ ویلهلم ۲۰۰۲). چهارم اینکه در سال‌های دهه ۱۹۹۰ معلوم شد که حتی دموکراسی‌های استقرار یافته نیز از فساد در امان نیستند. رسوایی‌های مرتبط با فساد در تمامی کشورهای پیشرفته مشروعیت دولت را به چالش کشیدند و ندای اصلاحات را برانگیختند. در ایالات متحده، رسوایی وایت‌واتر سال‌های اولیه ریاست جمهوری کلینتون را تحت تأثیر قرار داد، و اتهامات مربوط به شیوه‌های لابی‌گری ناعادلانه PAC بحث بر سر اصلاحات مالی را تشدید کردند.

در انگلستان، حضور نیل همیلتون در رسوایی «پول نقد برای پرسش‌ها» به ادعاهای سستی توری(حزب محافظه‌کار) انجامید. در کانادا، کامرون (۱۹۹۴) افشای متهم‌کننده‌ای را در مورد معاملات فاسد در دولت مالرونی منتشر کرد. در ژاپن، اتهامات فساد علیه LDP به کاهش محبوبیت آن، و نیز خلع آن از دولت در سال ۱۹۹۳، منجر شد. در نهایت، بازرسی‌های mani pulite در اوایل دهه ۱۹۹۰ نشان داد که فساد در سیاست ایتالیا چقدر عمیق و ریشه‌دار شده است. افشای شبکه‌های گسترده و عظیم فساد اغلب ایتالیایی‌ها را شوکه و منزجر کرد و باعث کاهش جدی میزان مشروعیت سیاسی شد.

در نهایت، تدوین شاخص‌های فساد در دهه ۱۹۹۰ پژوهش‌های آماری فراملی در مورد علل و پیامدهای فساد را تقویت کرد. از جمله مجموعه داده‌های پرکاربرد می‌توان به BI، WCR و مجموعه داده‌های ایمپالس اشاره کرد که در اواسط دهه ۱۹۹۰ استفاده می‌شدند. مجموعه داده BI توسط بیزنس اینترنشنال تدوین شد، و داده‌های آن برای نزدیک به ۷۰ کشور برای دوره ۱۹۸۰-۱۹۸۳ موجود است. از سوی دیگر، مجموعه داده WCR توسط گزارش رقابت جهانی، که نشریه تجاری منتشره توسط مجمع اقتصاد جهانی در سوئیس بود، تدوین شد. از سال ۱۹۸۹، نظرسنجی‌ها سالانه شامل یک سوال در مورد فساد است و حداقل ۳۲ کشور در هر سال را پوشش می‌دهد. در نهایت، مجموعه داده‌های ایمپالس توسط یک نشریه تجاری آلمانی به همین نام تدوین شده است. این مجموعه در سال ۱۹۹۴ منتشر شد و ۱۰۳ کشور را پوشش داد.

مجموعه داده‌های دیگری که تأثیرگذاری بیشتر آن ثابت شده است شاخص درک فساد سالانه بین‌المللی (CPI) است. شاخص درک فساد سالانه بین‌المللی با مشارکت دانشگاه گوتینگن تدوین شده است و ترکیبی از نظرسنجی‌ها و شاخص‌های مختلف فساد است، و مسلماً بلندپروازانه‌ترین تلاش برای اندازه‌گیری فساد تا به امروز بوده است. این شاخص اولین بار در سال ۱۹۹۵ منتشر شد، که در آن زمان اندکی بیش از ۴۰ کشور جهان را پوشش می‌داد. اما شاخص مزبور در طول این سال‌ها رشد کرده و بیش از یک صد کشور را در بر گرفته است. ساختار شاخص نیز بسیار پیچیده‌تر از قبل شده است.

در مجموع، فساد پدیده‌ای میان‌سیستمی، میان‌زمانی، و میان‌فرهنگی است و می‌تواند در هر مکانی و در هر زمانی تحت هر شکلی از حاکمیت وجود داشته باشد، علاوه بر این، مطالعات فساد در پنجاه سال گذشته رابطه نزدیکی با تجربه کشورهای در حال توسعه و دموکراتیک شدن داشته است. البته باید توجه داشت که مسائل خاصی که مورد توجه دانشمندان دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بوده دقیقاً همان مسائلی نیست که مورد توجه دانشمندان دهه ۱۹۹۰ است. در حال حاضر، نسبت به گذشته، توجه بسیار بیشتری به فساد همه‌گیر، فساد حزبی، و فساد فراملی مبذول می‌شود. این تحول مداوم از ویژگی‌های مطالعات فساد است. خیلی تعجب‌آور نخواهد بود که در ۲۰ سال آینده، اشکال جدیدی از فساد خواهد اهمیت بیشتری در مقالات بیابند.

حال که تاریخچه مختصری از مطالعات فساد ارائه شد، به تعریف فساد در بخش بعدی می‌پردازیم.

بخش ۲: مباحثات تعاریف

فساد دقیقاً چیست؟ با اینکه اکثر محققان حوزه فساد اتفاق نظر دارند که ارائه تعریف «یکخطی» جهان‌شمول برای فساد احتمالاً غیرممکن است (فیلپس ۱۹۹۷)، می‌توانیم رویکردهای رقیب را از هم تمیز دهیم. اولاً، همانطور که در بندهای زیر نشان داده شده است، روشن‌ترین تمایز در سال‌های اولیه بحث بین اخلاق‌گرایان و تجدیدنظرطلبان وجود داشت. ثانیاً، در سال‌های پس از آن، بحث اصلی بین تعاریف منصب دولتی‌محور، بازارمحور و منفعت عمومی‌محور بود. در نهایت، هر چند که مباحثات تعریفی هرگز به طور کامل حل و فصل نشد، رویکرد منصب دولتی‌محور، و به طور خاص تعریف جو نای، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ محبوبیت گسترده‌ای به دست آورد. در زیربخش «همگرایی»، که در زیر آمده است، در مورد چگونگی این موضوع بحث خواهیم کرد.

۲.۱ اخلاق‌گرایان در مقابل تجدیدنظرطلبان

اولین بحث‌های تعریفی در مورد موضوع فساد، که بین به اصطلاح «اخلاق‌گرایان» و پس از آن «تجدیدنظرطلبان» در گرفت، حول این موضوع بود که آیا می‌توان تعاریفی را استفاده کرد که مملو از ارزش هستند، و یا اینکه باید تعاریفی را تدوین کرد که از نظر ارزشی خنثی هستند.

اخلاق‌گرایان فساد را نکوهش می‌کردند، و بر این باور بودند که هر نوع فساد به طور کلی ذاتاً برای جامعه، سیاست، و توسعه نقش سَم را دارد. جای تعجب نیست که تعاریف اخلاق‌گرایان از فساد لایه‌های مشهودی از اخلاق را نیز در بر می‌گرفت. علاوه بر این، رویکرد آن‌ها نسبت به مطالعه فساد بیشتر توصیفی بود، زیرا آن‌ها در مورد یکی از ویژگی‌های جوامع «عقب‌مانده» می‌نوشتند. به عنوان مثال، رویکرد ادوارد بنفیلد (۱۹۵۸) در این دسته قرار می‌گیرد. او در شرح خود از «خانواده‌گرایی غیراخلاقی» می‌نویسد: «کسی که در ارتباط با افراد خارج از خانواده، بدون در نظر گرفتن اخلاق از قانون پیروی می‌کند... - [اما] در ارتباط با اعضای خانواده‌اش، استانداردهای درست و غلط را اعمال می‌کند...» (۸۵-۸۶). پیام اساسی روشن بود: فساد، که از فقدان رفتار اخلاقی ناشی می‌شود، مانع توسعه بیشتر جوامع می‌شود.

یکی از انتقادات عمده وارد بر اخلاق‌گرایان این بود که کار آن‌ها ظاهراً دارای گرایش ذاتی غربی بود. به گفته کالین لیز (۱۹۶۵)، اخلاق‌گرایان اعتقاد داشتند که «... نتایج حاصل از قوم‌پرستی و همه اشکال دیگر از آنچه که فساد می‌نامندشان جدی و بد هستند». لیز به عنوان نمونه‌ای از سنت اخلاق‌گرایان، مثالی از یکی از جلد‌های کتاب ریث و سیمکینز (۱۹۶۳) در مورد فساد در کشورهای در حال توسعه می‌آورد. در این کتاب نویسندگان ابراز نگرانی کرده‌اند که فساد «به مانند بوته و علف‌های هرز (که خیلی هم شبیه فساد هستند)، خوبی‌ها را از خاک می‌گیرد و مانع رشد گیاهانی می‌شود که با دقت و با هزینه پرورش داده و مراقبت شده‌اند» (۱۲-۱۳). لیز اشاره می‌کند که هر چند شیوه‌های قوم‌پرستی در استانداردهای غربی به طور کلی فاسد تلقی می‌شوند، همیشه هم انتصابات مبتنی بر خانواده در تمام جوامع امری فاسد انگاشته نمی‌شوند. اگر این چنین باشد، موضع اخلاق‌گرایان در رابطه با قوم‌پرستی و فساد نسبت به تفاوت‌های فرهنگی بی‌تفاوت است و به وضوح به جانب غرب گرایش دارد.

«تجدیدنظرطلبان»، بر خلاف اخلاق‌گرایان، تمایلی به اینکه به سرعت فساد را محکوم کنند نداشتند. آن‌ها اعتقاد نداشتند که پیش‌داوری‌ها در مورد آثار فساد باید در تعریف آن گنجانیده شود. در نتیجه تلاش کردند این اصطلاح را به شیوه‌ای واقعی‌تر تعریف کنند. اصطلاح «فساد» به آن شیوه‌ای که توسط تجدیدنظرطلبان استفاده می‌شد، تقریباً عاری از ارزش است. تعریف ناتانیل لف مثال خوبی از این موضوع است:

فساد عبارت است از عملی فراقانونی که توسط افراد یا گروه‌هایی به منظور به دست آوردن نفوذ در اقدامات بوروکراسی استفاده می‌شود. به این ترتیب، وجود فساد به خودی خود نشان می‌دهد که این گروه‌ها، بیش از حد معمول، در فرایند تصمیم‌گیری مشارکت می‌کنند.

(لف ۱۹۶۴)

تجدیدنظرطلبانی مانند دیوید بیلی و جوزف نای نیز بر این باور بودند که فساد از عدم تعادل بین سیستم‌های مختلف ناشی می‌شود. به عنوان مثال، فساد وقتی ایجاد می‌شود که نهادهای سیاسی جدید با فرهنگ‌های سنتی تلاقی می‌کنند، و یا زمانی که توسعه اقتصادی از توسعه حقوقی پیشی می‌گیرد.

به طور خلاصه، فساد محصول جانبی نوسازی و توسعه بود، و تجدیدنظرطلبان اعتقاد نداشتند که فساد ذاتاً مضر است. حتی برخی از آنان معتقد بودند که فساد می‌تواند برای برخی از اهداف مفید نیز باشد. به عنوان مثال، هانتینگتون (۱۹۶۸) ادعا کرد که فساد ممکن است در نگهداری سیستم سیاسی کاربرد داشته باشد، و فساد «ممکن است وسیله‌ای برای جذب گروه‌های جدید به سیستم سیاسی با استفاده از ابزارهای خلاف قاعده باشد، زیرا، سیستم نمی‌توانست برای ارائه راه‌های مشروع و قابل قبول به آن‌ها انطباق سریعی داشته باشد.» (۶۰-۶۱).

۲,۲ تعاریف منصب دولتی‌محور، بازار محور، و منفعت عمومی‌محور

با وجود غلبه عمده بر اخلاق‌گرایان مباحثات تعریفی فساد در دهه ۱۹۶۰ ادامه یافت. حتی در میان کسانی که به ایده‌آل بودن تعاریف عاری از ارزش اعتقاد داشتند هنوز هم اختلاف نظر بر سر اینکه در تعریف فساد، باید بر کدام جنبه آن تاکید شود وجود داشت. استنادشدن‌ترین گونه‌شناسی توسط آرنولد هایدنهاایمر (۱۹۷۰) ارائه شد که خاطر نشان کرد که تعاریف معمولاً منصب دولتی‌محور، بازار محور، و یا منفعت عمومی‌محور هستند.

۲,۲,۱ تعاریف منصب دولتی‌محور

در میان محققان اولیه حوزه فساد، این تعاریف ارائه شده توسط مکمولن (۱۹۶۱) و بیلی (۱۹۶۶) نمونه‌های خوبی از تعاریف منصب دولتی‌محور هستند. مشخصه متمایز اصلی این تعاریف این است که فساد شامل سوء استفاده از منصب دولتی یا قدرت را در ازای نوعی انواع منفعت شخصی است. اگر مقام دولتی پول یا معادل پولی را برای انجام کاری که، در هر حال، وظیفه‌اش است انجامش دهد یا انجامش ندهد، و یا برای اعمال اختیارات مشروع برای دلایل نادرست قبول کند، فاسد است. مکمولن (۱۹۶۱)

فساد، که به ویژه به عمل رشوه وابسته است، اصطلاحی کلی است که سوء استفاده از قدرت را در نتیجه ملاحظات منافع شخصی، که لزوماً پولی نیز نیستند، در بر می‌گیرد. (بیلی ۱۹۶۶)

یکی از جنبه‌های جالب این تعاریف این است که فساد می‌تواند اقداماتی را شامل شود که می‌توانند در حیطه وظایف و یا در خارج حیطه وظایف رسمی مقام دولتی باشند. در حالت دوم، پذیرش «پول یا معادل پولی» برای انجام این وظایف نشان می‌دهد که در صورت عدم پرداخت اضافی، خدمات انجام نمی‌شدند، و یا اینکه کیفیت آن‌ها پایین می‌آمده است. به طور خلاصه، جنبه تعریف‌کننده‌ی فساد سوء استفاده از مناصب دولتی است.

شاید معروف‌ترین تعریف منصب دولتی‌محور تعریف کلاسیک (در حال حاضر) جوزف نای باشد: [فساد] ... رفتاری است که به دلایل مالی یا موقعیتی (شخصی، خانواده نزدیک، محفل خصوصی) از وظایف رسمی منصب دولتی (انتخابی یا انتصابی) انحراف می‌یابد، و یا قوانین را با اعمال انواع خاصی از نفوذهای شخصی نقض می‌کند. (نای، ۱۹۶۷)

تعریف نای جذاب است، زیرا هم جامع است و هم دقیق. تعریف او این واقعیت را در نظر می‌گیرد که فساد هم ممکن است توسط سیاستمداران منتخب و هم ممکن است توسط بوروکرات‌های منتصب رخ دهد. علاوه بر این، تعریف او این واقعیت را نیز در نظر می‌گیرد که منافع خصوصی می‌تواند یا شخصاً به مقام‌های فاسد، و یا به خانواده‌اش، و یا حتی به شبکه گسترده خانواده و دوستان‌اش تعلق بگیرد.

در نهایت، نای از تعاریف بیلی و مکمولن کمک می‌گیرد و به صورت دقیق‌تر ادعا می‌کند که کسب منافع خصوصی می‌تواند به صورت ثروت یا موقعیت (مقام) باشد. بنابراین، تعریف نای این احتمال را نیز در نظر می‌گیرد که سیاستمدار و یا بوروکرات برای اینکه منصبش را حفظ کند مرتکب فساد می‌شود.

البته تعریف نای باوجود دقت نسبی هنوز هم کاستی‌هایی دارد. همانطور که ویلیامز (۱۹۸۷) و دیگر محققان اشاره کرده‌اند این تعریف لابی‌های قدرتمند و گروه‌های ذینفع را نادیده می‌گیرد، مگر اینکه به صراحت رشوه بگیرند و یا قانون‌شکنی کنند. می‌توان متوجه شد که تعریف نای اقدامات سیاستمداران و یا بوروکراتی که جانب گروه‌های خاص هدفی را می‌گیرند، مانند افرادی از گروه‌های قومی و یا زادگاه‌شان، شامل نمی‌شود. علاوه بر این، لازم نیست که تخطی از وظایف رسمی فرد لزوماً باعث فاسد رسمی شود، و یا پرداخت رشوه مبادله فاسدی باشد. در یکی از نمونه‌های مشهور، سوزان رز-اکرمن اشاره می‌کند که نمی‌توانیم فرد یهودی را که تلاش می‌کند به وسیله رشوه از اردوگاه کار اجباری بگریزد فاسد بدانیم.

تعریفی جایگزینی که گروه‌های استناددار ذی‌نفع و یا سیاست‌طرفداری را در نظر می‌گیرند توسط شلايفر و ویشنی (۱۹۹۳، ۱۹۹۴) ارائه شده است. آن‌ها فساد را به صورت «فروش اموال دولتی توسط مقامات دولتی برای منافع شخصی» تعریف کردند. تعریف گاردینر و لیمان (۱۹۷۸) به صورت «تبادل پول یا مزایای مادی در ازای رفتار ترجیحی توسط مامور دولتی» شاید بتواند اعمال نفوذ و حمایت گسترده سیاسی را نیز پوشش بدهد. البته کلاً این تعاریف که دارای محوریت سوء استفاده از منصب دولتی هستند، دقت کلی تعریف نای را ندارند.

۲,۲,۲ تعاریف بازارمحور

هایدنهاایمر مجموعه دوم تعاریف خود را تحت عنوان «بازارمحور» مشخص می‌کند. او تعاریف ارائه شده توسط جیکوب ون کلاورن و رابرت او. تیلمان را به عنوان مثالی از این مجموعه بیان می‌کند. کارمند فاسد دولت منصب دولتی‌اش را کسب و کار می‌داند و سعی دارد درآمدش را از آن به حداکثر برساند. در نتیجه، منصب به صورت «واحد حداکثرسازی» تبدیل می‌شود. میزان درآمد فرد بستگی دارد ... به وضعیت بازار و استعدادهایش در یافتن نقطه حداکثر منفعت در منحنی تقاضای عموم. (ون کلاورن ۱۹۷۰)

فساد شامل جابجایی از مدل قیمت‌گذاری اجباری به مدل بازار آزاد است... هنگامی که این اتفاق می‌افتد، دیگر بوروکراسی به شکل الگوی بازار اجباری نیست و ویژگی‌های بازار آزاد را به دست می‌آورد.

این نوع تعاریف در بسیاری از جنبه‌ها مشکل‌سازند. به یک معنا کمتر به «چیستی» کلی فساد می‌پردازند و بیشتر به «چگونگی»، «زمان»، «چرایی» و «درجه» آن سروکار دارند. گرچه بیشتر فسادها با دخالت انگیزه‌های بازاری با توزیع (ظاهراً) غیرتبعیض‌آمیز خدمات و یا منافع عمومی صورت می‌گیرند، این تعاریف منفعت بازارمحور فاقد نکات ظریف اساسی تعریف نای هستند. همانطور که مایکل جانستون اشاره می‌کند «این تعاریف نه تنها منافع نامشهود (اعتبار، وعده حمایت سیاسی)، که می‌تواند از سوء استفاده از قدرت سرچشمه بگیرد، را نادیده می‌گیرد، بلکه گونه‌هایی را که مبادلات عوضی نیستند، از جمله اختلاس، را نیز در نظر نمی‌گیرد.» (۲۰۰۱: ۱۹). لذا هر چند تعاریف بازارمحور ممکن است به خصوص در توصیف فعالیت‌هایی نظیر رانت‌خواری (به عنوان مثال، کروگر، ۱۹۷۴) مفید باشند، سودمندی کلی آن‌ها محدود است.

بر خلاف تعاریف منصب دولتی‌محور و و بازارمحور، تعاریف منفعت عموم‌محور تاکید می‌کنند که فساد امتیازات خاص (و یا خصوصی) را به هزینه منافع عمومی فراهم می‌کند. هایدنهایمر به تعاریف ارائه شده توسط روگوو و لاسول (۱۹۶۳) و فریدریش (۱۹۶۶) اشاره می‌کند.

عمل فاسد مسئولیت نسبت به حداقل یک سیستم از نظم عمومی و یا مدنی را نقض می‌کند و در واقع، با چنین سیستم‌هایی ناسازگار (و نیز مخرب آن‌ها) است. سیستم نظم عمومی و یا مدنی منافع مشترک را بر منافع خصوصی رجحان می‌بخشد. نقض منافع مشترک برای استفاده‌های خاص اقدامی فاسد است.

(روگوو و لاسول ۱۹۶۳: ۱۳۲)

می‌توان گفت الگوی فساد زمانی وجود دارد که فردی دارای اختیار قانونی است و مسئولیت انجام کارهای معینی را دارد، مثلاً مامور مسئول و یا فرد شاغل، به واسطه پول و یا پاداش‌های دیگری که به صورت قانونی فراهم نشده‌اند اقداماتی را انجام می‌دهد که به نفع کسی باشد که این پاداش را فراهم می‌کند و در نتیجه، به عموم مردم و منافع آن‌ها آسیب می‌رساند.

(فریدریش ۱۹۶۶: ۷۴)

تاکید بر خسارت به منافع عمومی یادآور شکایت‌های پیشین اخلاق‌گرایان در مورد فساد است. با این حال، تعاریف منفعت عموم‌محور باید از رویکردهای اخلاق‌گرای قبل از خود متمایز شوند، چرا که هیچ مفهوم اخلاقی قابل لمسی را شامل نمی‌شوند. تاثیر زیان‌آور آن در عموم مردم تنها یک حقیقت در نظر گرفته می‌شود، و این تأثیر، در دیدگاه این نویسندگان، جنبه ضروری تعریف فساد قلمداد می‌شود.

در این سال‌ها حداقل دو نقد عمده در مورد تعاریف منفعت عموم‌محور عنوان شده است. اولین و مهمترین آن‌ها دشواری زیاد در تعریف «منافع عمومی» است. چه چیزی به منزله منافع عمومی قلمداد می‌شود؟ آیا می‌توان آن را اندازه‌گیری کرد؟ چگونه می‌توان دقیقاً مشخص کرد که فلان اقدام علیه منافع عمومی است؟ چه کسی در زمره عموم قرار می‌گیرد؟ تعریف این مسائل در جامعه کثرت‌گرا بسیار سخت می‌شود. همچنین فساد دارای طبیعتی میان‌سیستمی، میان‌زمانی و میان‌فرهنگی است، لذا «منافع عمومی»، حتی اگر شناسایی شوند، ممکن است در زمان‌های مختلف و از جایی به جای دیگر تغییر کنند.

نقد دوم این است که در تعاریف منفعت عموم‌محور، فساد با پیامدهایش تلفیق می‌شود. یعنی، در حالی که تعاریف بازارمحور اغلب بر «چگونگی» و «چرایی» و شاید حتی «زمان» فساد تاکید می‌کنند، تعاریف منفعت عموم‌محور ظاهراً بر «پس چه می‌شود» فساد تاکید می‌کنند. اگر این جنبه‌ی «پس چه می‌شود» تعاریف منفعت عموم‌محور را حذف کنیم، اساساً با تعریف منصب دولتی‌محور روبرو خواهیم شد.

با این حال و با وجود این محدودیت‌ها، تعاریف منفعت عموم‌محور ممکن است در جاهایی مفید باشند که تعاریف منصب دولتی‌محور مفید نیستند. اولاً این نوع تعاریف مسلماً می‌توانند تفاوت در درجه فساد را در نظر بگیرند، زیرا برخی از انواع فساد بیش از بقیه برای منافع عمومی زیان‌آور هستند. به عنوان مثال، این تعریف ممکن است تفاوت بین «اختلاس» و «اختلاس صادقانه» را لحاظ کند. هرچند سیاستمداران ممکن است از اختلاس صادقانه سود ببرند، لزوماً این کار را با هزینه مالیات‌دهندگان انجام نمی‌دهند

. تعاریف منافع عمومی نیز ممکن است تفاوت بین فساد فردی و فساد سیستمی را در بر بگیرند. باید انتظار داشته باشیم که دومی آسیب بیشتری به منافع عمومی وارد کند. در نهایت می‌توان عنوان کرد که اقدامات فاسد یک بوروکرات دون‌پایه نیز باید از اقدامات فاسد سناتور یا رئیس جمهور متمایز شود. در اغلب مواقع، انتظار داریم که فساد سیاستمداران ملی تأثیر بیشتری بر زندگی مردم، و در نتیجه منافع عمومی بگذارد.

۲,۳ چگونه می‌توان سوء استفاده از منصب را تعیین کرد؟ - افکار عمومی در مقابل قانون علاوه بر بحث منصب دولتی‌محور، بازارمحور و منفعت عموم‌محور، بحث کوچکتري بين تعاریف به اصطلاح «افکار عمومی» و «قانونی» فساد وجود دارد و تا حدودی حول این محور است که چگونه می‌توان به بهترین شیوه «سوء استفاده از منصب دولتی» را تعیین کرد.

از یک طرف، طرفداران تعاریف «افکار عمومی» اعتقاد دارند که هنجارها و افکار عمومی باید عامل تعیین‌کننده‌ی تعریف عمل فاسد باشند. آن‌ها در حمایت از استدلال خود اشاره می‌کنند که آنچه که در یک جامعه، فاسد انگاشته می‌شود ممکن است لزوماً در جامعه‌ای دیگر، فاسد در نظر گرفته نشود. علاوه بر این، حتی در درون جامعه‌ای مشابه، آنچه که در حال حاضر فاسد در نظر گرفته نمی‌شود، ممکن است در آینده، به دلیل تغییر هنجارها، فاسد در نظر گرفته شود. بنابراین، افکار عمومی تعیین‌کننده‌ی فساد است.

ورتهایم (۱۹۶۵) مثال خوبی از تعاریف «افکار عمومی» ارائه می‌کند. او اعتقاد دارد که فساد را نمی‌توان جدا از شرایط اجتماعی و فرهنگی خاص مشخص کرد.

«با توجه به استفاده متداول عبارت «فساد» مقامات، فرد فاسد را فردی می‌دانیم که کارمند دولت است و هدیه‌ای را می‌پذیرد که فردی غیردولتی و دارای کار آزاد به او اهدا می‌کند و هدفش این است که باعث شود فرد توجه ویژه‌ای نسبت به هدیه‌دهنده داشته باشد. گاهی اوقات نیز عمل ارائه چنین هدایا و یا دیگر توجهات و سوسه‌انگیزی نیز به صورت ضمنی در این مفهوم می‌آید. اخاذی، به معنی درخواست چنین هدایا و یا توجهاتی در هنگام اجرای وظایف دولتی، نیز ممکن است «فساد» در نظر گرفته شود. در واقع، گاهی اوقات، این اصطلاح به مقاماتی اطلاق می‌شود که از بودجه عمومی‌ای که تحت سرپرستی آن‌هاست استفاده شخصی می‌کنند، و به عبارت دیگر، این افراد متهم به اختلاس بودجه عموم مردم هستند.»

(ورتهایم ۱۹۶۵)

از آنجا که عمل «هدیه دادن» در برخی فرهنگها کاربرد زیادی دارد، بنابراین هرگز کاملاً روشن نیست که آیا فساد در واقع در حال وقوع است یا خیر. برخی از جامعه‌شناسان از تعریف ورتهایم، و یا گونه‌های دیگری از آن، استفاده کرده‌اند (و هنوز هم استفاده می‌کنند) (به عنوان مثال، آلتاس ۱۹۶۸، آلتاس ۱۹۹۰). اخیراً، رابرت نیکل جامعه‌شناس انگلیسی تعریف مختصرتری ارائه کرد که هنوز هم بر نقش افکار عمومی تاکید می‌کند. او فساد را به صورت زیر تعریف می‌کند:

«نقض قواعد غالب انجام امور دولتی در جامعه در دوره تحت بررسی توسط افراد دولتی، به خاطر کسب منافع خصوصی مالی یا سیاسی»

به طور کلی، مکتب افکار عمومی نکته درستی را در مورد ضرورت گنجاندن هنجارها در تعریف ما از فساد بیان می‌کند. با این حال، همین نکته می‌تواند خود به عنوان نقد استفاده شود. اگر هنجارها تا این حد از جایی به جای دیگر و از زمانی به زمان دیگر متغیرند پس هیچ راه آسان برای شناسایی فساد وجود ندارد، چه برسد به مطالعه فساد. مفهوم فساد آنقدر مبهم و زودگذر می‌شود که مطالعه آن را تقریباً بی‌فایده می‌سازد.

بر خلاف مکتب افکار عمومی، تعدادی از پژوهشگران علاقه دارند فساد را با عباراتی کاملاً قانونی تعریف کنند. فساد زمانی رخ می‌دهد که مقام دولتی قانون را به منظور کسب منافع خصوصی نقض کند. اگر مقام دولتی قانونی را نقض نکرده باشد، یا زمانی که هیچ قانونی برای تنظیم رفتار سوال برانگیز وجود نداشته باشد، فساد رخ نداده است. به عنوان مثال، آندرسکی فساد را «عمل استفاده از قدرت اداری برای ایجاد منافع خصوصی از طریق نقض قوانین و مقرراتی که در ظاهر در حال اجرا هستند» تعریف می‌کند (۱۹۶۸: ۹۲). مشابهاً تئوبالد (۱۹۹۰) فساد را به صورت «استفاده غیرقانونی از منصب دولتی برای کسب منافع خصوصی» تعریف می‌کند.

به طور کلی، به نظر می‌رسد بحث در مورد چگونگی تعریف «سوء استفاده از منصب دولتی» نابجا باشد، زیرا بسیاری از محققان فساد معمولاً بر سر این موضوع توافق دارند که هم قوانین رسمی و هم افکار عمومی در تعیین مصداق عمل فاسد مهم هستند. (این امر در واقع یکی از دلایل این موضوع است که چرا ارائه یک تعریف جهان‌شمول قابل قبول بسیار دشوار است.) به عنوان مثال، باید توجه داشت که اگر چه نای از عبارت «وظایف رسمی» در تعریف خود استفاده می‌کند اما قبول دارد که شکل دقیق فساد اغلب با هنجارها و آداب و رسوم ملت فرد مرتبط است. حتی محققان اخیراً مانند ویتو تانزی (۱۹۹۴) که تعاریف قانونی را پذیرفته‌اند نیز بر نقش افکار عمومی، هنجارها و تفاوت‌های فرهنگی تأکید می‌کنند. ۱۹ گونه‌شناسی کلاسیک هایدنهایمر از فساد «سیاه، سفید و خاکستری» نیز هم قوانین و هم افکار عمومی را دربرمی‌گیرد. به اعتقاد هایدنهایمر، فساد «سیاه» زمانی رخ می‌دهد که هم مقامات دولتی و هم عموم مردم این اقدام را نامناسب در نظر بگیرند و تقاضا کنند که این اقدام توسط قانون مجازات شود. فساد «سفید» رفتاری است که قانون خاصی را نقض نمی‌کند، و عموم مردم آن را آنقدر جدی تلقی نمی‌کنند که نیازمند مجازات کیفری باشد. فساد «خاکستری» زمانی رخ می‌دهد که منع قانونی وجود داشته باشد، اما مردم آن‌ها را قبول نداشته باشند، و یا زمانی که ممنوعیت وجود نداشته باشد، اما مردم چنین ممنوعیت‌هایی را مطالبه کنند.

۲،۳ همگرایی

با وجود تعاریف متعددی که پیشتر بحث شد، اغلب (نه همه) محققان امروزی حوزه فساد به نوعی تعریف منصب دولتی محور را پیشنهاد می‌کنند. آرویند جین اقتصاددان اشاره می‌کند که، «با وجود تعاریف مختلف متعددی که افراد مختلف ارائه کرده‌اند، همگرایی تعجب‌آوری به سوی یک تعریف توافق‌شده وجود دارد» (۲۰۰۱: ۱۲). به طور خاص، تعریفی که امروز بیشتر استفاده می‌شود نسخه کوتاه‌شده تعریف کلاسیک نای است. برای بسیاری از دانشمندان امروزی، فساد عبارت است از «سوء استفاده از منصب دولتی برای کسب منافع خصوصی»

این همگرایی چگونه پدید آمد؟

نخست، تعریف منصب دولتی محور را باید تعریفی حداقلی در نظر گرفت که تعداد بسیار اندکی از محققان بر سر آن اختلاف دارند. این تعریف، به یک معنا، «کوچکترین مخرج مشترک» تمام انواع تعریف‌های دیگر با پیش فرض سوء استفاده از مناصب دولتی برای نوعی از منافع شخصی است. به عنوان مثال، تعاریف بازار محور یا بر ماهیت منصب دولتی تمرکز می‌کنند (ابزاری که خدمات سیاسی و یا اداری از طریق آن توزیع می‌شوند) و/یا بر درجه توانایی مقامات برای از مدل سیاست‌گذاری اجباری توجه دارند. با این حال بایستی توجه داشت که پیش‌فرض این تعاریف، وجود منصب دولتی و نوعی از عدول از کارکرد در نظر گرفته شده برای منصب است

به طور مشابه (که پیشتر نیز ذکر شد)، تعاریف منفعت‌عموم‌محور تقریباً با تعاریف منصب دولتی محور یکسان هستند، به جز این‌که در تعاریف منفعت‌عموم‌محور، فرض می‌شود که فساد برای منافع عمومی زیان‌آور است. نهایتاً بحث «افکار عمومی در مقابل قانون» به راحتی در رویکرد منصب دولتی محور قرار می‌گیرد، زیرا کل اختلاف نظر حول محور نحوه کاربرد «سوء استفاده» یا «استفاده نادرست» از منصب دولتی است.

بدون اجماع روشن روی یک تعریف جهان‌شمول قابل قبول از فساد، طبیعی است که تعریف منصب دولتی محور به تعریف کاری انتخابی تبدیل شود. برای مثال سفتل (۱۹۸۳) در مطالعه فساد در زامبیا نشان می‌دهد که با وجود مشکلاتی در انواع مختلف تعاریف می‌توان با رویکرد منصب دولتی محور جوهره فساد را بهتر از هر روش دیگری درک کرد. نهایتاً، تعریف سفتل از فساد به نسخه‌ی قانونی‌تر تعریف نای شبیه می‌شود. مشابهاً اگر چه کلارک (۱۹۸۳) تنها به فساد اداری توجه کرد، تعریف وی نیز بسیار شبیه به تعریف نای شد: فساد عبارت است از «سوء استفاده از منصب اداری و یا سیاسی برای منافع شخصی یا جناحی» (۱۹۸۳: ۱۰). بسیاری از محققان دیگر نیز از تعریف منصب دولتی استفاده کردند ولی اذعان داشتند که ممکن است این تعریف کافی نباشد (به عنوان مثال، ویلیامز سال ۱۹۸۷، جانستون ۱۹۸۹، لمسدورف سال ۱۹۹۸، دویگ و تئوبالد ۲۰۰۰).

دومین دلیل برای رواج تعریف منصب دولتی این است که در دهه ۱۹۸۰، برجسته‌ترین محققان حوزه فساد همگی از تعریف نای، یا دست کم از برخی از نسخه‌های آن، استفاده می‌کردند. به عنوان مثال، در حالی که سوزان رز-آکرمن (۱۹۷۸) در کتاب بسیار تاثیرگذار خود یعنی «فساد: مطالعه در اقتصاد سیاسی»، اساساً فساد را از نظر رشوه‌خواری شرح می‌دهد، به صراحت می‌گوید که تعریف او را باید با تعریف نای مقایسه کرد. به طور مشابه، رابرت کلیتگارد (۱۹۸۸)، در کتاب کلاسیک کنترل فساد خود، بی‌پرده از تعریف نای استفاده می‌کند.

علاوه بر این، استفاده روز آکرمن و کلیتگارد و به صورت غیرمستقیم، تعریف تعریف منصب دولتی محور از اقتصاد هزینه معاملات و تئوری مالک-کارگزار در مطالعه فساد، تأثیر کتاب‌های رز-آکرمن و کلیتگارد را تقویت کرد. کتاب‌های رز-آکرمن و کلیتگارد بر مبنای رویکردهایی که پیشتر توسط بکر (۱۹۶۸)، بنفیلد (۱۹۷۵) و ویلیامسون (۱۹۷۹) معروف شده بودند مخاطبان آماده‌ای را به ویژه در حوزه اقتصاد و علوم سیاسی، یافتند.

ثالثاً، بازیگران فراملی مانند بانک جهانی و شفافیت بین‌الملل نیز در همگرایی به تعریف عموم‌محور کمک کرده‌اند. در اواخر دهه ۱۹۹۰، هر دو این سازمان‌ها، عملاً و رسماً «سوء استفاده از منصب دولتی برای کسب منافع خصوصی» را به عنوان تعریف کاری خود به کار بردند. از آنجا که اثر ترکیب (الف) اقدامات ضد فساد بانک جهانی و (ب) محبوبیت شاخص شفافیت عامل «انفجار فساد» دهه ۱۹۹۰ بود، تعجب‌آور نیست که رویکرد منصب دولتی محور بر مقالات اخیر مسلط شده باشد. همچنین شایان ذکر است که رابرت کلیتگارد و سوزان رز-آکرمن تاثیرگذاری خاصی در بانک جهانی داشتند. به گفته رایلی (۱۹۹۸)، به نظر می‌رسد آثار ترکیبی کلیتگارد و رز-آکرمن هسته تحلیل بانک جهانی در اواخر دهه ۱۹۹۰ باشد. به ویژه، رویکرد مالک-کارگزار کلیتگارد به طور گسترده‌ای در آفریقا تبلیغ و استفاده می‌شد. تاثیرگذاری این دو محقق در بانک جهانی نیز تعجب‌آور نیست. رابرت کلیتگارد در طول دوره همکاری‌اش با وزارت اقتصاد گینه استوانی در دهه ۱۹۸۰ از نزدیک با بانک جهانی کار می‌کرده است. او حداقل از سال ۱۹۸۸ مشاور رسمی بانک جهانی بوده است (او مشاور صندوق بین‌المللی پول نیز بوده است). همچنین، سوزان رز-آکرمن، قبل از اینکه رسماً در سال ۱۹۹۶ مشاور بانک جهانی شود، در اوایل دهه ۹۰، عضو مهمان آن بوده است.

بخش ۳: چندپاره شدن و وجوه فراوان فساد

پس از بحث در مورد مباحثات گسترده تعریفی و همگرایی در مورد تعریف منصب دولتی محور، به این موضوع می پردازیم که چگونه دانشمندان علوم اجتماعی بین انواع فساد تمایز قائل شده‌اند. چه طبقه‌بندی‌هایی در این حوزه غالب شده‌اند؟ در بندهای زیر نشان می‌دهم که طبقه‌بندی انواع فساد، و در نتیجه، چندپاره شدن مقالات، تا حد زیادی توسط مباحث تعریفی شکل گرفته است.

۳،۱ فساد «بزرگ» در مقابل «جزئی»

بزرگترین تمایزی که در مقالات دیده می‌شود تمایزی است که میان فساد «بزرگ» و «جزئی» برقرار شده است. اصطلاح فساد بزرگ به فساد «سطح بالا» توسط سیاستمداران منتخب و یا منتصب‌های سیاسی سطح بالاتر اشاره دارد. در مقابل اصطلاح فساد جزئی معمولاً به فساد اداری یا بوروکراتیک سطح پایین اطلاق می‌شود. این تقسیم مسلماً از همان ابتدا در مقالات وجود داشته است اما سوزان رز-آکرمن از محققانی است که اولین بار به صراحت تفاوت بین دو نوع را مشخص کرد. از نظر او انگیزه اصلی فساد اداری / بوروکراتیک تقریباً همیشه سود مالی است اما انگیزه پست فساد سیاسی ممکن است سود مالی و یا میل به باقی ماندن در منصب باشد. همچنین تاثیر فساد سیاسی با تاثیر فساد اداری متفاوت است. فساد بزرگ اغلب «هزینه‌های قابل توجهی از منابع مالی با تاثیر عمده بر بودجه دولت و چشم‌انداز رشد» را در بر دارد (۱۹۹۷: ۲۷) اما فساد جزئی شامل معاملات روزمره دولت مانند پرداخت مالیات، تخصیص جواز، و یا اجرای مقررات است که تأثیرشان نیز به مراتب کمتر است.

مقاله کلاسیک کایدن (۱۹۷۷) در مورد فساد اداری، و نیز کتاب گولد (۱۹۸۰) در زمینه فساد بوروکراتیک و توسعه‌نیافتگی در زئیر از جمله نمونه‌های خوب تحقیقات اولیه در مورد فساد جزئی هستند. پالمیر (۱۹۸۳) نیز مورد در مورد فساد بوروکراتیک و راه حل‌های ممکن بحث می‌کند و کتاب کلاسیک کلیتگارد تحت عنوان کنترل فساد (۱۹۸۸) نیز عمدتاً در مورد فساد بوروکراتیک است. همه دانش‌پژوهان حوزه فساد باید شرح‌های دقیق و روشننگر او در مورد خدمات درآمد داخلی فیلیپین، اداره پلیس هنگ‌کنگ، و گمرک و اداره مالیات غیرمستقیم سنگاپور را مطالعه کنند.

کتاب اسکات (۱۹۷۲) نمونه اولیه خوبی از پژوهش در مورد فساد بزرگ است. اسکات در این کتاب به بررسی نقش احزاب، ماشین‌های انتخاباتی و فشار دموکراتیک در کشورهایمانند تایلند، غنا و هند می‌پردازد. بررسی دلاپورتا و وانوچی (۱۹۹۹) در مورد فساد در ایتالیا، و نیز شرح فون آلمان (۲۰۰۲) از امور مالی حزب و فساد در آلمان از مطالعات موردی برجسته اخیر هستند. کتاب‌های تازه ویراست‌شده‌ی هیوود (۱۹۹۷) و بول و نیوئل (۲۰۰۳) نیز نمونه‌هایی عالی از تحقیق در زمینه فساد سیاسی به شمار می‌روند.

چگونه تمایز بین بزرگ و جزئی در مقالات تا این حد برجسته شد؟ این تمایز را باید به همگرایی روی تعریف منصب دولتی محور نسبت داد. اگر تعداد فزاینده‌ای از محققان فساد را به صورت «سوء استفاده از منصب» تعریف و مفهوم‌سازی کرده‌اند، طبیعی است که محور بزرگترین شکاف نوع و ماهیت منصبی باشد که مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد. همانطور که قبلاً اشاره شد، شکاف بزرگ و جزئی تقریباً بازتاب تفاوت بین مناصب سیاسی و اداری است. فساد بزرگ به سوء استفاده‌های سیاستمداران منتخب و یا منتصبان سیاسی و فساد جزئی به سوء استفاده‌های بوروکرات‌های سطح پایین‌تر اشاره می‌کند

. همچنین از دیدگاه مالک-کارگزار می‌توان بین این دو نوع منصب تمایز قائل شد. در فساد بزرگ، سیاسیون فاسد معمولاً به عنوان کارگزار عمل می‌کنند، که خود در مقابل شهروندان به صورت کلی (مالک) پاسخگو هستند اما در فساد جزئی، بوروکرات فاسد نقش کارگزار را دارند و سیاستمداران منتخب نیز مالک در نظر گرفته می‌شوند.

۳،۲ راه‌های دیگر تقسیم مقالات

گذشته از تمایز بزرگ-جزئی، روش‌های دیگر تقسیم نیز حداقل به صورت جزئی و از طریق بحث‌های تعریفی به مقالات شکل داده‌اند. به عنوان مثال، تعداد فزاینده‌ای از پژوهشگران بین فساد در جوامع توسعه‌یافته و فساد در جوامع در حال توسعه تمایز قائل شده‌اند (تئوبالد ۱۹۹۰، تئوبالد و دویگ ۲۰۰۰، رایلی ۱۹۹۸). از جمله دلایل چنین طبقه‌بندی‌هایی این است که ساختارهای بازار ذاتاً در جوامع در حال توسعه متفاوت است و گاهی اوقات مفاهیم سنتی قدرت با اشکال جدیدی از منصب دولتی در تعارض قرار می‌گیرد و اصلاحات اقتصادی و انواع دیگر اصلاحات بازار در جوامع در حال توسعه به تغییر انگیزه برای رفتارهای فرصت‌طلبانه منجر می‌شوند. شایان توجه است که این روش مفهوم‌سازی انواع مختلف فساد آثاری از تعاریف پیشین بازار محور را نشان می‌دهد.

البته طبقه‌بندی‌های دیگر به فراوانی وقوع و یا درجه تاثیر نیز توجه کرده‌اند به عنوان مثال، هایدنهایمر (۱۹۷۰) در مورد تفاوت بین فساد «معمول» و «تشدید شده» سخن می‌گوید. فساد معمول شامل هدیه دادن، و قوم‌پرستی و یا اختلاس پاک است اما فساد تشدید شده شامل مداخلات حامیانه، رشوه، «حق حساب»، همدستی در جرم، خرید رأی و چشم‌پوشی از فساد می‌باشد. از سوی دیگر، رابینسون (۱۹۹۸) بین فساد انقادی، سازمانی، و سیستماتیک تمایز قائل شده است. به نظر می‌رسد این تلاش‌های طبقه‌بندی بازتابی از استدلال‌ات پیشین در زمینه تعاریف منفعت عموم محور باشد.

بخش ۴- مسائل و استنباطها

تا اینجا در مورد ماهیت میان‌سیستمی، میان‌زمانی، و میان‌فرهنگی فساد بحث شد. همچنین در مورد مباحثات گسترده تعاریف بحث کردیم و گفتیم که چگونه تعاریف منصب دولتی محور بر مقالات اخیر غلبه یافتند، و این‌که چگونه مباحثات تعاریف بر روش طبقه‌بندی انواع مختلف فساد تأثیر گذاشته‌اند.

بقیه این مقاله را به برخی از مسائل و استنباط‌های مطرح شده از بحث بالا اختصاص می‌دهم. نخست باید تاکید کرد که در حال حاضر، هیچ تعریف پذیرفته شده جهانی از فساد وجود ندارد. دلیل اصلی آن این است که فساد پدیده‌ی میان‌سیستمی، میان‌زمانی و میان‌فرهنگی است، و صرف نظر از نوع حاکمیت، همیشه به شکلی وجود دارد و خواهد داشت. علاوه بر این، تفاوت در هنجارها و انتظارات در خصوص رفتار قابل قبول از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. آنچه که ممکن است در یک کشور، فساد نظر گرفته شود ممکن است در کشوری دیگر، کاملاً مشروع انگاشته شود. به طور خلاصه می‌توان گفت که ارائه تعریف واحدی از فساد که بتواند با دقت، تمام موارد ممکن را در تمام زمان‌های مختلف، و در تمام اشکال و سطوح حاکمیت، شناسایی کند غیرممکن است.

در نتیجه، تعاریفی که به اندازه کافی رواج داشته باشند که بتوانند حمایت گسترده‌ای را جلب کنند، مانند «سوء استفاده از منصب دولتی برای کسب منافع خصوصی»، طبیعتی مینیمالیستی دارند. با توجه به انواع مختلف روش‌های تعریفی می‌توان انتظار این امر را نیز داشت. تنها راه رسیدن به توافق بین محققان حوزه فساد کاستن از تعاریف برای رسیدن به مهم‌ترین اجزاء آنها است، و به عبارت دیگر باید به «کوچکترین مخرج مشترک» متوسل شویم. همچنین پیش‌زمینه متنوع محققان حوزه فساد چالش‌های تعریفی را پیچیده‌تر کرده است. دانش‌پژوهان حوزه فساد نه تنها دارای زمینه‌های مختلف دانشگاهی، مانند علوم سیاسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی، و تاریخ، هستند بلکه به کشورهای مختلفی تعلق دارند، تجربه‌ها و برداشت‌های مختلفی از فساد دارند، و ابزارهای تحلیلی مختلفی را نیز به کار می‌برند.

البته بکارگیری تعریف مینیمالیستی نیز مشکلات خاص خود را دارد. از آنجا که این تعاریف گاهی آن قدر مبهمند که تقریباً تمام انواع فساد را شامل می‌شوند، این خطر برای محققان وجود دارد که با هم درباره موضوع متفاوتی بحث کنند اما فکر کنند در مورد آن اتفاق نظر دارند، مگر اینکه تعریف‌شان را به دقت و صراحت اصلاح یا محدود کنند. آیا به فساد بوروکراتیک می‌پردازند یا به فساد سیاسی؟ از چه زیر نوع خاصی است؟ علاوه بر این، آیا آن‌ها به فساد در سطح محلی، یا ملی یا بین‌المللی می‌پردازند؟ تا وقتی که یک نظریه واحد و یکپارچه‌تر فساد به دست آید، چنین تمایزاتی اهمیت دارند زیرا انواع مختلف فساد مجموعه‌های مختلفی از بازیگران را شامل می‌شوند که خودشان انگیزه‌ها و انتخاب‌های مختلفی دارند. به عبارت دیگر، قبل از درک چرایی و چگونگی فساد، ابتدا باید با زمینه رخداد فساد آشنا شویم. نکته‌ای که در بالا گفته شد مسئله کوچکی نیست. گرچه بسیاری از محققان در تحقیقات خود در مورد تعریف فساد فکر می‌کنند و نیز نوع فساد را که می‌خواهند به آن بپردازند بررسی می‌کنند، برخی مطالعات اصلاً هیچ تلاشی برای تعریف این موضوع نکرده‌اند. نتیجه این امر گرچه تراژیک نیست اما به بی‌دقتی نسبی و فرصت‌های از دست رفته بحث‌های معنادار منجر می‌شود. به عنوان مثال ویراستاران در کتاب اخیر بول و نیوئل (۲۰۰۳) در مورد فساد معاصر در اروپا و ایالات متحده ادعا کرده‌اند که مسائل تعریفی را به هر یک از همکاران سپرده‌اند. اما متأسفانه، بسیاری از (اگر نه همه) نویسندگان چنین تعریفی را ارائه نکرده‌اند. هر نویسنده تنها فساد را در کشورهای متبوع خود بررسی می‌کند و به شرح جزئیات انواع مشترک فساد، و اینکه فساد تا چه حدی رخ داده است می‌پردازد. مقصود من مفیدنبودن این مطالعات نیست بلکه می‌گویم که اگر چارچوب مشترکی برای مطالعات مختلف وجود داشت کتاب بینش‌آفرین‌تری حاصل می‌شد. دقت تعریفی بیشتر می‌توانست در این رابطه مفید باشد.

دوم این‌که تعریف مینیمالیستی با وجود کاستی‌های خاص می‌تواند مزایایی نیز داشته باشد. شاید مهم‌ترین مزیت این باشد که می‌تواند بحث‌های میان‌رشته‌ای را تشویق کند. اگر عدم توافق بر سر تعریف مانع پیشرفت شده باشد، شاید تعریفی که دارای توافق حداقلی است دست کم یک نقطه شروع مشترک را برای محققان با پیش‌زمینه‌های مختلف فراهم کند. این امر می‌تواند پیشرفت بسیار مهمی باشد، چرا که فساد تنها یک مسئله اقتصادی نیست و تنها دغدغه سیاسی و اجتماعی هم نیست. همانطور که سوزان رز-آکرمن (۱۹۷۸، ۱۹۹۹) تأکید می‌کند، فساد ریشه در عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دارد و همچنین دارای پیامدهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. به این ترتیب باید فساد را واقعاً با رویکردی بین‌رشته‌ای مطالعه کرد. اگر یک تعریف مینیمالیستی بتواند به اقتصاددانان، دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان کمک کند تا با یکدیگر صحبت کنند، به افزایش دانش ما از فساد کمک کرده است.

آیا همکاری بین رشته‌های مختلف در سال‌های اخیر افزایش یافته است؟ هر چند اثبات این امر با شواهد محکم ممکن است سخت باشد، مرور سرسری مقالات درستی این امر را نشان می‌دهد. به عنوان مثال، جامعه‌شناسان و اقتصاددانان در کتاب جدیدی با عنوان «اقتصاد نهادی جدید فساد» (لمبسدورف، تاب و شرآم ۲۰۰۵)، با هم کار کرده‌اند و نظریه‌ها و روش‌های جدید مفهوم‌سازی و درک فساد را ارائه داده‌اند. علاوه بر این، افزایش واقعی در همکاری‌های بین‌المللی صورت گرفته است که شواهد آن را می‌توان در کتاب‌های جدید فساد سیاسی یافت (هیوود سال ۱۹۹۷، بول و نیوئل، ۲۰۰۳).

سوم این که شایان ذکر است که نگرش ما نسبت به آنچه صلاحیت انگاشته شدن به عنوان فساد را دارد به ناچار در طول زمان تغییر می‌کند (حتی در یک کشور). از آنجا که هنجارها به تعیین رفتار قابل قبول یا غیر قابل قبول مقامات دولتی کمک می‌کند، و از آنجا که هنجارها سیالند و در طول زمان تغییر می‌کنند، امری که ممکن است با استانداردهای امروز، فاسد در نظر گرفته نشود، به راحتی می‌تواند با استانداردهای فردا فاسد در نظر گرفته شود. به طور مشابه، از آنجا که قوانین نیز به تعیین رفتار قابل قبول یا غیر قابل قبول کمک می‌کنند، و قوانین نیز در طول زمان تغییر می‌کنند، ممکن است آنچه امروز قانونی در نظر گرفته می‌شود، فردا، غیرقانونی و در نتیجه فاسد در نظر گرفته شود. هنجارها و قوانین در حال تغییر تنها بخشی از ماجرا هستند. چون سیستم‌های سیاسی نیز در طول زمان توسعه و تکامل می‌یابند شیوه‌های سیاسی جدید ممکن است به ظهور اشکال جدیدی از فساد منجر شوند که حتی ممکن است در شرایط سیاسی کنونی غیرممکن باشند. به عنوان مثال، فعالیت‌های خاص مربوط به تأمین مالی مبارزات انتخاباتی در ایالات متحده (از جمله معامله صریح لطف‌های سیاسی برای کمک‌های مالی) به طور فزاینده‌ای منفور شده‌اند و در طول زمان فاسد تلقی شده‌اند. به طور مشابه، در دموکراسی‌های جوان، بلوغ احزاب سیاسی ممکن است به اتخاذ شیوه‌های مبارزات انتخاباتی جدیدی منجر شود که، در درازمدت نهایتاً فاسد تلقی شوند. شایان ذکر است، به عنوان مثال، مفهوم فساد برای «منفعت حزب» جزو بحث‌های تعریفی اولیه نبوده و تنها در دهه گذشته به دغدغه تبدیل شده است.

البته، سیستم‌های اقتصادی نیز در طول زمان توسعه و تغییر می‌یابند، و ایجاد فرصت‌های جدید اقتصادی نیز ممکن است به اشکال جدیدی از فساد منجر شود. جایی که فساد از قبل وجود داشته باشد، فرصت‌های جدید اقتصادی ممکن است آن را تشدید کنند. به عنوان مثال، صنعتی شدن در ایالات متحده‌ی قرن ۱۹ به افزایش رفتار رانت‌خواهانه منجر شد. همچنین، در طول جنگ سرد، جریان فزاینده کمک‌های توسعه‌ای موجب حفظ و تقویت رژیم‌های فاسد در جهان سوم شد. در دهه‌های گذشته، روندهایی مانند خصوصی‌سازی، افزایش تحرک سرمایه، و گشوده شدن بازارهای جدید به اشکال جدیدی از فساد (مانند رشوه‌خواری چندملیتی) در سراسر جهان منجر شده است.

چهارم، شاخص‌های فراملی فساد شیوه تعریف سنتی و گونه‌شناسی فساد در مقالات را بازتاب نمی‌دهند. شاخص‌های فراملی حداقل نتوانسته‌اند نکات ظریف و نیز چندپاره شدن را که مشخصه‌ی مطالعه فساد است درک کنند. از آنجا که ادراک فساد به تغییرات فرهنگی کشورها بستگی دارد، هرگز نمی‌توان مطمئن شد که شاخص‌های مبتنی بر ادراک واقعاً یک چیز را اندازه‌گیری می‌کنند. به عنوان مثال، پاسخ‌دهندگان کشور X ممکن است هنگام پاسخ به نظرسنجی، فساد بوروکراتیک را در ذهن در داشته باشند، اما پاسخ‌دهندگان کشور Y فساد سیاسی را در نظر بگیرند. پاسخ‌دهندگان کشور Z هم ممکن است هنگام پاسخ به همان نظرسنجی، فساد سیاسی و بوروکراتیک را لحاظ کنند. کاملاً روشن نیست که آیا پاسخ‌دهندگان به این نظرسنجی‌های فراملی به فساد در سطوح مشابهی از دولت اشاره می‌کنند، که این موضوع هم مسائل را به پیچیده‌تر می‌کند. آیا پاسخ‌دهنده به فساد محلی یا شهرداری فکر می‌کند؟ یا فساد ملی؟ یا کشوری یا استانی؟ این واقعیت که شاخص‌های فساد همبستگی بالایی با یکدیگر دارند نیز کمک چندانی به ما نمی‌کند. در بهترین حالت، تنها نتیجه‌ای که با اطمینان می‌شود گرفت این است که پاسخ‌دهندگان یک کشور به درک مشابهی از فسادگرایش دارند. این موضوع چیز جدیدی نیست، زیرا در حال حاضر می‌دانیم که هنجارها و انتظارات از کشوری به کشور دیگر متفاوتند و برداشت‌های مختلفی از فساد را شکل می‌دهند.

. بنابراین، شاخص‌های فساد فراملی را باید با اندکی تردید و بدبینی به کار ببریم. مقایسه امتیازات کشور ضرورتاً مانند مقایسه یک سیب با سیب دیگر نیست. در قیاسی دیگر، اگر فساد چهره‌هایی گوناگونی به خود بگیرد، آنگاه شاخص‌های فراملی نیز این گوناگونی‌ها را پنهان می‌کنند و در نتیجه، تفاوت‌ها بین انواع فساد را می‌پوشانند. نهایتاً این شاخص‌ها تنها در مورد درجات متفاوت فساد در هر شکل و فرم از کشوری به کشوری دیگر صحبت می‌کنند.

دانش‌پژوهان حوزه فساد هنگام بررسی مقالات تجربی نیز باید از تعاریف مورد استفاده در ساخت شاخص‌ها آگاه باشند. این تعاریف باید نقش مهمی در تفسیر ما از نتایج آماری بازی کنند. به عنوان مثال، مائورو (۱۹۹۵) در مقاله‌ی بسیار تأثیرگذار خود از شاخص تجارت بین‌الملل استفاده کرد و گفت که فساد موجب کاهش سرمایه‌گذاری خصوصی و رشد می‌شود. تجارت بین‌الملل نیز فساد را به صورت «میزانی که معاملات تجاری شامل فساد و یا پرداخت‌های سوال‌برانگیز می‌شوند» تعریف می‌کند. آدس و دی‌تلا (۱۹۹۷) در یکی دیگر از مقالات پراستناد از شاخص گزارش رقابت جهانی استفاده کردند که فساد را به صورت «میزان رواج شیوه‌های نامناسب (مانند رشوه دادن و یا فساد) در حوزه عمومی» اندازه‌گیری می‌کند. هیچ یک از این دو نظرسنجی‌های اولیه اصطلاح فساد را برای پاسخ‌دهنده تعریف نکردند بنابراین به صورت گریزناپذیری نادقیقند. پاسخ‌دهندگان کشورهای مختلف ممکن است بر اساس تعاریف غالب فساد در کشورهای متبوع‌شان انواع مختلفی از فساد را در نظر داشته باشند. البته مشخص نیست که چرا باید مثلاً فساد افسارگسیخته پلیس در بولیوی را با فساد حزبی در ایتالیا مقایسه کرد. مشخص نیست که چرا باید دزدسالاری در زیمبابوه را با فساد «واسطه‌شده» در ایالات متحده مقایسه کنیم. علاوه بر این، از آنجمله که شاخص BI به طور خاص به معاملات تجاری اشاره دارد، نباید خیلی سریع نتایج مائورو را به فساد سیاسی و یا کلاً بوروکراتیک تعمیم داد.

حتی شاخص شفافیت نیز از انتقادات در امان نیست. شفافیت بین‌الملل خود از تعریف فساد به صورت «سوء استفاده از منصب دولتی برای کسب منافع خصوصی» استفاده می‌کند اما باید به یاد داشت که شفافیت بین‌الملل شاخصی مرکب است، و نمرات کشورها در آن با متغیرهای مختلفی محاسبه می‌شوند. فقط تعداد کمی از این متغیرهای تشکیل‌دهنده در همان تعریفی که سازمان شفافیت بین‌الملل به صورت رسمی اتخاذ کرده است اشتراک دارند. یکی از نتایج منفی این امر آن است که اکثر مطالعات آماری فراملی نهایتاً درک عمیق‌تر را فدای وسعت بیشتر می‌کنند. همانطور که دن کافمن اشاره می‌کند، این امر دقیقاً به پیشبرد دانش ما از فساد کمک نمی‌کند. «ساختار انگیزشی موجود برای انتشارات دانشگاهی لزوماً به کاوش دقیق و عمیق جنبه‌های پیچیده‌ی فساد منجر نمی‌شود...» (۱۹۹۸: ۱۳۱).

پنجم این‌که مطالعات موردی همیشه در مطالعه فساد مفید خواهند بود. با وجود سراسیمگی اخیر تحقیقات آماری فراملی نمی‌توان بدون تحلیل عمیق‌تر انتخاب‌ها و انگیزه‌های ایجادکننده انگیزه رفتار سیاستمداران و بوروکرات‌ها «چگونگی» و «چرایی» فساد را درک کرد. به عنوان مثال به صورت گسترده در مورد ارتباط بین سطح درآمد و میزان فساد اتفاق نظر وجود دارد (به عنوان مثال، نگاه کنید به تریسمان ۲۰۰۰). با این حال کاملاً روشن نیست که درآمد به صورت یکسان بر انواع مختلف فساد تأثیر بگذارد. آیا کشورهای فقیرتر به صورت یکسانی مستعد فسادند؟ اگر چنین است، آیا فقر به صورت یکسان بر فساد سیاسی و فساد بوروکراتیک تأثیر می‌گذارد؟ بدون مطالعات موردی مفصل

نمی‌توان واقعاً به این پرسش‌ها پاسخ داد. مشابهاً روشن نیست که چگونه پروتستان‌تیسیم به کاهش فساد منجر می‌شود. این ارتباط از طریق داده‌های فراملی (تریسمان ۲۰۰۰)، و حتی مطالعات درون‌ملی (آت و لاسن ۲۰۰۳) اثبات شده است اما مکانیسم دقیق این موضوع به صورت توسط متقاعدکننده‌ای اثبات نشده است. به طور خلاصه، نیازی واقعی برای نظریه ریزبنیادی‌تر و بکارگیری آن در مطالعات موردی خاص وجود دارد.

اهمیت مطالعات موردی همچنان فراتر از اهمیت فراهم‌آوری و یا آزمودن مکانیزم‌های ریزبنیادی به قوت خود باقی است زیرا با تکامل سیستم‌های سیاسی و اقتصادی، همواره، اشکال جدیدی از فساد به وجود می‌آیند. در واقع، این امر می‌تواند به توضیح این موضوع کمک کند که چرا دوره‌های گذار به ظاهر بیشتر در معرض ابتلا به فساد هستند. به عنوان مثال، فساد محلی در ایالات متحده غالباً به تغییر فرصت‌های اقتصادی و یا سیاسی مرتبط شده است. ممنوعیت‌ها در دهه ۱۹۲۰ به تشدید فساد در شیکاگو انجامید (مرینر ۲۰۰۴)، افزایش مهاجرت یکی از دلایل اصلی تسلط تامانی فاسد در نیویورک بود (آلن، ۱۹۹۳)، و رشد سریع در اوایل قرن بیستم به رسوایی فساد در لس آنجلس ارتباط داده شده است (فینی ۱۹۲۹).

به طور خلاصه مطالعات موردی همیشه مفیدند. برای مقایسه‌گراها، مقالات رو به رشد فساد در چین، کشورهای شوروی سابق، و دیگر کشورهای جنوب شرقی آسیا در تدوین نظریه‌های جدید مفید خواهند بود.

نتیجه‌گیری

اخیراً، تعدادی از پژوهشگران پیشنهاد کرده‌اند که «ابهام‌گویی در مورد تعاریف رسمی فساد چندان مفید نیست» (خان ۱۹۹۸: ۱۸). برخی دیگر گفته‌اند که تدوین یک تعریف بلامعارض برای فساد غیرممکن است «احتمالاً کل این موضوع در جای نادرستی قرار گرفته است» (هیوود ۱۹۹۷: ۶). در این مقاله، استدلال کردم که گرچه ارائه تعریف یک‌خطی از فساد ممکن است در واقع غیرممکن باشد اما دانش‌پژوهان حوزه فساد باید با سابقه مباحثات گسترده تعاریف آشنا باشند. به طور خاص دانش‌پژوهان حوزه فساد بدانند که همه روش‌های تعاریف نقاط قوت و ضعفی دارند و هر تعریفی را که برای کارشان انتخاب کنند ناگزیر دارای محدودیت‌هایی نیز هست.

البته تعریف محبوب منصب دولتی محور فساد به صورت «سوء استفاده از منصب دولتی برای کسب منافع خصوصی» نیز از این قاعده مستثنی نیست. هر چند می‌شود گفت که این تعریف بحث‌های بیشتری را در زمینه‌های علمی مختلف ممکن ساخته است، بزرگترین کاستی آن در کلیت و ابهام بیش از حد آن است که در نتیجه نمی‌توان آن را به تنهایی استفاده کرد. بنابراین، کسانی که این تعریف را انتخاب می‌کنند باید بسیار مراقب باشند تا مفاهیم بیشتری را نیز در کار خود ارائه کنند. به عنوان مثال چه نوعی از فساد را بررسی می‌کنند؟ سیاسی یا بوروکراتیک؟ اتفاقی و یا سیستماتیک؟ محلی و یا بین‌المللی؟ در کدام کشور و یا کشورهای خاصی؟ با این تعریف مینیمالیستی از فساد این توصیف‌کننده‌ها برای دقت و قوت علمی بیشتر اهمیت حیاتی دارند. اگر این موارد اجرا نشود ممکن است محققان در مورد مسائل متفاوتی بحث کنند و فکر کنند که در مورد مسئله مشابهی بحث می‌کنند.

دانش‌پژوهان حوزه فساد هم باید توجه داشته باشند که مشکل عدم دقت تعریفی معیارهای فراملی فساد مشکلی جدی است. چون ادراکات فساد همواره از کشوری به کشور دیگر متفاوتند، اکثر مطالعات فراملی عمق را فدای وسعت می‌کنند. بنابراین، مطالعات موردی همواره مهم خواهند بود چرا که درک عمیق‌تر و دقیق‌تری از چگونگی و چرایی کارکرد فساد را ممکن می‌سازند.

پی نوشت:

–کاتلیا. ۱۹۹۱. آرتاشاسترا. دهلی نو: نشر پنگوئن، صفحه ۲۸۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد فساد در هند باستان، به کتاب «فساد در هند باستان» اوپندرا تاکور مراجعه کنید. دهلی نو: انتشارات آبهیناو ، ۱۹۷۹.

–به بحث ارسطو در رابطه با شورای اروپاگوس در قانون اساسی آتن مراجعه کنید.

–در آلاتاس اشاره شده است (۱۹۶۸: ۸). وانگ آن شی (۱۰۲۱–۱۰۸۶) سیاستمداری از سلسله سونگ بود که مسئول ریشه‌کن کردنِ اصلاحات اداری و مالی در قرن یازدهم در چین بود.

–جامعه‌شناس رابرت نیلد (۲۰۰۲) استدلال می‌کند که فساد در بیشتر تاریخ بشر امری هنجار بوده است، و تلاش‌های موفقیت‌آمیز مبارزه با فساد در قرن ۱۹ و ۲۰ اروپا را باید به عنوان استثنائی از آن هنجار در نظر گرفت.

برای اطلاعات بیشتر در مورد فساد در فیلیپین در دوران مارکوس، به سیگریو (۱۹۸۸) یا مک‌دوگالد (۱۹۸۷) مراجعه کنید. برای اطلاعات بیشتر در مورد اندونزی در زمان سوهارتو، مودی (۱۹۸۷) را ببینید. برای اطلاعات بیشتر در مورد فساد تحت حکومت دوالیه، واشینگتن و سگال (۱۹۹۲) را ببینید. در مورد فساد در زئیر، گولد (۱۹۸۰) را ببینید. گنگسترها گرمسیری کلیتگارد (۱۹۹۰) نیز فساد در گینه استوایی را شرح می‌دهد.

مشاهده نکرده‌ام که محققى در حال حاضر از این عبارت استفاده کند، اما با توجه به افزایش فوق‌العاده ادبیات مربوط به فساد در اواسط تا اواخر دهه ۱۹۹۰، عبارت مناسبی به نظر می‌رسد.

رسوایی‌های فساد که دولت رائو را به لرزه در آورد (و به پایان رساند) نیز به بدترین عملکرد انتخاباتی حزب کنگره در تاریخ منجر شد، که خود منجر به ظهور BJP شد.

در طی دهه ۱۹۹۰، مجله دموکراتیزاتیسا شرح وقایع رابطه نزدیک میان فساد و جرایم سازمان‌یافته در جهانِ پس از فروپاشی شوروی را چاپ می‌کرد.

سوزان رز-اکرمن حکایت جالبی را در پیش‌گفتار کتاب سال ۱۹۹۹ خود می‌نویسد: «تحقیق بر روی موضوع فساد خیلی جالب بود. موضوعی که پیش از این، بانک در مورد آن به بیراهه رفته بود. کم‌کم استعاره‌ها را درک می‌کردم. مردم به من می‌گفتند وقتی که برنامه‌ها از «مشکلات حاکمیت»، «بالا رفتن غیر قابل توضیح هزینه‌ها»، و یا «خرید بیش از حد وسایل نقلیه» نام می‌برد، یعنی مشکل عبارت بود از فساد و دزدی ساده.» (xi:۱۹۹۹)

برای کسب اطلاعات تحلیلی مناسب در مورد رسوایی mani pulite و ماهیت فساد ایتالیایی، به دلاپورتا و وانوچی (۱۹۹۹) مراجعه کنید.

یکی از نقدهای رایج به این سه مجموعه داده این‌بود که، چون آنها در اصل برای اهداف تجاری تدوین شده بودند، ممکن است فقط جنبه‌هایی از فساد را در نظر بگیرند که مستقیماً روابط دولت و تجارت را در بر می‌گیرند (به عنوان مثال حق حساب‌ها، پرداخت هزینه‌های غیرقانونی برای مجوزها). اگر چه این انتقادات به طور کلی بجا هستند، محققان حوزه فساد با رضایت از این مجموعه داده‌ها استفاده می‌کنند، زیرا انواع دیگر داده‌ها، مانند تعداد محکومیت‌های فساد، در عرضه بین‌ملیتی در دسترس و یا قابل مقایسه نیستند. حتی اگر چنین مجموعه داده‌هایی موجود باشند، بیشتر بازتابی از تفاوت در قوانین و توانایی‌های اجرای قانون در کشورهای مختلف هستند و نه لزوماً از میزان رخداد فساد

برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد چگونگی ایجاد CPI، لمبسدورف (۱۹۹۹a) را مشاهده کنید. برای مشاهده مرور خوبی از تحقیقات تجربی با استفاده از داده‌های CPI، به لمبسدورف (۱۹۹۹b) مراجعه کنید. برای تایید اولیه مجموعه داده CPI به لنکستر و مونتینولا (۱۹۹۷) مراجعه کنید. در جانستون (۲۰۰۱)، نگاه انتقادی در مورد جوانب مثبت و منفی اندازه‌گیری آورده شده است. در نهایت، برای مشاهده روند فساد با استفاده از CPI به بیورسکوف و پالدام (۲۰۰۵) مراجعه کنید.

چنین استدلال‌هایی به طور کامل از بین نرفته‌اند. به عنوان مثال، شلایفر و ویشنی (۱۹۹۳، ۱۹۹۴) اعتقاد داشتند که فساد «سازمان‌یافته»، در مقایسه با فساد غیرسازمان‌یافته، شاید دارای تأثیر مثبتی باشد.

جالب توجه است که این ضعف خاص، یعنی عدم توانایی در گنجاندن لابی‌های قدرتمند، به مسئله دشواری برای تعاریف دیگر محققان از فساد تبدیل شده است. به عنوان مثال، بلینی (۱۹۸۷) در تعریفی که یادآور تعریف لف بود، فساد را به عنوان «شکل پنهان مشارکت در فرایندهای تصمیم‌گیری» تعریف می‌کند (۷۱).

نتیجه جالبی که توسط شلایفر و ویشنی بیان شده این است که رقابت در میان کسب و کارها ممکن است به گسترش فساد منجر شود و این رقابت در میان مقامات دولتی برای موقعیت‌های خاص نیز می‌تواند باعث افزایش شیوع فساد شود. این امر با یافته‌های دانشمندانی مانند رابرت کلیتگارد تناقض دارد که نشان می‌دهند فقدان رقابت منجر به فساد می‌شود. به عنوان مثال، در فرمول معروف کلیتگارد، میزان فساد توسط انحصار به علاوه اختیار منهای پاسخ‌دهی بیان می‌شود.

به نظر می‌رسد این تعریف به ویژه برای سیستم‌های انتقال و یا پس از انتقال مفید باشد. کتاب تیلمان در مورد ظهور بوروکراسی های بازار سیاه بود.

سناتور دموکرات، جورج واشنگتن پلانکیت، در سخنرانی معروف خود (تامانی هال) گفت: «اختلاس صادقانه نیز وجود دارد، و من مثالی از چگونگی کارکرد آن هستم. می‌توانم به این صورت خلاصه‌اش کنم: «فرصت‌هایم را دیدم و غنیمت شمردم‌شان. اجازه دهید با مثال توضیح دهم. حزب من حاکم شهر است، و در حال عهده‌دار شدن بسیاری از پیشرفت‌های عمومی است. خوب، به من خبر رسید که، برای مثال، می‌خواهند پارک جدیدی در فلان محل بسازند. فرصتم را می‌بینم و آن را غنیمت می‌شمرم. به آن محل می‌روم و تمام زمین‌هایی را که می‌توانم در آن محله می‌خرم. سپس، فلان هیئت مدیره طرح را علنی می‌کند، و در نتیجه، همه می‌خواهند زمین‌هایی را بخرند که قبلاً، کسی به آنها اهمیت خاصی نمی‌داد. آیا کسب سود مناسب بر اساس سرمایه‌گذاری و پیش‌بینی‌ام کاملاً صادقانه نیست؟ البته که هست. خوب، این اختلاس صادقانه است.» (همانطور که در ریوردان، ۱۹۹۴ ضبط شده است).

مایکل جانِستون نیز اشاره می‌کند که رویکردهای منفعت عموم‌محور فساد رویکردهای «نئوکلاسیکی» هستند، به این معنا که از مفهوم صرفاً رفتاری و فردی فساد دور می‌شوند. «یکی از مکاتب فکری جدید برخی از موضوعات روش‌های کلاسیک را زنده می‌کند و اعتقاد دارد که فساد ویژگی عمل نیست، بلکه مسئله عمیق‌تری در سیاست است (مسئله‌ای که ریشه در فرآیندهای گسترده‌تری دارد که از طریق آن رضایت به دست می‌آید، و از نفوذ و قدرت استفاده می‌شود. چنین رویکردی می‌تواند «نئوکلاسیک» نامیده شود، زیرا، تلاش دارد نقش‌ها و نهادهای سیاسی مدرن را با دغدغه‌های قدیمی‌تر در مورد سلامت اخلاقی کل جوامع پیوند دهد.» (۲۰۰۱: ۲۰).

–تانزی اذعان می‌کند که هیچ یک از تعاریف موجود در مقالات کاملاً رضایت‌بخش نیستند. او تعریفی از قانون مجازات هند ارائه می‌کند که این تعریف نیز برگرفته از گود (۱۹۸۴: ۳۱۰) است. فردی متهم به فساد است که «کارمند دولت است و یا انتظار می‌رود کارمند دولت باشد و پاداشی را، غیر از دستمزدهای قانونی، به عنوان انگیزه یا پاداش برای انجام و یا عدم انجام هرگونه اقدام قانونی یا برای نشان دادن یا عدم نشان دادن لطف یا غضب به هر فردی یا ارائه یا تلاش برای ارائه خدمت یا محرومیت ار خدمات به هر فردی برای خودش برای هر فرد دیگر قبول می‌کند یا به دست می‌آورد یا تلاش می‌کند به دست آورد.»

–گونه تقریباً مشابهی از این تعریف از فساد به صورت گسترده استفاده می‌شود که فساد را به صورت «سوء استفاده از منصب دولتی برای کسب منافع خصوصی» تعریف می‌کند. در این مقاله این تعریف‌ها یکسان قلمداد می‌شوند.

–طبق«تعریف کاری» سفنتل «فساد رفتاری است که از هنجارها، قوانین و وظایف حاکم بر ایفای نقش‌های دولتی یا اداری به منظور کسب منافع خصوصی منحرف می‌شود. این کار با نادیده گرفتن ممنوعیت‌های علیه اعمال خاص، و یا با انجام تعهد انجام عمل و یا با اعمال اختیارات قانونی و در عین‌حال برای استفاده خصوصی و یا انگیزه‌های شخصی انجام می‌شود.

–تعداد کمی‌از محققان با ترکیب چند تعریف مختلف پیشنهاد شده رویکرد متضادی را پیش گرفته‌اند. به عنوان مثال، آشام (۱۹۸۱) می‌گوید که فساد «عملی است که از انتظارات اصلی کل جامعه منحرف شده است و به زیان عموم با منافع شخصی ترکیب می‌شود.» (۲۹)

–بکر (۱۹۶۸)به صورت کمی نشان داد بازدارندگی در برابر جرم زمانی ایجاد می‌شود که مجازات انجام اعمال کیفری (مانند فساد) افزایش یابند، به طوری که وزن این کیفرها از سود حاصل از آن بیشتر شود. این موضوع در رویکرد انتخاب عقلانی نسبت به مطالعه فساد به عنوان نکته اصلی انگاشته می‌شود. مشابها، مقاله بنفلید(۱۹۷۵) بنفیلد نیز به عنوان مقاله بنیانی در نظر گرفته شده است، زیرا برای اولین بار در مطالعه فساد از مدل سه‌طرفه استفاده کرد. با به اعتقاد بنفیلد، همیشه سه طرف در معاملات فاسد وجود دارند: مدیر، کارگزار و مشتری.

کلیتگارد عنوان می‌کند که مقامات در مواردی بیشترین فساد را دارند که اختیار وسیع، مسئولیت‌پذیری کم، و انحصار قدرت قابل توجهی در اعمال خود داشته باشند. به طور خلاصه، فساد = انحصار + اختیارات – مسئولیت‌پذیری

–محققان تأثیرگذار دیگر حوزه فساد مانند مایکل جانستون (که تعریف منصبِ دولتی‌محور را بکار می‌برد) نیز به بانک جهانی مشاوره داده‌اند.

– البته اگر فساد اداری سیستماتیک یا بومی باشد، تاثیر جمعی قابل توجهی دربر دارد.

–از دهه ۱۹۹۰، اغلب مطالعات فساد به فساد بزرگ و یا سیاسی پرداخته‌اند، و مطالعات نسبتاً کمتری در مورد فساد بوروکراتیک صورت گرفته است. می‌توان این امر را به این صورت توضیح داد که کارهای پیشین (دهه‌های ۷۰ و ۸۰) توجه بیشتری به فساد بوروکراتیک (جزئی) کرده‌اند. به عنوان مثال، مایکل کلارک (۱۹۸۳) به دانشمندان علوم اجتماعی پیشنهاد کرد تا توجه بیشتری به مطالعه فساد سیاسی داشته باشند. این موضوع نیز ممکن است توضیح دهد که چرا امروزه مقالات مبارزه با فساد بیشتر به فساد بوروکراتیک، و ندرتا به فساد سیاسی می‌پردازند. ادبیات فساد بوروکراتیک، در مقایسه با ادبیات فساد سیاسی، توسعه بیشتری یافته است.

کتاب بول و نیوئل به مطالعات موردی کشورهای «با حداقل فساد» (سوئد، هلند، ایرلند، بریتانیا)، «گاهی اوقات فاسد» (آلمان، آمریکا، فرانسه، بلژیک، ژاپن، پرتغال) و «کاملاً فاسد» (اسپانیا، یونان و ایتالیا) تقسیم می‌شود.

یکی از ایده‌های جالب مطرح‌شده این است که چون افزایش فساد زمانی رخ می‌دهد که بین هنجارهای اجتماعی و انتظارات و نهادهای رسمی‌شکاف وجود داشته باشد پس باید انتظار مشاهده «چرخه زندگی» فساد را داشته باشیم (؟؟؟ ۲۰۰۵).

–آدس و دی‌تلا دریافتند که سطوح بالاتر آزادی اقتصادی و سطوح بالای رقابت خارجی با سطوح پایین‌تر فساد مربوط هستند.

–تامپسون (۱۹۹۳)، در بحث خود در مورد پنج رسوایی کیتینگ، «فساد واسطه‌گرانه» را به عنوان استفاده از منصب دولتی برای مقاصد خصوصی به شیوه‌ای که روند دموکراتیک را دگرگون کند تعریف می‌کند.

–شفافیت متغیر«خطای استاندارد» را نیز ارائه می‌دهد که پراکندگی شاخص‌های مختلف پیرامون نمره «میانگین» را اندازه‌گیری می‌کند اما به مشکل اساسی پنهان شدن تفاوت در «انواع» فساد بین کشورهای نمی‌پردازد.

من یک سرمایه‌گذار در حوزه‌ی انرژی‌های جایگزین هستم، اما بیاید خودمان را گول نزنیم: تغییر تدریجی خواهد بود و به سوخت‌های فسیلی هم نیاز دارد.

صندوق بردران راکفلر، و وراثت ثروت راکفلر، اخیراً متعهد شده‌اند تا هلدینگ‌های مربوط به سوخت‌های فسیلی، شامل چند نهاد وقفی، دولت محلی، و فرد ثروتمند را [از کمک‌های مالی] -به ارزش بیش از ۵۰ میلیارد دلار- بی‌بهره کنند. وینود خوسلا، بنیان‌گذار شرکت «سان مایکروسیستمز»، اخیراً در برنامه‌ی فرید زکریا در سی‌ان‌ان گفت که دولت فدرال باید طرح وام تضمینی ۶ میلیارد دلاری بخش انرژی را احیا کند تا موجب تبلیغات تکنولوژی‌های جدید شود.

هدف از این طرح این است که آمریکا را به سوی پایان عصر سوخت‌های فسیلی پرتاب کند و تصاویر تاریخی «پروژه منهن» یا «برنامه آپولو» را در اذهان عمومی زنده کند. با این همه آمریکا کماکان فاقد یک چشم‌انداز استراتژیک برای حرکت اقتصادی در مسیری پرشتاب به سوی منابع انرژی باصرفه و کم‌کربن است. افزایش تولید نفت داخلی و گاز طبیعی در آمریکا یک رشد ضروری اقتصادی را موجب می‌شود، بنابراین این طرح باید بخشی از توازن استراتژی بلندمدت گذار را تشکیل دهد. این امر تنها به خاطر تغییرات آب و هوایی نیست. تکنولوژی‌های تولید انرژی باصرفه‌تر کلید رقابت جهانی در آینده هستند.

گذاری به انرژی‌های کم‌کربن در سیستم وسیع تولید برق آمریکا در حال شکل گرفتن است چون زغال سنگ در طبیعت رو به کاهش است. اما گاز طبیعی که کربن کمتری تولید می‌کند برای این گذار لازم است و تقریباً مگاوات به مگاوات جایگزین زغال سنگ می‌شود. مغالطه‌ی جنبش «سوخت فسیلی نه» آن است که حذف گاز طبیعی باعث افول این گذار می‌شود و خسارات بی‌شماری را به اقتصاد به دلیل کمبود انرژی و برق گران وارد می‌کند. نیروی باد و خورشید به تنهایی برای تامین نیازهای انبوه برق آمریکا کافی نیست. با این وجود، به دلیل استفاده‌ی بیشتر از گاز طبیعی و انرژی‌های قابل بازآوری، گازهای گلخانه‌ای مربوط به تولید برق کاهش یافته است.

همچنین کمیسیون ساماندهی هسته‌ای [۱] پروانه‌ی بیشتر نیروگاه‌های هسته‌ای آمریکا را برای ۲۰ سال دیگر تمدید می‌کند. این تاسیسات در حال حاضر ۲۰ درصد از ظرفیت پایه‌ی تولید برق آمریکا را تامین می‌کنند. اگر تعطیل شوند، تنها می‌توانند با بازگشایی تاسیسات زغال سنگ جایگزین شوند.

این روندها زمان لازم را برای توسعه تکنولوژی‌های تولید انرژی جدید فراهم می‌کنند. آمریکا می‌تواند با اتکا بر تولید وسیع گاز طبیعی و نوسازی نیروگاه‌های هسته‌ای موجود، یک استراتژی ملی تولید انرژی را اجرا کند تا باعث رونق اقتصادی و کاهش تولید گازهای گلخانه‌ای شود. ستون‌های چنین استراتژی انرژی از این قرار هستند: (۱) تعهد چند دهه‌ای به سرمایه‌گذاری در تحقیقات و توسعه‌ی بنیادی برای گسترش تکنولوژی‌های چندگانه‌ی تولید انرژی‌های جدید، و (۲) افزایش تدریجی مالیات بر تولید کربن.



لئونارد، مدیرعامل صندوق جهانی محیط زیست -یک شرکت مدیریت سرمایه‌گذاری‌های جایگزین- و عضو هیات مدیره «بنیاد آمریکای نوین» است.



مالیات بر کربن باعث رقابتی میان تولیدکنندگان برای تولید موتورهای کارآمدتر، پمپ‌ها، مراکز داده و دیگر تکنولوژی‌های مبتنی بر برق می‌شود.



ایران ۱۴۰۰ در گفتگو با کاوه شیرزاد؛ حامیان روحانی به جای پیگیری وعده‌ها، دروغ های او را توجیه می‌کنند علیرضا کیانی



کاوه شیرزاد یکی از مدیران موسسه آموزشی "شهروندیار" است که بعد از انتخابات سال ۸۸ از ایران خارج شد. او ۳۷ ساله، دارای مدرک مهندسی عمران، و از خانوادهٔ قربانیان سیاسی دهه ۶۰ در ایران است.



دوره اصلاحات را باید از زوایای مختلف بررسی کرد. اگر بخواهیم از وضعیت کلی به کارنامه دولت اصلاحات نگاه کنیم اصلاحات مد نظر آقای خاتمی بی‌شک شکست خورد.



ما به راه‌های تحقیق و توسعه مربوط به تکنولوژی نیاز داریم زیرا نمی‌دانیم فاتحان آینده از کجا خواهند آمد. برای مثال، نسل جدیدی از تکنولوژی‌های هسته‌ای کارآمدتر - با هزینه کمتر و چالش حل‌شده ضایعات هسته‌ای - سهم بزرگی در آینده ایفا خواهد کرد، درست هنگامی که عمر تاسیسات هسته‌ای فعلی تمام شود.

یک تعهد بلند مدت به احیای برنامه‌های تحقیق و توسعه فدرال در حوزه‌ی تولید انرژی باید آزمایشگاه‌های ملی و تسهیلات تحقیقاتی دانشگاه‌های پیشروی آمریکا را که دچار قطع تامین مالی شده‌اند، حمایت کند. چنین برنامه‌هایی باید بر علوم پایه تمرکز کنند، و نه اینکه این یارانه‌های دولتی را تبلیغاتی کنند. توانایی بنگاه‌های آمریکایی و سرمایه‌داران ماجراجو دقیقاً در تدارک سرمایه و خلاقیت در تبلیغاتی است که به علوم پایه مربوط باشد - همانطور که در تبلیغات موفق الهام گرفته شده از برنامه‌های پیشین تحقیق و توسعه فدرال مثل شبکه سازمان پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته (Arpanet) [۲] شرح داده شد.

به عنوان یک اقتصاددان، اعتقاد دارم که مالیات بر کربن بر تولیدکنندگان انرژی و مصرف‌کنندگان، قطعاً بازارهای انرژی را به نفع منابع سوخت کم‌کربن و بی‌کربن تغییر می‌دهد. مالیات بر کربن می‌تواند تدریجاً بر تولیدکنندگان عمده برق اعمال شود. اگر دولت و قانون‌گذاران فدرال اجازه ندهند چنین هزینه‌های افزوده‌ای از طریق نرخ پایه به مصرف‌کنندگان تحمیل شود، به سود مصرف‌کنندگان بزرگ کربن ضربه وارد خواهد کرد. یک مالیات مصرف‌کننده بر صنایع و خانوارها، بر اساس میزان کربن منابع انرژی‌شان، مصرف‌کنندگان را ترغیب خواهد کرد تا خواهان بهبود کارایی در کل سیستم برق شوند - در واقع، ایجاد سرمایه‌گذاری‌های جدید در تکنولوژی‌های تولید نیرو همچون تولید هم‌زمان (گرما و برق)، فرآوری گرمای اتلاف‌شده، و سیستم‌های پیشرفته انتقال و توزیع انرژی.

مالیات بر کربن باعث رقابتی میان تولیدکنندگان برای تولید موتورهای کارآمدتر، پمپ‌ها، مراکز داده و دیگر تکنولوژی‌های مبتنی بر برق می‌شود. هیچ راه حل پیچیده‌ی دیگری - مثل طرح کنترل میزان تولید کربن [۳] که دانشگاهیان و حسابرسان مالیاتی را شیفته خود کرده است - چنین تاثیر عمیق، مداوم، و مثبتی بر افق تولید انرژی در آینده نخواهد داشت.

برای درگیر کردن عموم در برنامه‌ای دوطرفه در رابطه با تحقیق و توسعه علاوه بر مالیات بر کربن و تامین بودجه صرف شده برای آن، اوراق سی ساله‌ی تحقیق و توسعه در حوزه تولید انرژی می‌تواند منابع مالی چنین برنامه‌های توسعه تکنولوژی را تامین کند. پرداخت سالانه چنین اوراقی به وسیله مالیات بر کربن اخذ شده از مصرف‌کنندگان انرژی پشتیبانی خواهد شد.

این امر خیلی پیچیده نیست، اما برنامه‌ریزی باید روبه‌گسترش و محکم باشد تا موفق شود. نه یک ایده‌ی ناگهانی یک شبه برای یافتن جایگزینی برای سوخت‌های کربنی. و نه حتی کاغذبازی و ارزیابی ادورای توسط کنگره‌ی سیاست‌زده.

Nuclear Regulatory Commission [1]
Advanced Research Projects Agency Network [2]
Cap and Trade [3]

آقای شیرزاد در تشریح وضعیت خانوادگی خود می‌گوید: «چهار برادر من به جرم هم‌کاری با مجاهدین خلق در برهه‌های مختلف به زندان افتادند. برادرم رضا بعد از نه سال زندان و تحمل سه سال انفرادی در زندان «شهید» شد. برادر دیگر حسین، بعد از شش سال تحمل زندان به کمپ اشرف رفت و در عملیات «فروغ جاویدان» کشته شد. دو برادر دیگر نیز بعد از بازداشت‌های مختلف به اشرف رفتند و بعد از چند سالی زندگی در آنجا، از مجاهدین خلق جدا شدند و فعالیت سیاسی را کنار گذاشتند. مادرم نیز در دهه شصت پس از اعتراض به اسدالله لاجوردی در مورد وضعیت فرزندانش بازداشت و به شدت شکنجه شد جوری که دیگر کنترلی روی اعصاب خود نداشت و با پاره کردن مکرر عکس‌های خمینی و دیگر مقامات حکومتی در مساجد، نماز جمعه‌ها و مراکز دولتی و شعار علیه آن‌ها بارها و بارها زندانی شد و سر آخر در زندان قم بعد از شکنجه‌های طاقت‌فرسا و نبود امکانات بهداشتی، به بیماری سل مبتلا شد و در بی‌توجهی مقامات زندان، مدتی بعد پس از آزادی در سال ۷۷ «شهید» شد.»

با او که اکنون در فرانسه زندگی می‌کند، پیرامون ایران ۱۴۰۰ و تحولات سیاسی ۲۰ ساله اخیر، به گفتگو نشسته‌ایم.

علیرضا کیانی: از چه زمانی شروع به فعالیت سیاسی کردید و در آغاز فعالیت خود چه تصویری از ایران ۱۴۰۰ داشتید؟ فکر می‌کردید ایران در آن برهه زمانی جایگاه شایسته‌ای قرار می‌گیرد؟

کاوه شیرزاد: آغاز فعالیت سیاسی من از سال ۱۳۷۵ بود. زمانی که هاشمی رفسنجانی رییس جمهور بود و تضاد طبقاتی و تورم به شدت در حال افزایش بود. در آن زمان اولین جریان‌های طغیان‌گر علیه وضعیت موجود در نشریه‌هایی مانند «پیام دانشجو» موج می‌زد و اندیشه‌های لیبرال دموکراسی و سکولاریسم، کم‌کم فرصت بروز در لایه‌های اجتماعی را پیدا می‌کرد. من در آن سال‌ها در حالی که به شدت درگیر بازداشت‌های مکرر مادرم بودم یک روز پس از شرکت در اعتراضات اسلام‌شهر که ده‌ها کشته داد برای مدت یک هفته بازداشت شدم. از آنجا بود که آشنایی من با سیاست کم‌کم شکل جدی‌تری به خود گرفت و همراه با تحولات اجتماعی که در راه بود عرصه سیاست شدم. قبل از آن نگاه من به سیاست، خیلی تحت تاثیر خشم من از وضعیت خانوادگی‌ام بود اما کم‌کم شکل مدنی‌تر به خود گرفت.

ایده من در آن زمان‌ها مثل همین امروز تغییر حکومت یا سیستم سیاسی با روش‌های مدنی، مسالمت‌آمیز و با استفاده از پتانسیل جامعه مدنی بود. با این مقدمه نمی‌توانم مخفی کنم تصور من و بسیاری از فعالان دیگر در آن سال‌ها، سقوط نظام در سالیانی نه چندان دور بود. حوادث اسلام‌شهر، اعتراضات مشهد، روی کار آمدن خاتمی، جنبش ۱۸ تیر، بعدها اعتراضات سال ۸۲ و مجموعه حوادث دیگر، من و امثال من را به این گمان رسانده بود که نظام به زودی سقوط خواهد کرد و سیستم سیاسی دموکراتیک، آزاد و عرفی جایگزین خواهد شد. یقین داشتیم ایران در سالی مانند ۱۴۰۰ به کشوری مدرن، دموکراتیک و چیزی شبیه کشورهای اروپایی تبدیل خواهد شد و بر همین اساس با انگیزه بالا و به صورت خستگی‌ناپذیر فعالیت می‌کردیم.

علیرضا کیانی: دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی و روند اصلاحات چه اندازه توانست شعارهای خود مانند توسعه سیاسی را تحقق بخشد؟ آیا برآمدن احمدی‌نژاد را نباید به مثابه شکست اصلاحات ارزیابی کرد؟

کاوه شیرزاد: دوره اصلاحات را باید از زوایای مختلف بررسی کرد. اگر بخواهیم از وضعیت کلی به کارنامه دولت اصلاحات نگاه کنیم اصلاحات مد نظر آقای خاتمی بی‌شک شکست خورد. اما این شکست، تاثیرات اجتماعی و سیاسی زیادی بر پیکر جامعه و حکومت باقی گذاشت. در این دوران گفتمان لیبرال دموکراسی، اندیشه‌های سیاسی و فلسفی، مبارزات مسالمت‌آمیز و تمرکززدایی جغرافیایی و سیاسی رواج پیدا کرد و مبارزات مدنی بر پایه‌ی جسارات و شجاعت مدنی که گروه‌های نزدیک به مهندس طبرزدی آن را بسط می‌دادند افزایش پیدا کرد. من دقیقا به یاد دارم سال ۷۵ زمانی که مردم اسلام‌شهر دست به اعتراض زدند، مردم پر از خشم و عصبانیت بودند. آمده بودند تا بکشند یا کشته شوند اما در سال‌های بعد، همه چیز تغییر پیدا کرد. در واقع جامعه و حتی نیروهای سرکوب‌گر تا حدی خشونت‌پرهیز شدند.

علت شکست اصلاحات عقب‌نشینی‌های مکرر دولت در برابر هسته اصلی قدرت بود. نقطه‌ی قوت خاتمی در برابر هسته‌ی اصلی قدرت، استفاده از پتانسیل مردمی بود اما دولت جز در برهه انتخابات قائل به استفاده از این قدرت نبود. بگذریم که اصولا چنین اراده‌ای هم وجود نداشت. واقعیت این است که مردم آماده مشارکت بودند و با نادیده گرفتن‌شان توسط خاتمی، احساس می‌کردند تحقیر شدند. متأسفانه اصلاح‌طلبان ب جای شبکه‌سازی و ساخت احزاب واقعی که برآمده از جامعه باشد، به تشکیل جمعیت‌های صوری، فرمایشی و دستوری از بالا دست زدند. نقدی که کمتر به آن پرداخته شده است این است که قسمتی از شکست اصلاح‌طلبان به خاطر باندبازی‌ها، فرصت‌طلبی‌ها و انحصارطلبی‌ها بود که باعث ضعف در برابر حاکمیت و دل‌زدگی مردم شد.

علیرضا کیانی: تجربه جنبش سبز را چگونه می‌بینید؟ شکست خورد یا به محاق رفته است؟ کدام یک از این دو نگاه را قبول دارید؟ به زبانی دقیق‌تر چرا جنبش سبز به اهداف خود مانند بازنگری در آرا نرسید؟

کاوه شیرزاد: من جنبش سبز و حتی اصلاحات را قسمتی از جنبش دموکراسی‌خواهی مردم ایران می‌دانم. شاید هنوز قضاوت در مورد کارنامه جنبش سبز زود باشد اما واقعیت این است که جنبش سبز به هیچ‌یک از خواسته‌های خود دست نیافته است. بدنه اجتماعی‌اش تحرکی ندارد و با برآمدن دولت روحانی به حاشیه رفته است. اگرچه رهبران جنبش سبز هنوز نفوذ بالایی در جامعه دارند و با آزادی‌شان ممکن است دوباره بدنه اجتماعی به صحنه بیاید اما واقعیت این است که جمهوری اسلامی تن به آزادی آن‌ها، آن هم به این شکل را نخواهد داد و بدنه نیز قادر به فشار آوردن موثر برای آزادی آن‌ها نیست.

از این بابت در مجموع می‌توان گفت جنبش سبز شکست خورده و دیگر در فرم گذشته بعید است به مطالباتش دست یابد؛ اما جنبش دموکراسی‌خواهی مردم ایران ادامه دارد و لحظه‌ای متوقف نمی‌شود. واقعیت این است که جنبش‌های اجتماعی و سیاسی علی‌رغم شکست، معمولاً از شکلی به شکل دیگر یا از جنبشی به جنبش دیگر تغییر می‌کنند و در این حین، تأثیرات به‌سزایی در جامعه و قدرت می‌گذارند. جنبش سبز نیز همین‌طور است. اما این‌که «شکست جنبش سبز پیروزی جمهوری اسلامی است؟» پاسخ من خیر است.

در این نبرد جمهوری اسلامی هم شکست خورد. مشروعیتش را از دست داد. شکافی بزرگ در بدنه قدرت ایجاد شد و حکومت مجبور شد قسمتی از بدنه جنبش سبز و رهبران آن را در درون ایران و بیخ گوش خود تحمل کند. اگر ما در دهه اول و دوم انقلاب بودیم، رهبران جنبش سبز یا اعدام می‌شدند یا از کشور فرار می‌کردند، اما در زمان کنونی جمهوری اسلامی خوشبختانه این قدرت را ندارد.

مساله بزرگ اصلاحات و جنبش سبز این است که بدنه اجتماعی آن قبل از اینکه طرفداران محض اصلاحات یا جنبش سبز باشند حامیان جنبش دموکراسی‌خواهی ایران هستند و اهداف بزرگ‌تری چون عرفی کردن حاکمیت یا سکولاریسم را دنبال می‌کنند. این جنبش، هنوز رهبران خود را پیدا نکرده است و به دنبال آلترناتیوی برای عبور از جمهوری اسلامی می‌گردد اما در نبود چنین آلترناتیوی تا حدودی با اصلاحات و جنبش سبز همراه می‌شده است.

علیرضا کیانی: اکنون ما در دوره دولتی به سر می‌بریم که وعده‌های اقتصادی چون کنترل تورم و نیز حل مساله هسته‌ای داده است؟ فکر می‌کنید روحانی چه اندازه در وعده‌های خود صادق بوده است؟ و آیا خواست و قدرت برآوردن آن وعده‌ها در وی وجود دارد؟

کاوه شیرزاد: به عقیده من بعد از تجربه انتخابات ۸۸، علی‌خامنه‌ای دیگر اجازه کاندید شدن به افرادی مانند مهندس موسوی و کروبی را که از استقلال رای حداقلی در برابر وی برخوردار باشند، به هیچ‌کدام از نهادهای به اصطلاح انتخابی نخواهد داد. متأسفانه بعد از جنبش سبز، جمهوری اسلامی با کنترل و انحصار، بیشتر اهرم‌ها را برای کنترل نهادهای انتخابی به دست گرفته به این راحتی‌ها عقب نمی‌کشد. آقای روحانی در چنین شرایطی پا به میدان گذاشته است و از کسی که از عزت نفس و استقلال حداقلی در برابر باند قدرت و در راس آن آقای خامنه‌ای برخوردار نیست نباید انتظار زیادی داشت. روحانی در یک سال گذشته برخلاف شعارهای انتخاباتی‌اش، کارنامه مناسبی در زمینه حقوق بشر و توسعه سیاسی نداشته است. در زمینه اقتصادی هم باید منتظر بود تا دید. واقعیت این است که تا مساله تحریم‌ها حل نشود بحث مشکلات اقتصادی پابرجا است. افسار سیاست‌های اتمی جمهوری اسلامی که تحریم را به دنبال داشته هم دست خامنه‌ای است و از روحانی که در حد پادو عمل می‌کند نباید توقعی داشت. روحانی تنها می‌تواند با وقت‌کشی تحریم‌های بیشتر را عقب بیاورد مگر این‌که خامنه‌ای عقب‌نشینی کند. اگر روحانی به همین ترتیب جلو برود، بدنه اجتماعی‌اش را از دست می‌دهد و مردم اعتمادشان به کاندیدهای آینده نیز سلب می‌شود

عادت داریم همه چیز را به گردن دولت بیاندازیم اما واقعیت این است که بدنه اجتماعی و سیاسی حامی دولت روحانی هم مخرب عمل می‌کند. این بدنه به جای این‌که بعد از رای دادن به او ناقد وی باشند و به ایشان فشار بیاورند تا شعارهایش را عملی کند قسمتی از دولت شده‌اند و هر اشتباه، دروغ و بدقولی ایشان را توجیه و لاپوشانی می‌کنند. حامیانی که وی را قدم‌به‌قدم به لبه پرتگاه هدایت می‌کنند.

علیرضا کیانی: بگذارید پرسش آخر را بپرسیم. در نهایت ایران ۱۴۰۰ را در ۷ سال دیگر ایرانی بهتر از امروز می‌بینید یا بدتر؟ از وجوه گوناگون از سیاسی گرفته تا اقتصادی تا بحث‌هایی مانند محیط زیست که اکنون به صورت یک بحران خود را نشان می‌دهند.

کاوه شیرزاد: پیش‌بینی در این مورد بسیار سخت است. تنها می‌توان پرسید باید امیدوار بود یا نه! من به ایران ۱۴۰۰ امیدوارم چون مردم همواره نشان داده‌اند خواهان دموکراسی، حقوق بشر و توسعه سیاسی-اقتصادی هستند. این با نظم کنونی در تضاد است. به عقیده من جنبش دموکراسی‌خواهی در کمین نشسته است و بالاخره در این میان، راه خود را پیدا خواهد کرد. نمی‌شود پنهان کرد که جمهوری اسلامی هم در برابر دموکراسی‌خواهان روزبه‌روز خود را مجهزتر می‌کند. اما اعتقاد دارم حکومت‌های دیکتاتوری همان‌طور که تاریخ نشان داده در قوی‌ترین شکل خودشان نیز چه بسا شکننده‌تر و آسیب‌پذیرتر خواهند شد.

از پرونده مهدی هاشمی تا رابطه زنجانی و مرتضوی در گزارش هفتگی رانت و فساد در ایران عبدالرضا احمدی



نخستین خبر هفته مربوط به اتهامات اقتصادی مهدی هاشمی است



مهدی هاشمی و کیفرخواست اقتصادی

نخستین خبر هفته مربوط به اتهامات اقتصادی مهدی هاشمی است. وی فرزند چهارم اکبر هاشمی رفسنجانی است که در گذشته، ریاست "سازمان بهینه‌سازی مصرف سوخت" و مسوولیت شاخه‌ی لندن دانشگاه آزاد اسلامی را بر عهده داشته است.

او که در مهرماه ۱۳۹۱ و به هنگام ورود به ایران و بعد از احضاریه حضوری نماینده دادستانی تهران بازداشت شده بود بعد از ۱۰۷ روز بازداشت موقت و با اتهام‌های سیاسی و اقتصادی با تودیه و وثیقه ده میلیارد تومانی آزاد شد.

اولین جلسه دادگاه وی در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ برگزار شد و نهمین جلسه رسیدگی این دادگاه نیز ۲۸ مهر ۱۳۹۳ در دادگاه انقلاب و به ریاست قاضی مقیسه ادامه داشت.

اگرچه به علت غیر علنی بودن جلسات دادگاه وی از جزئیات دقیق پرونده وی اطلاعاتی منتشر نشده است اما وبسایت "انجمن دانشجویان عدالت‌خواه جهان"، کیفرخواست وی را در دو بخش منتشر کرد. این وبسایت بعد از انتشار این مطالب برای مدتی از دسترس خارج شد.

اما اتهامات اقتصادی مهدی هاشمی بر طبق این کیفرخواست عبارتند از:

۱- اخلال در نظام اقتصادی کشور

۲- اختلاس توام با جعل اسناد و مدارک از محل بودجه بهینه‌سازی به مبلغ ۸ میلیارد تومان

۳- تبانی در انجام معاملات دولتی

۳-۱ - واگذاری قرارداد مدیریت تبلیغات شرکت بهینه‌سازی مصرف سوخت به شرکت سبز با مدیریت آقای امیرعلی آقاییاری به توصیه نوبخت و واعظی و خانم فاطمه هاشمی بدون رعایت تشریفات مناقصه و بدون اخذ ضمانت بانکی

۳-۲ - انعقاد قرارداد با شرکت نگاه سبز شرقی به رغم برنده شدن شرکت راش خانه

۴- تصرف غیر قانونی از طریق استفاده غیر مجاز از اموال دولتی

مهدی هاشمی بر اساس این کیفرخواست با اعمال نفوذ در انجام معامله کلان با شرکت نیروی استات‌اوایل، پورسانت ۱۵/۲ میلیون دلاری دریافت کرده است. اتهاماتی که به گفته بازپرس این پرونده، توسط خود مهدی هاشمی نیز پذیرفته شده است هر چند که او در مورد برخی از اتهامات اقتصادی مطرح‌شده در این کیفرخواست اظهار بی‌اطلاعی کرده است. همچنین در این کیفرخواست عباس یزدان‌پناه یزدی، دوست و کارگزار مهدی هاشمی به «پول‌شویی» ۲/۵ میلیون دلاری متهم شده است.

عباس یزدان‌پناه، بازرگان ایرانی-بریتانیایی و مدیر شرکتی به نام «هورتون» است که نامش در دو پرونده جنجالی استات‌اویل و کرسنت مطرح شد. وی که در دویی اقامت داشت، از روز ۴ تیرماه سال گذشته، پس از خروج از شرکتش ناپدید شده است.

در این کیفرخواست علاوه بر یزدان‌پناه یزدی از افرادی چون اکبر صفاریان، سلیمان فارسی، ابطحایی پارساژاد، سید مهدی حسینی، حسام آزاد، و نوذر آرین به عنوان افراد دخیل در پرونده استات‌اویل یاد شده است. گفتنی است سید مهدی حسینی، از مدیران ارشد وزارت نفت در امور قراردادهای بوده و از نزدیکان عباس یزدان‌پناه یزدی به شمار می‌رفته است.

همچنین مهدی هاشمی بنا به گزارش‌ها و اسنادی که پیش‌تر نیز در بامداد خبر منتشر شد در دادگاه‌های خارج از کشور کانادا و بر اساس شکایت هوشنگ بوذری به پرداخت ۱۳ میلیون دلار جریمه محکوم شده است. مهدی هاشمی و هوشنگ بوذری هر دو از معاونان وزیران وقت نفت بودند.

نام مهدی هاشمی و یزدان‌پناه یزدی در پرونده‌ی رشوه به مدیران شرکت توتال نیز آمده است. وزارت دادگستری آمریکا در خردادماه سال گذشته، این شرکت نفتی فرانسوی را به دلیل پرداخت رشوه ۶۰ ملیون دلاری به مقام‌های دولت ایران در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۴، به پرداخت بیش از ۲۹۸ میلیون دلار جریمه محکوم کرد.

هاشمی همچنین در گزارشی با عنوان ”رهبران ایران علیه غرب موضع‌گیری می‌کنند اما فرزندان خود را برای تحصیل و کار به غرب می‌فرستند“ که امانوئل اتولنگی، پژوهشگر ارشد ”بنیاد دفاع از دموکراسی“ در شهریورماه امسال منتشر کرد، جزو آن دسته از مقامات ایرانی است که در اروپا مشغول تحصیل بوده است. در این گزارش از مریم فریدون، دختر حسین فریدون (برادر جوان‌تر حسن روحانی، رییس جمهوری اسلامی)، سجاد خوشرو، پسر غلام‌علی خوشرو، سفیر کنونی جمهوری اسلامی در سوییس، مهدی ظریف، فرزند محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی و احمد عراقچی به عنوان فرزندان مسوولانی که در غرب مشغول تحصیل هستند نام برده شده است.

واگذاری اراضی مسکن مهر با حکم غیرقانونی وزیر

دیگر خبر رانتهی هفته، مربوط به تخلف وزارت‌خانه راه و شهرسازی است.

به گزارش خبرگزاری ”فارس“، ”شرکت عمران پرنده“ پیامکی را ۱۵ مهر ۱۳۹۳ منتشر کرده است که بر اساس آن واگذاری عرصه واحدهای مسکن مهر ۹۹ ساله با تعیین قیمت اراضی توسط کارشناس رسمی دادگستری و با لحاظ زمان تخصیص واحد به استناد مصوبه مجمع عمومی که به تأیید مقام عالی وزارت راه و شهرسازی رسیده مقرر گردیده است.

این خبرگزاری نوشته که این موافقت‌نامه در حالی به تصویب و تأیید وزیر راه و شهرسازی رسیده است که این اقدام خلاف قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن و آیین‌نامه اجرایی آن است؛ چرا که در ماده ۷ آیین‌نامه ”قانون ساماندهی و عرضه مسکن“، برنامه واگذاری حق بهره‌برداری از زمین به صورت اجاره ۹۹ ساله ویژه متقاضیان واجد شرایط است و از طریق واگذاری زمین دارای کاربری مسکونی به متقاضیانی که در قالب اشخاص حقیقی و حقوقی و تعاونی‌های مسکن سازماندهی شده باشند اجرایی می‌شود.

این گزارش می‌افزاید که در تبصره یک این قانون راجع به مبلغ اجاره سالیانه مسکن مهر، در تبصره ۲ به پالایش متقاضیان مسکن مهر، و در تبصره ۳ نظارت وزارتخانه راه و شهرسازی و تعاون بر ساخت و ساز تأکید شده است و به هیچ‌وجه در خصوص فروش زمین اشاره‌ای نشده است.

بر اساس این گزارش اجرای این طرح که توسط معاونان وزارت راه و شهرسازی مطرح شده، باعث افزایش قیمت واحدهای مسکن مهر خواهد شد و متقاضیانی که می‌توانند در حال حاضر با ۵۰ میلیون تومان صاحب یکی از واحدهای این مجتمع‌ها شوند، در آینده و با اجرایی شدن فروش عرصه باید برای یک واحد مسکونی، ۸۰ تا ۱۰۰ میلیون تومان پرداخت کنند.

معامله ۴ میلیارد دلاری مرتضوی و زنجانی

آخرین خبر هفته مربوط به اسنادی است که توسط خبرگزاری ایلنا و در خصوص تخلف مالی مرتضوی و زنجانی منتشر شد. این اسناد از تفاهم‌نامه‌ای به ارزش ۴ میلیارد دلار به قصد واگذاری انحصاری سهام هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران، فولاد خوزستان، فولاد مبارکه اصفهان، بانک صادرات، هتل‌های هما، پتروشیمی غدیر، پتروشیمی تبریز، شرکت ملی نفتکش، چوب و کاغذ ایران، شرکت‌های بیمه‌ای (ملت، میهن، دانا، پارسیان)، کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران، بانک‌های مختلف از جمله پاسارگاد، تات، پارسیان، دی و... به هلدینگ سورینت قشم متعلق به بابک زنجانی توسط سعید مرتضوی خبر می‌دهد.

بر طبق این گزارش بابک زنجانی در تاریخ دوم بهمن‌ماه سال ۹۱ از سعید مرتضوی، مدیرعامل وقت سازمان تامین اجتماعی خواسته است یا بر اساس تفاهم‌نامه یک ماه قبل‌شان ۱۲۸ شرکت خدماتی و تولیدی متعلق به تامین اجتماعی را به او واگذار کند یا ۴۴۲ میلیارد ین ژاپن را که پس از امضای تفاهم‌نامه به او پرداخت کرده، باز پس دهد.

اما آنچه این تفاهم‌نامه را به قول این گزارش «تأمل برانگیز» می‌کند آن است که مرتضوی در حاشیه‌ی نامه زنجانی، خطاب به مدیر وقت دفتر بازرسی سازمان تامین اجتماعی دستور «اجرای این تفاهم‌نامه» را داده است و این دستور در حالی صادر شده که طبق اسناد بانک مسکن و نامه‌نگاری‌های متعدد این بانک با مرتضوی، او ۱۹ روز پیش از صدور این دستور مطلع شده بود که اموال بابک زنجانی مشمول تحریم قرار گرفته‌اند و هیچ پولی بابت این تفاهم‌نامه پرداخت نشده است. یلنا همچنین در این گزارش به ماده ۳۶ آیین‌نامه معاملاتی سازمان فروش اموال غیرمنقول بیمه که طبق آن «فروش اموال غیرمنقول با پیشنهاد مدیرعامل، تأیید هیأت مدیره و تصویب هیأت امنا با کسب نظر کارشناس رسمی دادگستری در رشته مربوط به صورت مزایده عمومی و یا از طریق موسسه املاک و مستغلات سازمان انجام می‌شود.» پرداخته و تأکید کرده که این تفاهم‌نامه بدون هیچ مزایده‌ای انجام شده است.

این اسناد که در تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی از سازمان تامین اجتماعی کشف شده نشان می‌دهد که مرتضوی و سه تن دیگر از مدیران وقت سازمان تامین اجتماعی به نام‌های نورالدین شهنازی‌زاده، رییس هیأت مدیره تامین اجتماعی، نجات امینی معاون اقتصادی سازمان تامین اجتماعی، محمدرضا حیدری مدیرعامل شرکت سرمایه‌گذاری تامین اجتماعی (شستا) در تاریخ ۲۷ آذرماه سال ۹۱، تفاهم‌نامه با بابک زنجانی و حمید فلاح هروی به عنوان مدیرعامل و رییس هیأت‌مدیره شرکت ”سورینت قشم“، امضا کرده‌اند.

پاسدار مسعود مهر دادی؛ مغز متفکر امپراطوری اقتصادی سپاه یوحنا نجدی - سعید قاسمی نژاد



«همراه اول» و «ایرانسل» دو اپراتور اصلی تلفن همراه در جمهوری اسلامی محسوب می‌شوند. در این میان، «همراه اول» به عنوان یک شرکت به ظاهر خصوصی، با اقماری از شرکت‌های ریز و درشت متعلق به سپاه پاسداران احاطه شده است که تنها نام آن‌ها متفاوت به نظر می‌رسد و اغلب، اسامی شرکت‌ها و افراد مشخصی در آن‌ها تکرار می‌شود. مسعود مهر دادی، محمدرضا مدرس خیابانی، علی حاجی باقری و مظفر پوررنجبر از جمله این افراد به شمار می‌روند.



به عنوان قدم بعدی، یکی از پولسازترین شرکت‌های کنونی در جمهوری اسلامی را به عنوان مقصد بعدی خود برگزید؛ «شرکت ارتباطات سیار».



به نوشته‌ی ایلنا «دیوان عدالت اداری در تاریخ ۹ مرداد ۹۱ حکم عزل مرتضوی را از ریاست بر سازمان تامین اجتماعی صادر کرده بود. بنابراین مرتضوی حدود چهار ماه قبل از فروش اموال تامین اجتماعی طبق قانون مسوولیتی در این سازمان نداشته شده است».

ایلنا همچنین در گزارشی دیگر در مورد تخلفات مرتضوی، اسنادی از قرارداد ۱۵۰ میلیونی غیرقانونی مرتضوی با صداوسیما را منتشر کرده است.

بر اساس این گزارش در دوران مدیریت سعید مرتضوی مبلغ ۱۵۰ میلیون تومان مربوط به تهیه‌ی ویژه‌برنامه هفته تامین اجتماعی در شصتمین سال تاسیس آن، نه تنها توسط حسابرسی صداوسیما تایید نشده، بلکه معلوم نیست خرج چه ماجرای شده است. طبق اعلام نظر رسمی شبکه سه تلویزیون دولتی ایران، اصلاً چنین قراردادی با صداوسیما منعقد نشده است و به تبع آن برنامه‌ای نیز توسط صداوسیما و این شبکه در قبال آن قرارداد پخش نشده است.

از سوی دیگر در حالی که معمولاً قراردادهای برنامه‌های مشارکتی صداوسیما در برگیرنده‌ی مخصوص و با امضای مدیر شبکه بسته می‌شود، در اقدامی عجیب قرارداد ساخت ویژه‌برنامه تامین اجتماعی در برگیرنده‌ی تامین اجتماعی تنظیم شده است.

سید محمد هاشمی اصل که این قرارداد مبهم با او امضا شده و در کارنامه‌ی کاری خود، تهیه‌کنندگی برنامه‌هایی چون «مسیر انحرافی» و «آوای باران» را بر عهده داشته است، در این قرارداد، توسط مرتضوی و سازمان تامین اجتماعی به عنوان نماینده شبکه سوم شناخته شده و به طور مستقیم اقدام به انعقاد قرارداد کرده است که بر اساس اسناد موجود، می‌بایست مبلغی معادل ۱۵۰ میلیون تومان از سازمان تامین اجتماعی دریافت می‌کرد که بر اساس نامه شماره ۱۳۰۰/۹۲/۷۹۰ در مردادماه سال ۹۲ و به دستور حسن ضابطی مدیرکل وقت روابط عمومی تامین اجتماعی، نیمی از این مبلغ به حساب وی واریز شده است.

در پرونده تخلفات سعید مرتضوی همچنین می‌توان به انتصاب فامیلی او در سازمان تامین اجتماعی اشاره کرد که به واسطه حکمی همسرش را به ریاست بیمارستان شریعت‌رضوی، وابسته به این سازمان منصوب کرد. نقش او در از بین رفتن پرونده فروش سوالات کنکور در سیستم قضایی در سال ۱۳۸۷ از دیگر تخلفات او به شمار می‌رود که به گفته‌ی علیرضا زاکانی، یکی از اعضای هیات تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی از این پرونده، نقش سعید مرتضوی در از بین بردن آثار جرم و مفقود کردن پرونده‌های فروش سوالات کنکور از سراسر کشور، موجب «کور کردن سرنخ‌های مربوط به پرونده فروش سوالات کنکور» شده است.

اعزام بازداشت‌شدگان معترض به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری در سال ۸۸ به بازداشت‌گاه غیرقانونی کهریزک و همچنین نقش وی در مرگ زهرا کاظمی، خبرنگار ایرانی-کانادایی در تیرماه سال ۱۳۸۲ در زندان اوین، مواردی دیگری هستند که در پرونده تخلفات وی ثبت شده‌اند.

پاسدار مسعود مهربادی، به کد ملی ۰۰۴۸۷۰۰۴۲۸ متولد سال ۱۳۳۷ در تهران، هرچند در حال حاضر از جمله پرنفوذترین افراد در بخش موبایل، مخابرات و حتی سیستم بانکی جمهوری اسلامی محسوب می‌شود اما تاکنون اطلاعات اندکی درباره وی منتشر شده است. این پاسدار پرده نشین، حتی زمانی که بر ریاست بزرگ‌ترین شرکت‌های موبایل و مخابرات جمهوری اسلامی نیز تکیه زد، تن به مصاحبه نداد جز در مواردی که ناگزیر برای ارائه آمار عملکرد این شرکت‌ها در میان خبرنگاران حاضر شد.

وی مدرک کارشناسی ارشد خود را از دانشگاه امام حسین تهران، دانشگاه مخصوص کادرهای سپاه پاسداران، دریافت کرد و در حال حاضر، گفته می‌شود که دانشجوی دوره دکترای مدیریت سیستم‌ها در همین دانشگاه است.

درباره سابقه وی در سپاه پاسداران اطلاعات چندانی منتشر نشده؛ تنها در جمع آوری آثار و خاطرات برخی از سپاهیان که در جنگ با عراق کشته شدند، از وی تقدیر شده است. از جمله، در گردآوری خاطرات و یادداشت‌های سردار حسن باقری، از پاسدار مسعود مهربادی نیز در کنار افراد شناخته شده‌ای از سپاه پاسداران همچون یحیی رحیم صفوی، محمدباقر قالیباف، عزیز جعفری، قاسم سلیمانی، حسن پلارک و علی اکبر خوش لهجه قدرانی شده است.

گفته می‌شود که آقای مهربادی پیش‌تر مدتی مسئولیت لجستیک سپاه پاسداران را بر عهده داشته است. با این حال، وی نیز به جمع یاران خود در حلقه بنیاد تعاون سپاه پاسداران پیوسته است.

خبرگزاری «فارس»، متعلق به سپاه پاسداران، روز ۲۹ تیرماه سال ۱۳۸۷ گزارش داد که آقای مهربادی با تصویب هیات امنای بنیاد تعاون سپاه پاسداران به مدت دو سال به عنوان یکی از اعضای اصلی هیات مدیره این بنیاد منصوب شده است. سرانجام عضویت آقای مهربادی در هیات مدیره این بنیاد متمول سپاه پاسداران روز ۶ شهریورماه سال ۱۳۸۷ در روزنامه رسمی کشور به اعلام عمومی رسید. وی هم اکنون در این بنیاد، به عنوان «جانشین اقتصادی» فعالیت می‌کند. مسعود مهربادی، این عضو هیئت مدیره بنیاد تعاون سپاه، تقریباً بر صندلی هیئت مدیره تمامی شرکت‌های ریز و درشت و مهم تحت تملک سپاه پاسداران، از بانک انصار گرفته تا شرکت مخابرات ایران تکیه زده است به گونه‌ای که از وی به عنوان «مغز متفکر امپراطوری اقتصادی سپاه» نام می‌برند. میانه‌های تیرماه گذشته نیز نام آقای مهربادی در یکی از بحث برانگیزترین قراردادهای تجاری سپاه پاسداران مطرح شد. خبر امضای تفاهم‌نامه میان شهرداری تهران و سپاه پاسداران، نخستین بار روز دوشنبه (۱۶ تیر-۷ جولای) در وبسایت «روزآنلاین» منتشر شد که بر اساس این قرارداد، پروژه‌های عمرانی تهران با «سقف ظرفیت ۲۰ هزار میلیارد تومان» به مدت «چهارسال» به سپاه پاسداران واگذار شده که «۱۰ هزار میلیارد تومان آن باید از سوی شهرداری تهران به صورت نقدی پرداخت شود».

در این قرارداد، «بانک انصار» متعلق به «بنیاد تعاون» سپاه به عنوان «بانک عامل» تعیین شده است. امضای محمدباقر قالیباف، «شهردار تهران» همراه با عیسی شریفی، «قائم مقام شهردار» و سید دادوش هاشمی، «معاون مالی و اقتصاد شهری»، از سوی شهرداری تهران و همچنین سرتیپ پاسدار جمال‌الدین آبرومند، «معاون فرمانده کل سپاه و رئیس هیات مدیره بنیاد تعاون سپاه» به همراه سید پرویز فتاح، «مدیرعامل» و مسعود مهربادی «جانشین اقتصادی بنیاد تعاون سپاه» در پای این تفاهنامه به چشم می‌خورد.

اما پای این سپاهی ۵۶ ساله چگونه به بخش مخابرات جمهوری اسلامی باز شد؟ اواخر شهریورماه سال ۱۳۸۸ بود که «کنسرسیوم اعتماد مبین» متشکل از سه شرکت «گسترش الکترونیک مبین ایران»، «شهریار مهستان» و همچنین «شرکت سرمایه‌گذاری توسعه اعتماد» (متعلق به ستاد اجرایی فرمان امام) در سکوت خبری، ۵۱ درصد از سهام شرکت مخابرات ایران را به بهای ۷۸۰۰ میلیارد تومان خریداری کرد. به این ترتیب، آقای مهربادی آذرماه سال ۱۳۸۸ یعنی درست در زمانی که سپاه، بسیج و نیروهای لباس شخصی در اوج جنبش سبز بر سر و صورت مردم می‌کوبیدند، رسماً به عنوان «نماینده شرکت شهریار مهستان» وارد هیات مدیره شرکت مخابرات شد.

در میان اعضای هیات مدیره شرکت مخابرات ایران نام شرکت‌های «شهریار مهستان»، «توسعه اعتماد مبین»، «گسترش الکترونیک مبین ایران» و همچنین نمایندگانی از دولت و کارگزاری از سهام عدالت به چشم می‌خورد.

آقای مهربادی ریاست هیات مدیره «شرکت سرمایه‌گذاری شهریار مهستان» را برعهده دارد. «شهریار مهستان» به شماره ثبت ۲۶۹۴۸۹ از جمله شرکت‌های بنیاد تعاون سپاه پاسداران و مالک ۸ درصد سهام شرکت مخابرات ایران است. درباره اهمیت و جایگاه این شرکت باید گفت که شهریار مهستان علاوه بر این، همچنین از جمله سهامداران بانک تجارت در بورس اوراق بهادار تهران نیز محسوب می‌شود.

با این حال، این عضو سپاه پاسداران تنها به حضور در هیات مدیره شرکت مخابرات ایران اکتفا نکرد و به عنوان قدم بعدی، یکی از پولسازترین شرکت‌های کنونی در جمهوری اسلامی را به عنوان مقصد بعدی خود برگزید؛ «شرکت ارتباطات سیار».

«شرکت ارتباطات سیار» که مردم از آن به عنوان ارائه دهنده سرویس «همراه اول» یاد می‌کنند، در کنار «ایرانسل» یکی از دو اپراتور اصلی تلفن همراه در جمهوری اسلامی است. آبان ماه سال ۱۳۸۹ یعنی یک سال بعد از حضور آقای مهربادی در شرکت مخابرات ایران بود که زمزمه‌هایی مبنی بر کوچ وی از هیات مدیره شرکت مخابرات ایران به هیات مدیره شرکت ارتباطات سیار ایران به عنوان جانشین مظفر پوررنجبر، رئیس پیشین هیئت مدیره این شرکت شنیده شد.

وحید صدوقی که از سال ۱۳۸۵ مدیرعاملی شرکت ارتباطات سیار را برعهده داشت، خیلی زود دریافت که این سپاهی تازه از راه رسیده، به زودی به مرد اصلی شرکت ارتباطات سیار تبدیل خواهد شد و از این رو، روابط گرمی را با وی فراهم کرد. درباره نفوذ آقای مهربادی در هیات مدیره همراه اول گفته می‌شود که وی مرد اصلی پشت صحنه این شرکت متمول است به گونه‌ای که مدیرعاملی چندین و چند ساله آقای وحید صدوقی در این شرکت، در حقیقت، با «حمایت مستقیم» و «چراغ سبز» آقای مهربادی صورت پذیرفته است. مسعود مهربادی اما در ظاهر، به عنوان نماینده «شرکت شهریار مهستان» در هیات مدیره شرکت ارتباطات سیار ایران حضور دارد. با این حال، در هزار توی شرکت‌هایی که وی در آن‌ها حضور دارد، اگرچه آقای مهربادی رییس هیات مدیره شرکت شهریار مهستان است اما خود، به نمایندگی از شرکت دیگری به اسم «گنجینه اعتماد پارس» در این شرکت حضور یافته است.

«گنجینه اعتماد پارس» نیز پیش‌تر با نام «شرکت توسعه اقتصادی سبا» فعالیت می‌کرد که از زمستان سال ۱۳۹۱ نام خود را به این عنوان جدید تغییر داد. با این حال، این پایان کار نیست؛ آقای مهرداد که رییس هیات مدیره «گنجینه اعتماد پارس» است، باز هم به نمایندگی از شرکت دیگری به نام «مهر گستر یمین پارس» (سهامی خاص) در این شرکت حضور پیدا یافته است.

باری! شرکت ارتباطات سیار پولسازترین شرکت زیرمجموعه مخابرات ایران و همچنین از جمله سهامداران بانک تجارت در بورس اوراق بهادار تهران است. آقای مهرداد اسفندماه سال ۱۳۹۱ درآمد سالانه شرکت ارتباطات سیار را «۸ هزار میلیارد تومان» اعلام کرد و گفت که این درآمد هنگفت «از محل فروش کارت شارژ، سیم کارت و دیتا به بیش از ۳۷ میلیون مشترک فعال این شرکت به دست آمده است.»

مهرماه سال ۱۳۹۳ نیز خبرگزاری «آنا» با انتشار گزارشی ضمن استناد به صورت مالی شرکت ارتباطات سیار، درآمد این شرکت از محل ارائه خدمات تلفن همراه به مشترکین خود در سال ۱۳۹۲ را رقمی بالغ بر ۷۲ هزار و ۹۲۳ میلیارد و ۶۳۳ میلیون ریال یعنی معادل با ۲.۷ هزار میلیارد تومان برآورد کرد.

مدیران همراه اول همچنین از جذب بیش از هشت و نیم مشترک جدید در سال ۱۳۹۲ خبر داده و مدعی شده‌اند که تعداد مشترکین ثبت شده اپراتور همراه اول در سال ۱۳۹۲ در مجموع به بیش از ۶۴ میلیون نفر رسیده است.

در جریان انتخابات اعضای هیات مدیره «شرکت ارتباطات سیار» طی سال‌های اخیر، وی همواره به عنوان رئیس هیات مدیره این شرکت انتخاب شده و وحید صدوقی نیز به عنوان مدیرعامل آن ابقا شده است که آخرین انتخابات آن مربوط به مردادماه گذشته بوده است.

با این حال، خرداد ماه سال گذشته آقای مهرداد تصمیم گرفت که کمی از مشغله‌هایش بکاهد و از این رو، زمانی که قرار شد تعداد اعضای هیات مدیره شرکت ارتباطات سیار از ۷ نفر به ۵ نفر کاهش یابد، مسعود مهرداد که همزمان عضو هیات مدیره شرکت مخابرات ایران و شرکت ارتباطات سیار بود از هیات مدیره مخابرات ایران کناره گرفت تا از آن پس تنها به عنوان رییس هیات مدیره همراه اول فعالیت کند. مسعود مهرداد همچنین از جمله چهره‌های پرنفوذ «بانک انصار» به عنوان مهم‌ترین بازوی سپاه پاسداران در سیستم بانکی کشور محسوب می‌شود. در آگهی ثبت شرکت بانک انصار که روز ۸ خردادماه سال ۱۳۸۹ در روزنامه رسمی کشور منتشر شد، آقای مهرداد به نمایندگی از طرف «شرکت سرمایه گذاری نگین خاتم» به عنوان رئیس هیات مدیره «شرکت بانک انصار» معرفی شد.

اواخر بهمن ماه سال ۱۳۹۰ بانک مرکزی ایران فهرست مدیران دارای صلاحیت از دید این بانک را برای حضور در بانک‌های خصوصی و دولتی اعلام کرد که در میان آن‌ها نام آقای مسعود مهرداد در بانک انصار دیده می‌شود. آیت الله ابراهیمی، یحیی فروتن و محمود رهنما دیگر چهره‌هایی از بانک انصار هستند که صلاحیت آن‌ها توسط بانک مرکزی تایید شده است.

این عضو سپاه پاسداران همزمان عضو هیات مدیره بیش از ۴۰ شرکت ریز و درشتی است که در زمینه‌های گسترده‌ای از موبایل و مخابرات گرفته تا امور فرهنگی و نفت فعالیت می‌کنند و در بیشتر آن‌ها، به تناوب رئیس هیات مدیره بوده است. وی البته همه جای ایران را سرای خود می‌داند آنچنانکه این شرکت‌ها تنها در تهران به ثبت نرسیده‌اند و ردپای شرکت‌های وی را می‌توان در کیش، اندیمشک، دزفول و چهارمحال و بختیاری نیز پیدا کرد.

با استناد به اطلاعات موجود در روزنامه رسمی کشور درباره ثبت شرکت‌ها، از جمله شرکت‌هایی که آقای مهرداد در آن‌ها به عنوان عضو و اغلب رئیس هیات مدیره حضور دارد می‌توان به شرکت‌های «بنیاد تعاون بسیج»، «صنایع غذایی مائده»، «پشتیبانی ایثار»، «ناصرین وحید»، «گروه بهمن»، «توسعه معدن پهنه تهران»، «مجتمع خانه سازی رزمنده»، «افق توسعه صابرین»، «پردیس سبز ملل»، «موسسه صندوق پس انداز و قرض الحسنه انصارالمجاهدین»، «سرمایه گذاری اعتبار ایران»، «سرمایه گذاری سامان مجد»، «توسعه اعتماد مبین»، «سرمایه گذاری نگین خاتم ایرانیان»، «سرمایه گذاری گنجینه شایستگان»، «سرمایه گذاری توسعه اعتماد» و «نگین گنجینه ایرانیان» اشاره کرد.

شرکت‌های «مزدا یدک»، «موسسه قرض الحسنه بسیجیان»، «شمس ارتباطات پارس»، «رایان تصویر پردیس»، «تعاونی اعتبار ثامن الائمه»، «تجارت الماس مبین»، «بنیاد خیریه فاطر صادق»، «پالایش نفت سروش اندیمشک»، «نارا تک پردیس»، «سرمایه گذاری بهمن»، «سرمایه گذاری تجلی سامانه»، «توسعه صنعت سلامت پردیس»، «گیتی گستر لیو»، «توسعه ارتباطات تابا»، «گنجینه اعتماد پارس»، «موسسه فرهنگی ثارالله دزفول»، «نگین اندیشه البرز»، «یکتاسازان سروش امید»، «مخابرات استان چهار محال و بختیاری» و «سامان سازه غدیر» نیز جمله شرکت‌هایی محسوب می‌شوند که آقای مهرداد در هیات مدیره آن‌ها حضور دارد.

علاوه بر این، آقای مهرداد علاقه عجیبی به جزیره کیش در جنوب ایران دارد به گونه‌ای که دست کم سه شرکت «انرژی کاو کیش»، «اکمه تاور کیش» و «صابرین کیش» را در این جزیره تاسیس کرده و در هر سه آن‌ها نیز رئیس هیات مدیره است.

مسعود مهرداد، در کنار حضور در بنیاد تعاون سپاه، بانک انصار، شرکت مخابرات و شرکت ارتباطات سیار و همچنین حضور در ده‌ها شرکت و نهاد دیگر متعلق به سپاه پاسداران بی‌تردید یکی از اصلی‌ترین چهره‌های اقتصادی سپاه پاسداران محسوب می‌شود که تاکنون به خوبی موفق شده خود را از نگاه رسانه‌ها، حتی رسانه‌های دولتی در جمهوری اسلامی دور نگه دارد. ه این ترتیب، اکنون که سپاه پاسداران به بازیگر بی‌بدیل عرصه اقتصادی جمهوری اسلامی تبدیل شده، از کنار نام مسعود مهرداد نمی‌توان بی‌تفاوت عبور کرد؛ چه آنکه فهرست شرکت‌های او گویای تمایل فراوان وی و فرماندهان سپاه برای تصرف عرصه‌های مختلف اقتصادی و تجاری در سراسر کشور است.

سعید قاسمی نژاد پژوهشگر بنیاد دفاع از دموکراسیها در واشنگتن، و مدرس و دانشجوی دکتری فایننس در سیتی یونیورسیتی نیورک است. یوحنا نجدی مدیر پژوهشها در مرکز مطالعات لیبرالیسم و دانشجوی دکتری اقتصاد سیاسی است.

هاشم خواستار در گفتگو با "تقاطع": مملکت آتش زیر خاکستر است یوحنا نجدی



یوحنا نجدی: هاشم خواستار، معلم بازنشسته و نماینده‌ی "کانون صنفی معلمان" در خراسان طی یک دهه اخیر بارها به دلیل فعالیت‌های صنفی‌اش بازداشت و زندانی شده است. هرچند که او در داخل زندان نیز ساکت ننشست و با نوشتن نامه‌ای افشاگرانه درباره‌ی وضعیت زندان وکیل‌آباد مشهد، پرده از شرایط نامناسب این زندان برداشت. با وجود تجربه‌ی فشار و زندان و بازجویی اما گفتگویم با آقای خواستار در یک شامگاه پاییزی همچنان بیش از هر چیز تصویر یک "معلم صبور" اما به راستی "مقاوم" را ترسیم می‌کند به ویژه آن جایی که گفت اگر به هزار سال زندان نیز محکوم شود، دست از مبارزه بر نخواهد داشت.



صراحتاً بگویم که من هیچ‌کدام از نوشته‌ها و فشارها و تجربه‌های زندان را حتی با صد سال زندان عوض نخواهم کرد.



یوحنا نجدی: آقای خواستار، شما به عنوان یک فعال صنفی معلمان شناخته می‌شوید و سال‌ها است که در این زمینه فعالیت می‌کنید. ارزیابی شما از وضعیت کنونی فعالیت صنفی معلمان در دولت آقای روحانی چیست؟ شرایط نسبت به سال‌های قبل چه تغییری کرده است؟

هاشم خواستار: در جمهوری اسلامی، حاکمیت دوگانه‌ای وجود دارد و یک‌دست نیست؛ الان با روی کار آمدن دولت آقای روحانی، حاکمیت بار دیگر به صورت دوگانه درآمده و دولت کنونی نیز در حد خودش تا حدودی تمایل دارد تا زمینه فعالیت صنفی معلمان را فراهم کند اما معلوم نیست که چقدر موفق خواهد شد. البته به هر حال وضعیت ما اصلاً قابل مقایسه با فعالیت صنفی در یک کشور دموکراتیک نخواهد شد.

یوحنا نجدی: مثلاً دولت در چه حدی می‌خواهد شرایط فعالیت صنفی گشایش ایجاد شود؟

هاشم خواستار: فقط در این حد که فعالان صنفی بتوانند دور هم بنشینند و در نتیجه این هم‌نشینی، اعتصاب صنفی ایجاد نشود. ببینید، من زمان آقای خاتمی هم به زندان رفتم. در زندان، بازجوی وزارت اطلاعات صراحتاً به من گفت که ما همه نوع همکاری با نهادهای صنفی انجام دادیم و حتی امکان فراهم آوردن هتل برای نشست‌های صنفی را هم ایجاد کردیم که شما دور هم جمع شوید اما مشکل این است که از هم‌نشینی شما فعالان صنفی، اعتصاب بیرون می‌آید؛ ما این را نمی‌پذیریم.

فکر می‌کنم که دولت کنونی در همین حد که فعالیت‌های صنفی به اعتصاب نیانجامد، راضی باشند اما اصول‌گرایان حتی همین سطح حداقلی را هم اجازه نمی‌دهند.

یوحنا نجدی: شما اخیراً به مناسبت آغاز سال تحصیلی با انتشار نامه‌ای و ضمن طرح بیست سوال، کلیت نظام جمهوری اسلامی و شخص علی خامنه‌ای را به چالش کشیدید. با توجه به اینکه یک دولت تقریباً میانه‌رو در ایران بر سر کار است، نگران نیستید که این‌گونه اقدام‌های شما با اتهام "تندروی" از سوی برخی گروه‌های سیاسی روبه‌رو شود؟

هاشم خواستار: نخیر؛ به هیچ وجه. اتفاقاً من بازخورد بسیار خوبی از بسیاری گروه‌های سیاسی چه در داخل و چه در خارج از کشور دریافت کرده‌ام. یعنی هیچ‌کدام، مفاد این نامه را رد نکردند.

یوحنا نجدی: منظورم بیشتر گروه‌های داخل کشور هستند.

هاشم خواستار: نه؛ در داخل هم به تندروی متهم نشده‌ام. البته فراموش نکنید که من اساساً وابستگی حزبی ندارم. حتی وزارت اطلاعات هم می‌داند که این‌ها نظرات شخصی من هستند. خیلی از هم‌بندی‌های من و فعالان جنبش سبز که این نامه را خوانده‌اند نیز نظر مثبت داشتند. اما خوب، شاید خیلی‌ها مثل من مایل نیستند نظرهای‌شان را اینقدر رک بیان کنند.

هاشم خواستار: خوب؛ اصلاح طلب‌ها به هر حال، طیف بسیار گسترده‌ای هستند. اما توجه داشته باشید که من همیشه بیرون از نظام بوده‌ام نه درون نظام. من به جرات می‌توانم بگویم که در حال حاضر، تعداد زیادی از اصلاح طلبان که قبلاً درون نظام بوده‌اند، الان از نظام بیرون آمده‌اند. مثلاً قبلاً اگر از آزادی صحبت می‌کردند، آزادی را فقط برای گروه‌های دوم خردادی خودشان می‌خواستند اما الان آزادی را برای همه مردم می‌خواهند.

یوحنا نجدی: فرض کنیم که آقای روحانی برای یک دوره دیگر نیز ریاست جمهوری را عهده‌دار شوند. چشم‌انداز شما از ایران در پایان دو دوره ریاست جمهوری ایشان در سال ۱۴۰۰ چیست؟

هاشم خواستار: من اساساً مملکت را یک آتش زیر خاکستر بسیار قوی می‌بینیم. نه برای سال ۱۴۰۰ بلکه برای همین امروز. حتی شاید پیش از پایان همین چهار اول ریاست جمهوری آقای روحانی هم کشور منفجر شود. یعنی توده‌ها و جنبش‌های اجتماعی بار دیگر وارد خیابان شوند و نیروهای سرکوبگر دیگر نتوانند مردم را به هر طریقی به خانه‌ها بازگردانند. ببینید؛ من خودم به آقای روحانی رأی دادم؛ اما چرا؟ فقط برای اینکه ایران مثل سوریه نشود. دلیل دوم اینکه نوعی حاکمیت دوگانه در ایران ایجاد شود. همین دوگانگی به نفع ما است که دولت یا حاکمیت یک‌دست نشود.

یوحنا نجدی: برگردیم به تجربه‌های شما از زندان. شما از سال ۱۳۸۳ بارها بازداشت و زندانی شدید. با توجه به هزینه‌هایی که در این مدت متحمل شده‌اید، اگر الان زمان به عقب بازگردد آیا تغییری در رویه‌تان خواهید داد؟

هاشم خواستار: صراحتاً بگویم که من هیچ‌کدام از نوشته‌ها و فشارها و تجربه‌های زندان را حتی با صد سال زندان عوض نخواهم کرد. اگر خداوند هزار سال به من عمر بدهد، حاضرم هزار سال در زندان باشم اما از نوشته‌ها و کارهایم کوتاه نخواهم آمد و همچنان بر سر عقایدم هستم.

یوحنا نجدی: زمانی که در زندان بودید یا بعد از آزادی، از طرف کدام یک از گروه‌ها یا چهره‌های سیاسی مورد حمایت قرار گرفتید؟

هاشم خواستار: ببینید؛ من به هر حال آدم ناشناخته‌ای بودم. حقیقتش، همه گروه‌های سیاسی زحمت کشیدند و من از همه‌شان ممنونم. خیلی کلی بگویم که منزل من، پایگاه خیلی از فعالان صنفی و دانشجویان بود و خیلی‌ها به منزل ما رفت و آمد می‌کردند. خیلی از کسانی که الان به مسوولیت هم رسیده‌اند، بعد از آزادی‌ام به من گفتند که به منزل ما رفته و به خانواده‌ام سر زده‌اند. مثلاً فرزند آیت الله منتظری به منزل ما آمدند و گفتند که تمام نامه‌های من از داخل زندان را خوانده‌اند. خانم فائزه هاشمی نیز زمانی که من زندان بودم، به منزل ما آمدند. همین‌طور آقای مرعشی. البته چون معیار من حقوق بشری است و نسبت به نقض حقوق شهروندان از همه گروه‌های سیاسی اعتراض می‌کنم، خوب طبیعتاً انتظار هم همین بود که از طرف طیف‌های گسترده‌ای مورد حمایت قرار بگیرم.



مرکز مطالعات لیبرالیسم - دانش‌نامه سرمایه: تملک [۱] یک شرکت دیگر با استفاده از میزان زیاد پول قرض‌شده (اوراق قرضه [۲] یا وام بانکی [۳]) را تملک اهرمی [۴] می‌گویند. در عمده‌ی موارد، دارایی‌های شرکت تملک‌شده، همراه با دارایی‌های شرکت خریدار، به عنوان وثیقه [۵] وام مورد استفاده قرار می‌گیرند. هدف از "تملک اهرمی" این است که بتوان بدون داشتن سرمایه‌ی لازم در اختیار، به تملک‌های بزرگ اقدام کرد.

Acquisition [۱]

Bond [۲]

Loan [۳]

Leveraged Buyout [۴]

Collateral [۵]



دانش‌نامه سرمایه: تملک



قدرت نابرابر، امکانات نابرابر؛ بررسی روابط ایران و بحرین میشل بلفر

بحرین چگونه می تواند دخالت تقریباً مداوم ایران در امور داخلی خود را متوقف کند؟ میشل بلفر در این باره معتقد است که بحرین باید اتحاد خود با شرکای منطقه ای و بین المللی اش را تقویت کند، به اصلاحات سیاسی مورد نیاز سرعت بخشد، و یک استراتژی رسانه ای - در تقابل با شعارهای رسانه ای تهران که از تهران صادر می شود- اتخاذ کند.

ناظران و مفسرین رسانه ها در مورد نقش ایران در تحریک تنش های سیاسی داخلی بحرین به دو دسته تقسیم می شوند. درحالیکه برخی متقاعد شده اند که بی تردید محاسبات ژئواستراتژیک دلیل تحریک خشونت های فرقه ای بین شیعیان بحرین و جوامع اهل سنت توسط تهران است، برخی گمان می کنند منامه درباره میزان دخالت ایران در بحران سیاسی این پادشاهی اغراق می کند. به هر صورت، این کشور کوچک و کم جمعیت خاورمیانه بیشتر قادر خواهد بود تاثیر روافزون ایران بر امور داخلی خود را کاهش دهد اگر طرحی سه وجهی را دنبال کند.

چشم انداز تهران

منافع تاریخی و استراتژیک تهران در بحرین به پیش از ظهور جمهوری اسلامی باز می گردد. تهران هرگز به طور کامل استقلال پادشاهی بحرین را نپذیرفته است (استقلالی که در سال ۱۹۷۱ به طور رسمی اعلام شد) و همچنان مدعی است که این جزیره یکی از ۱۴ استان ایران است. زیربنای این احساس این واقعیت است که حدود ۵۰ درصد از مردم بحرین شیعه هستند که برخی از آنها پیوندهای نزدیک فرقه ای با ایران دارند. با توجه به اینکه بحرین در نزدیکی تنگه حساس هرمز واقع شده است، تهران از نقشی که بحرین در اعمال فشار بر ایران می تواند بازی کند، نگران است. با امکانات بندری مدرن و زیرساخت های مرتبط، بحرین عرصه ای ایده آل برای قدرت های بین المللی که در پی اعمال قدرت بر خلیج فارس و تامین امنیت دسترسی به دخیار گاز و نفت هستند فراهم می کند.

نکته دیگری که باید در مورد حس آسیب پذیری استراتژیک ایران افزود روابط نزدیک بحرین با دیگر پادشاهی های خلیج فارس است. با توجه به روابط نزدیک نظامی و سیاسی عربستان سعودی با غرب، تهران همیشه این کشور را به عنوان رقیبی توانمند و مانعی عمده در راستای هژمونی منطقه ای خود می بیند. در مقام تلافی بخشی از چالش ایجادشده توسط ریاض، ایران همواره به دنبال اعمال فشار بر بحرین بوده است. استراتژی تهران در قبال بحرین در طیفی از اقدامات گوناگون قرار داشته است. از اجتناب از گفتگوی دو طرفه و اقدامات اعتمادساز تا استفاده از بحران سیاسی بحرین برای گرم کردن تنور خشونت های فرقه ای.

پشتیبانی حزبی

در مورد دوم، روابط نزدیک ایران با برخی احزاب اصلی مخالف در بحرین به تلاش هایش برای مداخله در سیاست داخلی این کشور کمک کرده است. این روابط از جمله شامل رابطه با جبهه الوفاق می شود: یک سازمان قانونی سیاسی بحرینی با دستورکار سیاسی قابل توجه. علی سلمان که دبیرکل فعلی (و بنیانگذار اصلی) جبهه الوفاق است، توسط یکی از روحانیون پیشرو شیعه در بحرین، یعنی عیسی قاسم برای مسئولیت رهبری سازمان انتخاب شده است. در سال ۱۹۷۹، قاسم از آیت الله خمینی برای رهبری انقلاب ایرانیان حمایت معنوی کرد و در عوض تهران از تلاش های او برای گرفتن قدرت مذهبی در بحرین - در شرایط بسیار مشابه - حمایت می کند.

در طی ناآرامی های سال ۲۰۱۱ قاسم از پیروانش خواست تا نیروهای امنیتی بحرین را در هم بشکنند، در حالیکه علی سلمان برای سقوط دولت خلیفه آشکارا تبلیغ کرد. در همان زمان، الوفاق به گروه حاشیه اش - جوانان رادیکال جنبش ۱۴ فوریه - دستور داد تا حملاتی به اموال عمومی و خصوصی متعلق به پادشاهی سنی و بحرینی های خارج از کشور راه اندازی کنند. این حملات شامل قتل های هدفمند افسران پلیس و چهره های برجسته مخالف شیعی - اما وفادار به قدرت مستقر - نیز می شد، و همچنین بمب گذاری در خودروها و آتش افروزی. حدس و گمان هایی وجود داشت که جوانان بحرینی با حزب الله لبنان و سپاه قدس ایران در رابطه هستند و از شبکه های قاچاق اسلحه، آموزش نظامی، و کمک مالی از آنها بهره می برند.

سه قدم به جلو

شواهد غیرقابل انکار در حمایت از رادیکال ترین جناح جبهه الوفاق بدون شک این استدلال را تقویت خواهد کرد که ایران به سهم خود تنش های بلندمدت سیاسی در بحرین را به ظغیان های ناگهانی اما کم عمق تبدیل کرده است. اگر چنین باشد، پس منامه باید نشان دهد که این مسئله به مقابله با نفوذ ایران بر جامعه شیعی بحرین بستگی دارد و شرایطی واقع گرایانه ایجاد کند که مخالفت سیاسی را به راهکارهای جذاب تبدیل شود. این ایده می تواند به واسطه تمرکز بر سه موضوع اصلی انجام پذیرد؛

برای شروع، بحرین باید بپذیرد که مقابله با تهدید ناشی از ایران را تنها با حفظ اتحاد خود با شرکای منطقه ای و بین المللی می تواند به پیش ببرد. اولین و مهم ترین جنبه قضیه این است که منامه باید به نظام ارائه شده توسط شورای همکاری خلیج فارس نگاه کند. به خصوص اگر بتواند در راستای خطوط ۲۰۱۱ استقرار نیروی سپر شبه جزیره کمکی ارائه دهد. با این حال، اعضای شورای همکاری خلیج فارس در رابطه با تهدید ایران متحد نیستند، با توجه به اینکه روابط کشورهای قطر و عمان با تهران به مراتب بهتر از رابطه ی عربستان سعودی و بحرین است.



روابط نزدیک ایران با برخی احزاب اصلی مخالف در بحرین به تلاش هایش برای مداخله در سیاست داخلی این کشور کمک کرده است.



راه سخت پیش رو

هیچ تضمینی وجود ندارد که انجام مراحل بالا، منافع استراتژیک ایران در بحرین را ریشه کن سازد. اما به هر حال نشان خواهد داد که بحرین آماده است تا در برابر تهران قد علم کرده و اقداماتی صورت دهد. علاوه بر این، این رویکرد همچنین اثبات می کند که رابطه ایران - بحرین بدون شک ذاتاً نامتقارن است. بحرین هرگز نیروی نظامی یا نفوذ ژئوپولوتیک برای مقابله با آرمان های منطقه ای ایران را در اختیار نخواهد داشت. با این حال، توجه ویژه به وضعیت مخاطره آمیز داخلی و همکاری هماهنگ با متحدان بین المللی و منطقه ای، منامه را قادر می سازد که هر طوفان منطقه ای که در سال های پیش رو در کمین نشسته است را کنترل کند.

میشل بلفر سردبیر مجله مطالعات و امنیت بین الملل اروپای مرکزی در دانشگاه متروپولیتن پراگ است.

ترجمه: علیرضا کیانی

با در نظر گرفتن این مسئله، بحرین باید به ساخت یک حلقه دوم شرکای استراتژیک بیاندیشد که بتواند رابطه اش با شورای همکاری را تکمیل - و احتمالاً حتی جایگزین - کند. دو متحد بالقوه برجسته تر هستند. وضعیت ترکیه به عنوان یک عضو خط مقدم ناتو در مبارزه با دولت اسلامی (داعش) - بدون اشاره به مخالفت کلی اش با برنامه هسته ای ایران - بدون شک به بحرین احساسی کاملاً متفاوت از عمق استراتژیک می دهد. پس از ترکیه می توان از آذربایجان نام برد، یک دولت عمدتاً شیعه ولی سکولار که به سهم خود تنش های مرزی و دیپلماتیک با ایران داشته است. هر دوی این کشورها، فرصت هایی برای ساخت روابط استراتژیک هستند. روابطی که می تواند فشارهای بیشتری بر مرزهای غربی و شمالی ایران وارد کند. اگر این مساله اتفاق بیافتد، تهران مجبور به تجدیدنظر در اهداف هژمونیک منطقه ای است.

برای تکمیل استراتژی مهار به صورت کارا و موثر، بحرین باید توانایی تهران در تحریک داخلی این کشور را محدود کند. در این رابطه، بحرین باید تلاش های خود برای حل نابرابری های عمیق سیاسی - اجتماعی - اقتصادی را مضاعف کند و حس عمیقتری از هویت ملی ایجاد کند. نشانه ها دلگرم کننده به نظر می رسند. پس از خشونت های سال ۲۰۱۱، شاه حمد بن عیسی آل خلیفه، کمیسیون مستقل تحقیق بحرین را راه اندازی کرد، کمیته ای که ۲۶ توصیه در مورد چگونگی کاهش تنش های داخلی کشور از طریق اصلاحات ارائه داد. با این حال، از آن زمان تاکنون، دولت بحرین به دلیل کندی در اجرای اصلاحات کلیدی مورد انتقاد قرار گرفته است و به طفره رفتن از مسائل حقوق بشر متهم است. در نتیجه، منامه باید در این زمینه بیشتر کار کند و به توسعه ی یک سیستم سیاسی ادامه دهد که منعکس کننده نیازهای همه شهروندان - بدون توجه به زمینه قومی یا مذهبی شان - باشد. منامه همچنین باید تصمیم جسورانه ی طرد الوفاق - و همکاران و همپیمانان این سازمان - از روند اصلاحات را اتخاذ کند. این یک پیام مهم و محکم به بحرینی هاست که دولت تمایلی به همکاری با گروه هایی چون الوفاق ندارد. گروه هایی که از کمک های خارجی بهره می برند که تضعیف کننده قانون و نظم مکانیسم سیستم مستقر است.

بالاخره، بحرین نیاز به درک این نکته دارد که در حال شکست خوردن از ایران در جنگ اطلاعات است. از اواسط دهه ۹۰، تهران انرژی و منابع بسیاری برای توسعه ی یک کمپین تبلیغاتی تکنولوژیک صرف کرده است تا فضای اینترنت و رسانه های جمعی را با شعارهایی مبتنی بر اهداف منطقه ای خود - به عنوان قدرت منطقه - مملو کند و از طرف دیگر حاکمیت و مشروعیت دشمنانش را دست پایین جلوه دهد. این شامل کانال های چندرسانه ای مانند العالم و الوفاق می شود که مولفه متمایزکننده شان زبان عربی ست. مسلماً مواجهه با چنین کانال هایی در عصر ارتباطات کار دشواری است. با این حال، استراتژی تبلیغاتی متقابل بحرین سردرگم است و نیاز به تغییر دارد. به عبارت ساده، دولت بحرین باید در بخش ارائه سخنش بیشتر کار کند، نه فقط برای مقابله با ایران، بلکه برای حفظ هویت و انسجام ملی.

جمهوری اسلامی از فردای پیروزی انقلاب اسلامی و حاکمیت اسلام انقلابی همواره همه تلاش خود را به کار بسته تا احکام اسلام را در حد توان در جامعه جاری و ساری بسازد و همواره برای کسانی که پایبند این مناسک اسلامی بوده‌اند تسهیلات ویژه در نظر گرفته است و در مقابل هر نوع مناسک دینی غیرشیعی را با تمام توان سرکوب کرده است. برای مثال سنی‌ها که مسلمان هم هستند نمی‌توانند در بسیاری از شهرها از جمله تهران مسجد خود را داشته باشند. بهائیان با قدرت قاهر نظام سرکوب شدند، اموال بسیاری از یهودیان را مصادره کردند و آن‌ها را وادار ساختند که از کشور خارج شوند، حتا در ارایش معتقد به شیعه مانند در ارایش گنابادی حسینیه‌شان با خاک یکسان شد. هر کس از دین اسلام خارج شد مورد ایذاء و آزار حکومت قرار گرفت و بسیاری جانشان را از دست دادند. ملحدان و ناباورمندان به اسلام که همواره از حق بیان حداقلی نیز محروم بوده‌اند. این مقدمه کوتاه نشان می‌دهد جمهوری اسلامی با همه امکانات سرشار مادی و همچنین معنوی پشت سر شیعه‌ی دوازده امامی که با سیاست کاری ندارد و نسبت به ستم حکومت بی‌تفاوت است ایستاده است و از آن حمایت می‌کند.

این حمایت ویژه شامل مشاهیر و هنرمندان و مجریان برنامه‌های صدا و سیما و هنرپیشگان و نوازندگان و ... که سعی بلیغ در ترویج یک مذهب و سیاست دارند می‌شود. به طوری که به یاد دارم سال‌ها قبل یکی از مجریان تلویزیون که چادر به سر کرد مورد تشویق حکومت قرار گرفت و آن زمان به عنوان هدیه خودرو پیکانی دریافت کرد. وقتی باوری مذهبی و سعی در نشان دادن پایبندی ویژه به مناسک آن مذهب، منافع مادی و شغلی و اجتماعی و فرهنگی و ... فراوان به دنبال دارد تنها نمی‌توان از انجام یک فریضه دینی برای تقرب به خداوند سخن گفت. در این جا است که حساسیت‌ها بالا می‌رود و مثلا تصاویر شرکت در نماز جماعت آقای شریفی‌نیا و یا مقتل خوانی بهاره رهنما و یا تاکید و نمایش الهام چرخنده بر استفاده از چادر مورد قضاوت عمومی قرار می‌گیرد و در این میان افرادی این اعمال را ریا و جهت استفاده از منابع سرشار قدرت و ثروت نظام اسلامی قلمداد می‌کنند. بهاره رهنما مقتل خوانی برگزار می‌کند و رسانه‌های وابسته به حکومت تاکید می‌کنند که بهاره رهنما در این مقتل خوانی اشک ریخت. این اشک بسیار تفاوت دارد با اشکی که فردی مومن و عادی در یک هیئت و تکیه با غلیان احساسات از چشم جاری می‌کند.

وقتی تظاهر به دینداری و عزاداری و مقتل خوانی و نماز خوانی یک انسان شناخته شده می‌تواند برای او امکانات فراوان اقتصادی و قدرت و منزلت و رانت و شرایط ویژه‌ی بالقوه در پی بیاورد دیگر نمی‌توان از انجام یک رفتار مذهبی شخصی سخن گفت. همان‌طور که این عمل که عمل اجتماعی است و در منظر نظر دیگران قرار می‌گیرد و در راس اخبار حکومت، شهروندان هم حق دارند در مورد این رفتار نظرات خود را بیان کنند و گرنه در یک نظام دموکراتیک غیر دینی که باورمندی به دینی خاص هیچ‌گونه امتیاز اقتصادی و اجتماعی در پی ندارد هر کس می‌خواهد هر گونه که می‌خواهد عبادت کند و یا نکند و به دیگران ربطی ندارد.

وقتی فردی مقتل خوانی می‌کند و فرد دیگری این را به درست و یا غلط فرصت‌طلبی و به قصد استفاده از فرصت‌های لایزالی که نظام اسلامی در اختیار فرد قرار می‌دهد قلمداد می‌کند، فرد مقابل در یک نظام دموکراتیک به او اعتراض می‌کند و اگر حقی از او ضایع شده به قانون شکایت می‌برد قانونی که خود را نماینده حسین و محمد و مسیح و موسی نمی‌داند. مقتل خوان قصه ما می‌گوید اینجا ایران است و اهانت به حسین پیامد دارد و فاتحه‌ی تویی که با من بهار رهنما با تندی سخن گفته‌ای خوانده است.



پس از نوشته‌ی نادر فتورچی در مورد بهاره رهنما و واکنش‌ها متفاوت، برخی به درستی بر حق انتخاب خانم رهنما برای مقتل خوانی به عنوان یکی از مناسک مذهبی تاکید کردند. این‌که افراد آزادند و باید آزاد باشند تا مناسک دینی و عبادی خود را به جا بیاورند از وضوح کامل برخوردار است پس چرا رفتارهای مذهبی الهام چرخنده و بهاره رهنما و محمدرضا شریفی‌نیا و ... این چنین مورد قضاوت و بعضا حمله قرار می‌گیرد؟



منقدان به انتقاد به خانم رهنما به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویا سی و پنج سال این ملحدان و ناباورمندان به دین هستند که حقوق مومنان را ضایع ساخته‌ان



آرش سبحانی در گفتگو با "تقاطع"؛ جمهوری اسلامی می‌خواهد یک عربستان شیعه درست کند علیرضا کیانی



علیرضا کیانی: آرش سبحانی متولد تهران و دانش‌آموخته‌ی رشته معماری در اصفهان است. او که بیشتر شهرتش را از پایه‌گذاری گروه موسیقی "کیوسک" و خوانندگی و نوازندگی در آن به دست آورده، هم‌زمان دستی نیز در سیاست دارد و شوی هفتگی "آنتن" را در صدای آمریکا اجرا می‌کند. با آرش سبحانی درباره نگاهش به ایران دیروز و امروز و فردا به صحبت نشستیم.



من همان سال ۸۴ و چند روز بعد از روی کار آمدن احمدی‌نژاد رفتم. فهمیدم دیگر جای ماندن نیست. البته از پنج شش ماه قبل از آن به فکر رفتن بودم.



یعنی بهاره رهنما همان ابتدا می‌رود سراغ اولین رانت و حق ویژه‌ای که در نظام اسلامی بین طرفداران حسین و ناباورمندان وجود دارد. این ابتدایی‌ترین حق ویژه‌ای است که نظام اسلامی برای او به رسمیت شناخته است و او نیز به این مهم واقف است. وقتی پوشیدن چادر و یا شرکت در نماز جماعت رهبری و ... برای افراد شناخته‌شده امتیاز فراوان به دنبال می‌آورد بسیار مضحک است که بگوئیم منتقدان دارند به آزادی انجام مناسک دیگران حمله می‌کنند. کسانی که این‌گونه ارزیابی می‌کنند علی‌الظاهر خود را به کوچۀ علی‌چپ زده‌اند.

منتقدان به انتقاد به خانم رهنما به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویا سی‌وپنج‌سال این ملحدان و ناباورمندان به دین هستند که حقوق مومنان را ضایع ساخته‌اند. سی و پنج سال است که مومنان خواسته‌اند عزاداری کنند و سینماها و مراکز تفریحی بسته شده است؛ مومنان خواسته‌اند روزه بگیرند و رستوران‌ها و اغذیه‌فروشی‌های شهر بسته شده است؛ خواسته‌اند ایام فاطمیه سوگواری کنند و من در خانۀام نتوانسته‌ام جشن بگیرم و ...

اعتراضی اگر هست به روزه‌داری و مقتل‌خوانی و عزاداری و ... نیست - هر چند که اعتراض و انتقاد حق هر فردی است - بل که اعتراض به مقتل‌خوانی است که اشکش در بوق و کرنای رسانه‌های وابسته به نظام قرار می‌گیرند و بلاشک و امتیازات فراوانی برای اشک‌ریزنده به دنبال دارد.

علیرضا کیانی: هم در گروه هنری‌ات (کیوسک) و هم در برنامه‌ای که اکنون مجری آن هستی یعنی «آنتن»، دغدغه‌های بالای اجتماعی-سیاسی خودت را به نمایش گذاشته‌ای و گذارده‌ای. اما می‌خواهیم از نگاهت به اصلاحات شروع کنیم. سال ۷۶ کجا بودی و چه می‌کردی و نگاهت به خاتمی چه بود؟ آیا به خاتمی رای دادی؟

آرش سبحانی: من در آن موقع، جدای از کار موسیقی، کار اصلی‌ام معماری بود و در یک دفتر معماری کار می‌کردم و با پروژه‌های معماری زیادی سروکار داشتم. بنابراین می‌دیدم بودجه‌ها چگونه می‌آیند و می‌روند و مدیریت پروژه هم چگونه انجام می‌شود. سال ۷۶ امیدوار به این نبودم که ایران کشوری با استانداردهای اروپایی خواهد شد اما فکر می‌کردم مسیر درستی شروع شده است. فکر می‌کردم انتخاب خاتمی قدم مثبت و رو به جلویی است. اما خیلی طول نکشید که فهمیدم اشتباه کردم و این تفکر از روی جوانی و نادانی بوده است.

علیرضا کیانی: بیشتر توضیح می‌دهی؟

آرش سبحانی: فکر کنم ۲ سال بیشتر طول نکشید. ۱۸ تیر خیلی روی نگاهم تاثیر گذاشت. اصولاً فکر کنم انگیزه‌ای بین نیروهای اصلاح‌طلب برای اصلاح وجود نداشت. از این‌که چه را می‌خواهند اصلاح کنند طفره می‌رفتند. حسی که من از آن‌ها می‌گرفتم این بود که مردم را پلی می‌دیدند برای رسیدن دوباره به سطوح بالای قدرت. ۸ سال خاتمی فکر کنم برای خیلی‌ها از این لحاظ روشن‌گر بود.

علیرضا کیانی: آن وقت‌ها چند سالت بود؟

آرش سبحانی: من سال ۷۶، ۲۵-۲۶ سال سن داشتم.

علیرضا کیانی: پس کار هنری‌ات را شروع کرده بودی؟

آرش سبحانی: آره. از قبل از آن آغاز کرده بودم. این را هم بگویم که وقتی خاتمی روی کار آمد در آن یکی دو سال اول فضای نسبتاً بازی اتفاق افتاد و مثلاً توانستیم اجرا کنیم و مجوز بگیریم و برنامه اجرا کنیم اما آن هم خیلی سریع تبدیل شد به یک گروگان‌گیری بین وزارت ارشاد و هنرمندان و در نطفه خفه شد. امر پایداری نبود. این مساله در همه جنبه‌های فرهنگی هنری اتفاق افتاد.

علیرضا کیانی: از همان وقت‌ها دغدغه‌های اجتماعی در کار موسیقایی‌ات داشتی یا اینکه صرفاً دغدغه‌هایی هنری داشتی؟

آرش سبحانی: قطعاً بود. دغدغه‌های من بیشتر اجتماعی بود تا سیاسی. من فکر می‌کنم سیاست سایه‌ای انداخته بر سر اجتماع که مجبوریم با آن برخورد کنیم. بگذارید همین‌جا یک نکته را بگویم برای کسانی که سن و سال‌شان کمتر است و آن روزها را یادشان نمی‌آید. این‌گونه نبود که اصلاحات از بیرون بیاید و فضا را باز کند. ما نسلی بودیم که تعدادمان خیلی زیاد بود. در واقع ما طلایه اولین نسل جوان ایرانی بودیم که تعداد زیادی از آن‌ها به جامعه آمدند. در واقع این تعداد زیاد آدم‌های جوان بود که یکی از عوامل بسیار مهم روی کارآمدن خاتمی شد. وگرنه نه خود خاتمی چندان موضوعیتی داشت نه کسی چندان او را می‌شناخت و نه اصلاً بحثی از اصلاحات در میان بود.

علیرضا کیانی: خیلی‌ها روی کمتر شناخته بودن خاتمی در آن سال‌ها مانور می‌دهند. پس تو روی چه شناختی به وی رای دادی؟

آرش سبحانی: من فقط یک بار و آن هم ۷۶ رای دادم. راستش من صرفاً به خاطر شعارهای خاتمی به او رای ندادم. من فکر می‌کردم و هنوز هم می‌کنم که در بین آدم‌های جمهوری اسلامی، او آدم سلیم‌النفسی بود. اما به قیمت خیلی گرانی فهمیدیم که سلیم‌النفس بودن صرفاً برای یک سیاست‌مدار کافی نیست. ضمن اینکه فرصتی به ما داد به صورت خیلی کلان نشان دهیم از وضع موجود راضی نیستیم. هنوز هم معتقدم آن ۲۰ میلیون رای نه به خامنه‌ای و رفسنجانی و وضع موجود بود.

علیرضا کیانی: چه زمانی از کشور خارج شدی؟

آرش سبحانی: من همان سال ۸۴ و چند روز بعد از روی کار آمدن احمدی‌نژاد رفتم. فهمیدم دیگر جای ماندن نیست. البته از پنج شش ماه قبل از آن به فکر رفتن بودم.

علیرضا کیانی: پس شرایط سیاسی موجب مهاجرت تو شد؟

آرش سبحانی: اصلاً چندین ماه قبل از روی کار آمدن احمدی‌نژاد آدم می‌دید که آدم‌های عجیب غریبی دارند می‌آیند که از دهه ۶۰ به بعد آن‌ها را ندیده بودیم. ضمن اینکه سرخوردگی بسیار شدیدی هم وجود داشت. آدمی یک بار در زندگی جوانی را تجربه می‌کند. اما کسانی که ما به آنان امید بسته بودیم با جوان‌هایی چون ما که آرمان‌هایی داشتیم، خوب برخورد نکردند و ما را به بن‌بست هدایت کردند. احمدی‌نژاد نماد سرخوردگی نسل من بود.

علیرضا کیانی: پس تو از سال ۸۴ یک روند نزولی را برای ایران تصور می‌کردی؟

آرش سبحانی: من از سال ۷۸ دیگر ناامید بودم اما هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم وضع این‌قدر بد بشود. یعنی این روند فزاینده بدی را که از زمان روی کار آمدن احمدی‌نژاد تا الان دارد اتفاق می‌افتد، من اصلاً حدس نمی‌زدم.

علیرضا کیانی: آیا به موسوی یا کروبی رای دادی؟

آرش سبحانی: من به هیچ‌کدام رای ندادم. اصولاً جنبش سبز چیزی نبود که صرفاً به خاطر میرحسین موسوی اتفاق افتاده باشد. من جنبش سبز را هم شبیه اصلاحات می‌دانم با یک سری رای اولی که تقاضاهایی داشتند و از این رو به نظر من یک نه به حکومت بود. موسوی کسی بود که می‌شد او را بهانه کرد و به حکومت نه گفت.

علیرضا کیانی: جنبش سبز را چطور می‌بینی؟

آرش سبحانی: من فکر نمی‌کردم جنبش سبز اینقدر سریع خاموش و محو شود. امری که برایم دردناک بود این بود که اصلاح‌طلبان می‌گفتند ما باید با اختلاف ۷ میلیون نفر ببریم که حکومت نتواند تقلب کند. یعنی همه احتمال تقلب را می‌دادند ولی هیچ برنامه‌ای برای روز بعد از تقلب نداشتند. مثلا وقتی موسوی را با آن بلندگوی سبزی‌فروشی در فردای تقلب در خیابان می‌بینی، متوجه می‌شوی که آن‌ها اصلا برای بلندگوی این آدم نیز برنامه نداشتند. یا اینکه مردم را می‌بردند به میدان آزادی. میدان آزادی خارج از شهر است. تحصن و اعتراض باید داخل شهر باشد تا معنی بدهد. احتمالا اگر مردم به خود پلیس می‌گفتند کجا تظاهرات کنیم، پلیس می‌گفت بروید میدان آزادی! درحالی‌که می‌توانستند میدان ولیعصر یا بهارستان را محل اعتراض قرار دهند. یا اصلا اینکه خیلی صلح‌آمیز و دوستانه می‌رفتند دم بیت رهبری و از ایشان می‌خواستند که ریش‌سفیدی کند. به هر حال من اصلا فکر نمی‌کردم حکومت بتواند یک ساله بساط جنبش سبز را جمع کند. البته باید بگویم این مساله یک زخم خیلی خیلی عمیقی روی بدن جامعه گذاشته که اصلا به این راحتی‌ها فراموش نمی‌شود.

علیرضا کیانی: تو از منتقدان روحانی و دولت تدبیر و امید هستی. گرچه روحانی کاندیدای مورد تایید و مطلوب خامنه‌ای بود، اما بخش قابل توجهی از مردم و جوانان هم به روحانی رای دادند و از انتخاب او شادمان هم شدند. خب چطور می‌توانستی این تناقض نگاه بین نگاه خودت با نگاه این بخش از مردم را هضم کنی؟

آرش سبحانی: من فکر می‌کنم اگر یک انتخابات آزاد در ایران برگزار شود کسانی رای خواهند آورد که با امثال روحانی فاصله بسیار فراوان دارند. اصلاح‌طلبان دقیقا این را می‌دانند و به همین خاطر بازی را از یک جای دیگر به بعد ادامه نمی‌دهند. اصلاح‌طلبان می‌دانند که اگر مردم بخواهند اراده خودشان را حاکم کنند، صد در صد از امثال اصلاح‌طلبان خواهند گذشت. اصلاح‌طلبان می‌خواهند در یک زمین بسته بازی کنند. در زمینه انتخاب روحانی باید بگویم که همه کوتاه آمدند. مردم بیش از همه. خود خامنه‌ای هم تا قبل از آن مدام صحبت از تغییر هندسه سیاسی و این چیزها می‌کرد. ولی به هر حال با این انتخاب، آن امر اساسی که اصلاحات ساختاری باشد اتفاق نیفتاد. اختیارات رهبری در این قانون اساسی، از شاه مشروطه بسیار بیشتر است و پاسخ‌گو هم نیست. من فکر می‌کنم انتخاب روحانی یک تسکین سیاسی و جوزدگی بود. رای اولی‌ها هم در آن خیلی موثر بودند. شاید من اشتباه می‌کنم.

علیرضا کیانی: گفته بودی که از ۷۸ به بعد ناامید شدی و با انتخاب احمدی‌نژاد دیگر این روند نزولی را به عینه می‌دید. آیا نسبت به آینده ایران نومید و مأیوسی؟ گمان نمی‌بری روزی برسد که ایران از نظامی دموکراتیک با آزادی‌های اجتماعی و مردمی با قدرت خرید بالا برخوردار باشد؟

آرش سبحانی: ببینید من فکر می‌کنم ایران روی یک فونداسیون قرار گرفته است که آن فرهنگ ایران است. فرهنگ ایران را اگر از آن بگیری فرق خاصی با جاهای دیگر ندارد و من کاملا معتقدم که در طول ۳۰ سال اخیر این فرهنگ را به شکل خیلی سیستماتیک دارند نابود می‌کنند. به همین اقلیت‌هایی که از ایران رفته‌اند نگاه کنید. به همین آذری‌های خودمان نگاه کنید. در هنگامه جنبش سبز، تراکتورسازی برای تبریز مهم‌تر بود! این فاجعه است. چرا آذری‌ها قهر کرده بودند؟ بهایی‌ها رفته‌اند. یهودی‌ها رفته‌اند. سنی‌ها را آزار می‌دهیم. کرد و بلوچ و عربش را اعدام می‌کنیم. اما این‌ها همه ایرانی‌اند. مانند قطعات پازلی که ایران را می‌ساخته است. جمهوری اسلامی این‌ها را در طول ۳۰ سال چنین مضمحل کرده است. حال چطور می‌توان مثلا در این هفت هشت سالی که مثلا دولت روحانی احتمالا سر کار باشد، این‌ها را جمع کرد؟ هرکس را که بویی از فرهنگ برده باشد و نخواهد به ساز این‌ها برقصد اذیتش می‌کنند و فراری می‌دهند. خب پس چه کسی باید این گندکاری شما را جمع کند؟ جمهوری اسلامی یک الگوی روسیه و چین در سرش است که خب ما اگر یک قشر پول‌دار داشته باشیم همان می‌تواند ما را حفظ کند و طبقه متوسط را هم کاملا رشوه‌بگیر خودشان کرده‌اند. حتی در دهه ۶۰ وضع ما به نوعی بهتر از امروز بود. خیلی از نویسندگانی که الان خارج از کشورند در دهه ۶۰ در ایران بودند و می‌نوشتند. اختناق بود، جنگ بود، اعدام بود، درگیری خیابانی بود اما باز حس می‌کردی که آن فرهنگ ملی وجود دارد. آن حاملان فرهنگ هنوز هستند و می‌توان به آن امید بست. مثلا سال ۵۴-۵۵ می‌رفتند دزفول و آهنگ جاز می‌زدند. اما الان به جایی رسیده‌ایم که در اصفهان اسید می‌پاشند روی مردم. خب ببینید از کجا به کجا رسیده‌ایم. جمهوری اسلامی می‌خواهد یک عربستان شیعه درست کند و تا الان هم موفق بوده است.



**آزادی فردی حقیقی، بدون امنیت و
استقلال اقتصادی امکان ندارد. مردم
گرسنه و بدون شغل از عناصر تشکیل دهنده ی
دیکتاتوری ها هستند**

روزولت



فرانکلین روزولت سی و دومین رئیس جمهور آمریکا از حزب دموکرات بود



دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال ایران
Iranian Liberal Students and Graduates

«دوره لیبرالی»

درباره اعدام ریحانه جباری امیر حسین اعتمادی / سخنگو دانش آموختگان لیبرال ایران

اما پیش شرط اجرای اعدام حتی در همین موارد محدود، وجود دستگاه قضایی است که مستقل باشد و جامعه نسبت به عادل بودن آن، قانع شده باشد. دستگاه قضایی که قضات آن فرمان از ماموران اطلاعات و سپاه و بیت رهبر بگیرند، در جایگاهی نیست که برای جان انسان‌ها تصمیم بگیرد.

از طرف دیگر، در چنین پرونده‌هایی که اغلب جنبه‌ی ملی پیدا می‌کنند، راه اقتناع جامعه در خصوص عادلانه بودن حکم، برگزاری علنی دادگاه و پوشش خبری آن از رسانه‌ها است که البته پیش‌نیاز همین هم، وجود رسانه‌های آزاد و وکلایی است که فارغ از هر فشار امنیتی و قضایی بتوانند کوچک‌ترین خطایی در روند رسیدگی به پرونده را رسانه‌ای و پیگیری کنند.

در مورد پرونده ریحانه جباری، علاوه بر اینکه شرایط گفته‌شده مثل سایر پرونده‌های مشابه برقرار نبود، وابستگی مقتول به دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی، این بی‌اعتمادی به روند دادرسی را دوچندان هم می‌کرد.

حال سوال این‌جا است که در چنین پرونده‌ای که با وجود مختومه شدن، زوایای پنهان زیادی باقی گذاشته، چطور می‌شود از حکم به اجرا درآمده که جان یک انسان را گرفته، دفاع قطعی و یا حتی ضمنی کرد؟

ریحانه جباری یکی از نزدیک به ۱۰۰۰ نفری است که از زمان روی کار آمدن دولت روحانی اعدام شده‌اند و به جرات می‌توان گفت که اکثریت اعدام‌شدگان از دادرسی عادلانه و حقوق قانونی‌شان به عنوان یک متهم برخوردار نبوده‌اند.

نداشتن اطلاعات کافی از جزییات پرونده‌هایی که به مرگ صدها نفر در این دوره‌ی کوتاه منتهی شده، کفایت می‌کند که تا اطلاع ثانوی خواستار تعلیق همه‌ی احکام اعدام در ایران بشویم. یا دست‌کم سکوت کنیم و به این ماشین کشتار، مشروعیت نبخشیم.



ریحانه جباری یکی از نزدیک به ۱۰۰۰ نفری است که از زمان روی کار آمدن دولت روحانی اعدام شده‌اند



کسانی که با نظرات من آشنا تر هستند، می‌دانند که هیچ‌وقت مخالف بی‌چون و چرای هر گونه حکم اعدام نبودم و از اجرای محدود آن در موارد مربوط به جنایت علیه بشریت، قتل‌های سریالی، و جرم‌هایی که روح جامعه را جریحه‌دار می‌کند مثل همین اسیدپاشی‌ها دفاع می‌کنم. طبعاً می‌شود در مورد مصادیق هر کدام از این‌ها بحث کرد که این بخشش کار کسانی است که علم حقوق می‌دانند.

